**بسم ا... الرحمن الرحیم**

11/ 06/ 91 (305)

**الثامن**

**أن يكون الوقت واسعا للوضوء و الصلاة** در حقیقة سعة برای نماز است که باید نماز در وقت قرار گیرد **بحيث لم يلزم من التوضؤ وقوع صلاته و لو ركعة منها خارج الوقت** این یک رکعة از باب مثال است لذا اگر جزئی از نماز هم بر اثر وضو خارج از وقت قرار گیرد جای تیمم است کما این که در شرائط تیمم بیان نموده اند . **و إلا وجب التيمم إلا أن يكون التيمم أيضا كذلك بأن يكون زمانه بقدر زمان الوضوء أو أكثر إذ حينئذ يتعين الوضوء**

فرمایش سید را در دو مرحلة باید بحث کرد مرحله اول این که از مسوغات تیمم ضیق وقت است یا این که کسی که آب دارد وظیفه اش وضو است ؟مرحله دوم این است که که اصل شرطیة اگر ثابت شد حدودش چقدر است .

اما أصل مسوغ : مشهور فرموده اند که ضیق وقت از مسوغات تیمم است منتهی ظاهر مدارک و معتبر و.. این است که ضیق وقت از مسوغات نیست و موضوع وجوب وضوء وجود الماء است

این که أدعا کنیم که موضوع وجوب وضوء وجود الماء است بعید است بعضی از مصادیق ان قطعاً قابل التزام نیست مثل کسی آب دارد ولی مریض است .

کسی بگوید که موضوع وجوب الوضوء و الغسل أحد الأمرین است یا إنسان سالم باشد یا واجد الماء باشد شاید مثل صاحب مدارک در ذهنش همین بوده است .

ولکن این فرمایش درست نیست فلم تجدوا ماء مقصود وجدان تکوینی نیست بلکه کنایة است یعنی قدرت و تمکن از إستعمال آب ندارید عرفاً اولاً به قرینه داخلیة خود آیة که ان کنتم مرضی که غالباً مریض آب دارد .

ثانیاً برفرض این که فلم تجدوا ظاهرش این باشد که واجد ماء نباشد به برکة روایات مراد از فلم تجدوا این است که قدرت ندارید یک دسته روایات مضمونش این است که اگر در سفر هستید و می ترسید که فریضه فوت شود تیمم کنید .

وسائل الشيعة ج‏3 342 2 باب عدم وجوب طلب الماء مع الخوف..

3816 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَكُونُ فِي السَّفَرِ فَتَحْضُرُ الصَّلَاةُ وَ لَيْسَ مَعِي مَاءٌ وَ يُقَالُ إِنَّ الْمَاءَ قَرِيبٌ مِنَّا أَ فَأَطْلُبُ الْمَاءَ وَ أَنَا فِي وَقْتٍ يَمِيناً وَ شِمَالًا قَالَ لَا تَطْلُبِ الْمَاءَ وَ لَكِنْ تَيَمَّمْ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ التَّخَلُّفَ عَنْ أَصْحَابِكَ فَتَضِلُّ وَ يَأْكُلُكَ السَّبُع.الفقه - فقه الرضا 90 4 باب التيمم‏

و جعل للذي لا يقدر على الماء التيمم مسح الوجه و اليدين‏ وسائل الشيعة ج‏3 366 14 باب عدم وجوب إعادة الصلاة الواقعة ..

3883 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمُسَافِرُ الْمَاءَ فَلْيَطْلُبْ مَا دَامَ فِي الْوَقْتِ فَإِذَا خَافَ أَنْ يَفُوتَهُ الْوَقْتُ فَلْيَتَيَمَّمْ وَ لْيُصَلِّ فِي آخِرِ الْوَقْتِ فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ وَ لْيَتَوَضَّ لِمَا يَسْتَقْبِل‏

12/ 06/ 91(306)

مرحلة ثانیة در این است که تارة اگر وضو بگیرد بیش از یک رکعة در خارج از وقت قرار میگیرد و اگر تیمم کند نماز در داخل وقت قرار میگیرد موضوع وجوب وضو تمکن است عرفاً این شخص تمکن ندارد از نماز واجب مع الوضوء . در این مرحله بحث می کنیم در جایی که اگر وضو بگیرد یک رکعة از وقت را درک میکند و اگر تیمم کند کل نماز در داخل وقت قرار می گیرد در اینجا گر چه مقتضای أدله این است که باید تیمم کند لکن شبه ای در اینجا هست که کسی بگوید ممکن است به قاعده من أدرک تمسک کنیم و بگوییم که باید وضوء بگیرد .روایاتی داریم که یکی از انها معتبره است راجع به کسی که نتوانسته کل نماز صبح را در داخل وقت بخواند توهم این است که این روایة توسعة داده در ادله أولیة که می فرماید تمام نماز باید در وقت قرار گیرد .در حقیقة شرط ما در اوقات نماز این است که یک رکعة در وقت قرار گیرد .وقتی که توسعة داد واجب اولیه نمازی است که یک رکعة آن در وقت قرار گیرد .

و لکن این توهم باطل است همان طور که در تنقیح[[1]](#footnote-1) هم فرموده چون قاعده من ادرک نظر به أدله اولیه و نظر به شرائط واجب ندارد ادله اولیه می فرماید که تمام نماز باید در وقت باشد . قاعده من ادرک مثل قاعده طهارة نیست که توسعة می دهد بلکه مفاد حدیث من ادرک صورت عذر است یعنی اگر دید تمام وقت را درک نمی کند شریعة فرموده رها نکن حتی اگر یک رکعة هم در وقت قرار گیرد کافی است به عبارتی إجزاء است در صورت عذر .

**و لو توضأ في الصورة الأولى بطل** کسی توهم نکند که تیمم أمر داشت و أمر به شیء مقتضی نهی از ضد آن است پس وضویش منهی عنه است چون اولاً امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست ثانیاً اگر مقتضی هم باشد این نهی غیری است و نهی غیر مقتضای فساد نیست .

در اینجا سه نظر است یکی مطلقاً باطل است مثل مرحوم برجردی یکی اینکه وضوء صحیح است الا در جایی که یقین دارد امری را که قصد کرده وجود ندارد و این امرش جعلی و تشریعی است که تنقیح فرموده .

نظر سوم تفصیل سید است که **إن كان قصده امتثال الأمر المتعلق به من حيث هذه الصلاة على نحو التقييد نعم لو توضأ لغاية أخرى أو بقصد القربة صح و كذا لو قصد ذلك الأمر بنحو الداعي لا التقييد.**

اگر وضوئی که میگیرد به قصد امر متعلق به طهارت المائیه باشد علی نحو التقیید بحیث اگر این عمـــــل با این خصوصیات أمر نمی داشت نمی آوردند این وضو باطل است چون آنچه که قصد کرده وجود نداشته است و آنچه که وجود داشته قصد نکرده است و اگر قصد أمر مستحبی کرده است یا قصد أمر نمازی کرده است علی نحو الداعــــی وضوء صحیح است .

13/ 06/ 91(307)

در تنقیح[[2]](#footnote-2) فرموده که عبارة سید قاصر است ولکن ما قصور عبارة سید را نفهمیدیم .

سید تفصیل داده بین فرض تقیید و داعــــی در صورت تقیید را فرموده که بطل و در صورت داعــــی فرموده که صح .

قضیه تقیید و داعــــی را سید در وضوی تجدیدی توضیح داده است و گذشت که در موارد تقیید قید جزء الموضوع است و داعــــی علة الإرادة است مثلاً مکلف فکر می کند که مولی صعود علی السطع را واجب کرده است که نردبان گذاشتن هم واجب است نردبان گذاشتن تارة به نحو تقیید است امر غیری داشتن جزء المراد است می گوید این نردبانی را میگذارم که واجب است بحیث اگر مولی صعود را واجب نکرده بود نردبان نمی گذاشت و تارة به نحو داعــــی است که الان امر غیری نردبان را بگذار علة إراده این شخص شده و اگر امر غیری نداشت باز هم چون نردبان گذاشتن مستحب است نردبان می گذاشت . درمحل کلام تارة مکلف می گوید وضوئی را می گیرم که امر غیری دارد از ناحیة وجوب نفسی أمده ......و یا وضو می گیرم چون نماز مع الطهارة المائیة واجب است که أمر نفسی است......... بحیث اگراین امر غیری را نداشت وضوء نمی گرفت سید می فرماید اگر این طور وضوء گرفت باطل است چون این أمر وجود ندارد .

بخلاف این که به قصد امر غیری یا نفسی بیاورد به نحو داعــــی به این معنی که اگر امر غیری نداشت باز وضوء می گرفت .

در تنقیح [[3]](#footnote-3)فرموده لا فرق بین التقیید و الداعــــی در هر دو حکم میشود به صحة همان طور که در فرض داعــــی صحیح است در فرض تقیید هم صحیح است قوام این که فعلی عبادی شود به این است که إضافة به خدا پیدا کند ملاک عبادیة إضافة کردن به خدا است ولو إشتباه در تطبیق باشد

ما میگوییم برای این که عمـــــل عبادی واقع شود اضافه به مولی لازم است نه امتثال کردن أمر و إضافه هم واقع شده است .

در ذهــــــن ما این است که فرمایش سید أقرب به واقع است .

14/ 06/ 91(308)

در مقابل بعضی از محشین عروة گفته اند که در دو صورت باطل است

کسانی که میگویند مطلقاً باطل است وجه آن این است که همان طور که در موارد تقیید اضافة به خدا بواسطه أمر غیر واقعی است و این امر غیری وجود ندارد در داعــــی هم همین طور است که به أمر غیری وضوی می گیرد با این فرق که در تقیید در نفسش این است که اگر امر غیری نداشت انجام نمی دادم ولی در داعــــی این ضیق نیست .

ولکن در ذهــــــن ما این است که فرق است بین داعــــی و تقیید این یک مسأله سیّاله است به نام خطای در تطبیق مثل این که غسل جمعه را مجزی از وضو نمی داند کسی غسل جمعه کرده و فراموش کرده که جنب است در ذهـــــن شخص این است که محبوب عند الله غسل جنابة است ولی محبوب را اشتباه تطبیق کرده است .

ادعای سید این است که خطای در تطبیق در داعــــی وجود دارد ولی در تقیید وجود ندارد در جایی که داعــــی است قصد می کند در حقیقة آنچه که مطلوب خدا است در فرض داعــــی عمـــــل را مطابق مأمور به آورده است و إضافه به خداوند داده است. بخلاف تقیید که خطای در تطبیق در آن مشکل دارد کسی که می گوید وضو می گیرم به قصد امر غیری بحیث اگر امر استحبابی داشت انجام نمی دادم در ارتکازش این نیست که عملی را انجام می دهم که خدا می خواهد بلکه قصدش این است که فقط آنچه که واجب است را انجام می دهم .

*(مسألة21)*

**في صورة كون استعمال الماء مضراً لو صب الماء على ذلك المحل الذي يتضرر به و وقع في الضرر ثمَّ توضأ صح إذا لم يكن الوضوء موجبا لزيادته** چون تا قبل از این که آب بریزد وضوء ضرری بود ولی بعد از اینکه آب ریخت ضرر را مرتکب شد و دیگر وضوء ضرری نمی شود **لكنه عصى بفعله الأول.**

**التاسع**

**المباشرة** گفته اند اصل اولی در واجبات مباشرة است مگر این که قرینه بر خلاف آمده باشد این بحث در أصول در باب تعبدی و توصلی آمده است[[4]](#footnote-4) آیا اصل در واجبات ، تعبدیة است یعنی صدورش از شخص بإختیارٍ .

نائینی گفته که اصل این است که از خود شخص صادر شود به اختیار خودش گفته اصل مباشرة است به مقتضای اطلاق چون شک داریم که در جایی که فعل واجب شده وجوبش مطلق است سواء دیگری بیاورد یا نیاورد یا مشروط است به عدم قیام غیر وگفته اند که در صورت شک اصل اطلاق است تنقیح هم این را پذیرفته است

ولکن در ذهــــــن ما این است که اینجا ربطی به تمسک به إطلاق ندارد ظاهر خطاب این است که این فعل باید إضافه به فاعل باشد باید بحث کنیم که ایا در مورد تقصیر اگر دیگری من را تقصیر کرد تقصیر من صدق می کند یا نه ؟

در تنقیح اطلاق را قبول کرده است و لکن در معاملات مواجه با مشکل شده لذا فرموده که این اطلاق در احکام تکلیفیة است ولی در امور اعتباریة همین که إذن می دهد اسناد معامله به او داده می شود .

15/ 06/ 91(309)

............

ویکی أخبار بیانیة است که تنقیح هم به آن استدلال کرده است

ولکن از أخبار بیانیة درصورتی می توان استفاده کرده که در مقام بیان ان خصوصیات باشد و در مقام ائمه علیهم السلام مباشرة کرده اند چون متعارف بوده است و در مقام تعلیم اسهل این است که شخص خودش مباشرة کند .

دلیل سوم ظاهر خطابات أولیة است اذا قمتم إلی الصلوة .. ظاهرش در مباشرة است و خطاب انصراف دارد به فعل مباشری

مرحوم حکیم نکته ای را متعرض شده که ظاهر خطابات این است که فعل مستند به شخص شود فاغسلوا اضافة به شخص پیدا کند .

و در ادامه فرموده ادله نیابة این نسبة و إضافه را درست میکند

این ذیل فرمایش ایشان را نفهمیدیم این که ادله نیابة نسبة ساز است حرف درستی نیست ادله نیابة عکس اضافه و نسبت است در نائب که در میقات محرم میشود منوب عنه محرم نمیشود بلکه نائب است که محرم میشود و أحکام أحرام بر آن بار میشود .لذا بحث است در باب ذبح در منی گفته اند که از باب نیابة است لذا باید شیعه باشد ولی بعضی گفته اند که نیابة نیست . ما که می گوییم ربما نسبة پیدا می کند به شخصی با این که از او صادر نشده بخاطر تسبیب است بعضی از افعال تسبیبیة به مسبب هم نسبة داده میشود و در ذبح هم تسبیب است نه نیابة .

ثانیاً این که فرموده ادله نیابة حاکم است در همه جا نیست بلکه نیابة در همه جا مشروع نیست مثل این که نمی توان کسی را نائب کرد در نماز مستحبی لذا دلیل ایشان أخص از مدعی است .

نزاعی که با تنقیح داریم این است که فعل مأمور به به شخص نسبة پیدا کند نه به صدور مباشری ......

ما در کلام تنقیح هم در اعتباریات و هم در تکلیفیات حرف داریم

در اعتباریات این که می فرماید اعتباریات هم چون اعتباری هستند از او صادر شده درست نیست کسی که به وکیلش می گوید که خانه را بفروش بعت را موکل اعتبار نکرده است

اما نسبت به تکوینیات که فرموده مباشرة شرط است چون در تکوینیات اضافة پیدا نمیکند بالجمله درست نیست بعضی از تکوینیات با تسبیب به مسبب نسبة داده میشود حقیقة و بعضی نسبة داده نمیشود ملاکش را هم پیدا نکردیم لعل یکی از موجبات اسناد کردن افعال به مسببین غلبة تسبیب باشد .

بعید است که این همه مواردی که تسبیب کافی است دلیل خاص داشته باشد مثل کسی که امر می کند بناء را که مسجد بسازد صدق میکند که این شخص بنی مسجدا و..

و در مقام اگر کسی دیگری را اب بریزد و مسح کند صدق نمیکند که توضوء بلکه می گویند وضویش داد .

18/ 06/ 91(310)

**في أفعال الوضوء في حال الاختيار فلو باشرها الغير أو أعانه في الغسل أو المسح بطل**

**و أما المقدمات للأفعال فهي أقسام أحدها المقدمات البعيدة كإتيان الماء أو تسخينه أو نحو ذلك و هذه لا مانع من تصدي الغير لها** ..... سیره اصحاب بوده که مقدمات بعیده را خودشان تصدی نمی کرده اند معلوم میشود که هیچ حضاضتی نداشته است **الثاني المقدمات القريبة مثل صب الماء في كفه و في هذه يكره مباشرة الغير**

بحث این قسم سابقاً گذشت .

**الثالث مثل صب الماء على أعضائه مع كونه هو المباشر لإجرائه و غسل أعضائه و في هذه الصورة و إن كان لا يخلو تصدي الغير عن إشكال إلا أن الظاهر صحته**

اشکال این است که احتمال می رود که صب هم از افعال وضو باشد .

ملاکی که برای لزوم مباشرة و إعتبار مباشرة هست اینجا وجود ندارد لذا این که فرموده الظاهر صحته درست است در آیه شریفه امر کرده که غسل به شخص ارتباط پیدا کند کسی که آب را روی عضو می ریزد وضو به او مستند نمیشود بلکه وضو از زمان اجراء الماء شروع میشود

**فينحصر البطلان فيما لو باشر الغير غسله أو أعانه على المباشرة بأن يكون الإجراء و الغسل منهما معا.**

*(مسألة22)*

**إذا كان الماء جاريا من ميزاب أو نحوه ‏فجعل وجهه أو يده تحته بحيث جرى الماء عليه بقصد الوضوء صح و لا ينافي وجوب المباشرة بل يمكن أن يقال إذا كان شخص يصب الماء من مكان عال لا بقصد أن يتوضأ به أحد و جعل هو يده أو وجهه تحته صح أيضا و لا يعد هذا من إعانة الغير أيضا.**وقتی که اعانه هم صدق نکرد حتی کراهة هم ندارد .بحث است در مکاسب که قوام اعانة به قصد است یا نه؟ شیخ قائل شده که قوامش به قصد است .

بر مسلک کسانی که می گویند اعانة صدق می کند بر می گردد به موضوع کراهة که در آنجا گذشت که موضوع کراهة اعانة نیست بلکه مورد و موضوع کراهة تشریک است .

کسی آب را از بالا میریزد به قصد این که این شخص وضو بگیرد این همان مقدمه از قسم سوم است که سید فرمود اشکال دارد .

در تنقیح فرموده که به قصد وضو هم آب بریزد وضو صحیح است چون شرط صحة وضو استناد غسل و مسح است به این مکلف و در اینجا استناد هست .

بعضی از معلقین عروة بقصد الوضو را اشکال کرده اند در اینجا دو فرض وجود دارد یکی وقتی که صاب آب را به قصد وضو می ریزد به این صورت که با رسیدن آب به اولین قسمت عضو ، وضو باشد این فرض خالی از اشکال نیست چون صدق غسل این شخص بلا شریک اشکال دارد

19/ 06/ 91(0)

20/ 06/ 91(311)

*(مسألة23)*

**إذا لم يتمكن من المباشرة جاز أن يستنيب بل وجب‏**

درتنقیح[[5]](#footnote-5) قاعده میسور را قبول نکرده لمنع الصغری چون میسور عن الشیء یعینی همان شیء باشد با فقد خصوصیات و درمقام فرموده که تباین است چون وضو گرفتن خودش با وضو دادن غیر تباین است

ما چون قاعده میسور را در باب وضوء قبول داریم ......

المرحلة السادسة

روایات خاصه است

ما در وضوء روایة خاصة نداریم دو طائفة از روایات داریم که در غسل و تیمم است

وسائل ج ص 48 بَابُ جَوَازِ تَوْلِيَةِ الْغَيْرِ الطَّهَارَةَ مَعَ الْعَجْز478

1270 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ‏الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ وَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ كَانَ وَجِعاً شَدِيدَ الْوَجَعِ فَأَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ وَ هُوَ فِي مَكَانٍ بَارِدٍ قَالَ فَدَعَوْتُ الْغِلْمَةَ فَقُلْتُ لَهُمُ احْمِلُونِي فَاغْسِلُونِي فَحَمَلُونِي وَ وَضَعُونِي عَلَى خَشَبَاتٍ ثُمَّ صَبُّوا عَلَيَّ الْمَاءَ فَغَسَلُونِي‏

مشکل خاص این روایات این است که این روایات عمـــــل را بیان میکند و علم مجمل است فعل حضرت فقط جواز را ثابت میکند نه وجوب را و فتوای متن وجوب است

و لکن انصاف این است که حضرت که نقل میکنند قضیه خودشان را ، قضیة الزامی بوده است

وسائل الشيعة ج‏3 346 5 باب جواز التيمم مع عدم التمكن من استعمال..

3824 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُكَيْنٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قِيلَ لَهُ إِنَّ فُلَاناً أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ وَ هُوَ مَجْدُورٌ فَغَسَّلُوهُ فَمَاتَ فَقَالَ قَتَلُوهُ أَلَّا سَأَلُوا أَلَّا يَمَّمُوهُ إِنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَال‏فقط همین شبه است که مجدور نمی توانسته که غسل کند و باید اسباب تیمم را مهیا می کردند تا تیمم کند ....

شبه ای عامه ای که وجود دارد این است که دسته أولی در غسل است و دسته دوم در مورد تیمم است و حکم علی خلاف القاعدة است باید یقین پیدا کنیم که لا فرق بین الغسل و تیمم .....

این که ایشان این احتمالات را مطرح کرده است بخاطر این است که علی القاعدة این بحث را درست کرده .

و لکن در ذهــــــن ما این است که اطمینان به عدم فرق هست و در ذهنمان هست که در مواردی این عدم فرق را بیان کرده است .

21/ 06/ 91(312)

**و إن توقف على الأجرة فيغسل الغير أعضاءه**

در تنقیح ......

و أما اگر دلیل ما بر وجوب إستنابه خطابات اولیه باشد فاغسلوا خودت عند التمکن و فاغسلوا بالإستنابه عند عدم التمکن اینجا بذل أجرت واجب است مگر اجرت غیر متعارفه باشد

اساس فرمایش ایشان بحث سیالی است که

قاعده لا ضرر حکم ضرری را رفع می کند حاکم بر خطابات أولیه است و لکن در جایی که طبع حکم اولی ضرری نباشد احکام أولیه دو قسم است یکی این که طبعش ضرری است مثل جهاد و خمس و زکاة لا ضرر این احکام را رفع نمی کند چون لغو لازم می اید مگر ان ضرری که مترتب است زائد بر طبعش باشد مثل این که می خواهد حج برود و قیمة آن 15 میلیون است ولی برای این شخص 30 میلیون خرج بردارد لا ضرر ان را بر می دارد .

و یکی این که طبعش ضرر نیست مثل روزه که اگر برای کسی ضرر داشت لا ضرر ان را رفع می کند .

فرمایش ایشان این است که فاغسلوا خطاب اولیه است و می گوید که نیابت بگیرد طبع نیابة ضرری است چرا که فعل غیر است و فعل غیر مالیت دارد و باید نائب بگیرد و اصل نیابة را لا ضرر بر نمی دارد مگر این که اجرة ان گزاف باشد که لا ضرر ان را بر می دارد .

ولکن در ذهــــــن ما این است که فرقی نمی کند دلیل ما إجماع باشد یا خطابات أولیه باشد بر فرض که مورد روایات مورد مجانی باشد اگر دلیل ما اجماع یا قاعده میسور باشد چطور می گویید که اگر دلیل خطابات اولیه بود طبعش ضرری است اگر دلیل ما اجماع هم باشد معقدش چیزی است که طبعش ضرری است

این که ایشان فرموده استنابه در وضو طبعش ضرری است را نفهمیدیم در حج معلوم است که طبعش ضرری است ولی در وضو گرفتن استنابة مالیت ندارد .چون غالب در این استنابه ها اجرت گرفته نمی شود .

و أما اصل مطلب که آیا استنابه اگر مستلزم ضرر شد واجب است یا نه ؟ ما می گوییم واجب است اگر نائب أجرةمتعارف را طلب کرد واجب است دلیلش روایاتی است که در مورد شراء ماء برای وضو است .و اطمینان به عدم فرق داریم و تعلیل در انجا با عمومیة سازگار است .

**و ينوي هو الوضوء**

**تسبیب و نیابة**

درباب نیابة عمـــــل ازنائب صادر میشود و به نائب مستند میشود و او است که قصد قربة میکند و ریاء ندارد نائب حج می آورد از طرف منوب عنه نائب است که حج را اتیان میکند .

در تسبیب کسی که عمـــــل را انجام می دهد نقش آلة را دارد کسی که حلق میکند نائب نیست و حلق به او نسبت داده نمیشود .

در ذبح یک شبه ای است که بعضی گفته اند نیابت است و یشترط که ذابح امامی باشد و بعضی گفته اند که تسبیب است و امامی بودن شرط نیست .

در تنقیح تفصیل داده که .....

و لکن در ذهــــــن ما این است که انچه که در مورد روایات فرموده درست است از روایات بر نمی آید که حضرت نیة کرده اند یا آنها و روایة ساکت است ولی در ناحیة اجماع و قاعده میسور اهمال نیست اینکه اذا تعذر المباشرة وجبت الإستعانة یعنی مباشرة شرطیة ندارد ولی بقیه شرائط به حال خود باقی است .بلکه ممکن است کسی در روایات هم این إدعی را بکند و بگوید که فقط اجراء ماء را حضرت معذور بوده اند ولی سائر شرائط را خود حضرت مراعاة کرده اند .

اضف إلی ذلک این که ایشان گفت مقتضای علم إجمالی احتیاط است کسی بگوید که نیة یک نفر کافی است این که علم إجمالی منجز است و وجوب احتیاط می آورد در جایی است که احتمال تخییر ندهی مگر این که ادعی کند که احتمال تخییر نمی دهیم .

**و لو أمكن إجراء الغير الماء بيد المنوب عنه- بأن يأخذ يده و يصب الماء فيها و يجريه بها هل يجب أم لا الأحوط ذلك و إن كان الأقوى عدم وجوبه لأن مناط المباشرة في الإجراء و اليد آلة و المفروض أن فعل الإجراء من النائب نعم في المسح لا بد من كونه بيد المنوب عنه لا النائب فيأخذ يده و يمسح بها رأسه و رجليه و إن لم يمكن‏ذلك أخذ الرطوبة التي في يده و يمسح بها و لو كان يقدر على المباشرة في بعض دون بعض بعض‏**

وجه تفصیل سید این است که در غسل اجراء الماء لازم است و دست آلة است ولی در مسح امرار الید مقوم است و در مسح هر کدام که متعذر است استنابة میشود و هر چه که ممکن است باید خودش انجام دهد .

25/ 06/ 91(313)

**العاشر الترتيب‏**

**بتقديم الوجه ثمَّ اليد اليمنى ثمَّ اليد اليسرى ثمَّ مسح الرأس ثمَّ الرجلين** ترتیب متسالم علیه است و لکن برای لزوم ترتیب استدلال شده به آیه شریفه و بعض روایات

اما الإستدلال بالآیه الشریفه[[6]](#footnote-6)

فاغسلوا وجوهکم به برکة فاء اول است و ایدیکم إلی المرافق درست است که واو ترتیب را نمی رساند ولی ایدیکم الی المرافق ترتیب استفاده می شود اگر فقط ایدیکم تنها بود طبیعی این بود که اول دست شسته شود ولی این که الی المرافق فرموده طبیعی ان ترتیب است

به مرحوم برجردی نسبة داده شده که وجه این که دین مقدم شده بر وصیة این است که طلبکاران بعد از فوت می آیند و می گیرند لذا برای اهمیت وصیة خداوند مقدم بر دین کرده است .

شهید در ذکری فرموده که از خود آیه ترتیب استفاده میشود و در ذهــــــن ما این است که ترتیب استفاده میشود منتهی ترتیب یمنی بر یسری به راحتی به دست نمی آید مگر این که بگوییم مردم غالباً دست راست را می شویند .

و اما استدلال به روایات

در وسائل بابی را ترتیب داده در مورد وجوب ترتیب

وسائل الشيعة ج‏1 450 35 باب وجوب الإعادة على ما يحصل معه ..

1186 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سُئِلَ أَحَدُهُمَا ع عَنْ رَجُلٍ بَدَأَ بِيَدِهِ قَبْلَ وَجْهِهِ وَ بِرِجْلَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ قَالَ يَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ وَ لْيُعِدْ مَا (كَانَ)

**و لا يجب الترتيب بين أجزاء كل عضو نعم يجب مراعاة الأعلى فالأعلى كما مر** لازم نیست طوری دست کشید تا تمام اجزاء بالا شسته شود وبعد قسمت پایین .کما این که وضوئات بیانیة هم همین را بیان کرد

**و لو أخل بالترتيب و لو جهلا أو نسيانا بطل إذا تذكر بعد الفراغ و فوات الموالاة** چون مأمور به را اتیان نکرده است و نص خاص هم داریم

وسائل الشيعة ج‏1 451 35 باب وجوب الإعادة على ما يحصل معه ..

1191 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثِ تَقْدِيمِ السَّعْيِ عَلَى الطَّوَافِ قَالَ أَ لَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا غَسَلْتَ شِمَالَكَ قَبْلَ يَمِينِكَ كَانَ عَلَيْكَ أَنْ تُعِيدَ عَلَى شِمَالِك‏ الكافي ج‏3 34 باب الشك في الوضوء و من نسيه أو قدم أو أخر ..

4 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا نَسِيَ الرَّجُلُ أَنْ يَغْسِلَ يَمِينَهُ فَغَسَلَ شِمَالَهُ وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ ذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ غَسَلَ يَمِينَهُ وَ شِمَالَهُ وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ إِنَّمَا نَسِيَ شِمَالَهُ فَلْيَغْسِلِ الشِّمَالَ وَ لَا يُعِيدُ عَلَى مَا كَانَ تَوَضَّأَ وَ قَالَ أَتْبِعْ وُضُوءَكَ بَعْضَهُ بَعْضا

کسی توهم نکند که در فرض جهل یا نسیان السنة لا تنقض الفریضه وضو را درست می کند چون السنة لا تنقض الفریضه در جایی است که دلیل خاص نداشته باشیم .

**و كذا إن تذكر في الأثناء**ایا این که باید برگردد همین که شمال را بشوید کافی است یا باید اول سمت راست و بعد چپ سید فرموده که طوری بیاورد که ترتیب مطلوب حاصل شود وجه کلام سید اولا اطلاقات است که اول صورت وبعددست و..ثانیاً بعض روایات خاصة که روایة منصور بن حازم است که گذشت

در مقابل موثقه ای داریم از ابی بصیر که ظاهرش این است که تدارک به إعاده مترتب و مترتب علیه است .

وسائل الشيعة ج‏1 452 35 باب وجوب الإعادة على ما يحصل معه ..

1193 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبِي دَاوُدَ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنْ نَسِيتَ فَغَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ قَبْلَ وَجْهِكَ فَأَعِدْ غَسْلَ وَجْهِكَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَإِنْ بَدَأْتَ بِذِرَاعِكَ الْأَيْسَرِ قَبْلَ الْأَيْمَنِ فَأَعِدْ غَسْلَ الْأَيْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْيَسَارَ وَ إِنْ نَسِيتَ مَسْحَ رَأْسِكَ حَتَّى تَغْسِلَ رِجْلَيْكَ فَامْسَحْ رَأْسَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رِجْلَيْك‏و لکن این استظهار أولا ً درست نیست این استظهار توقف دارد که اعد معنایش این است که انجام دادی و الان اعاده کن بلکه اعد معنایش این است که برگردد و وضو را درست بیاور .ادعی این است که موثقه جایی را بیان می کند که یمین را نشسته و ایسر را شسته و حضرت فرمودند اعد کما این که اعد در فرع سابق در روایة هم همین صورت را بیان می کند .

ثانیاً اگر کسی گفت که غسلها را انجام و بعد یادش آمده است در تنقیح فرموده وجه صحیحی ندارد و نمی شود به ان ملتزم شد

ما می گوییم اگر ظهورش این باشد معرض عنه اصحاب است .

**لكن كانت نيته فاسدة حيث نوى الوضوء على هذا الوجه‏ و إن لم تكن نيته فاسدة فيعود على ما يحصل به الترتيب و لا فرق في وجوب الترتيب بين وضوء الترتيبي و الارتماسي.**

در تنقیح فرموده که این نیة فاسده را بیخود اینجا آورده است ولکن در ذهــــــن ما این است که این حرف ناظر به تفصیل علامه است که فرق می گذارد بین صورت علم و جهل و نیسان .

26/ 06/ 91(314)

در مقام تفصیلی است که سید به ان اشاره دارد

علامه تفصیل داده مخل به ترتیب عن عمد اخلال کرده این جا فرموده اعاده کند مترتب علیه را و اگر عن جهل و نسیان باشد اعاده ایسر کفایة میکند .

سید به رد به تفصیل اشاره کرده فرمایش سید این است که علم و جهل اثری ندارد مهم این است که نیتش فاسده بوده یا نیت صالحه بوده نیست فاسده این است که علی وجه التقیید باشد و علی وجه الخطاء فی التطبیق نیت صالحة است . اگر علی وجه التقیید باشد بحیث اگر اول راست واجب بود و بعد چپ وضو نمی گرفت وضو باطل است چون ایمن را که شسته به قصد امر نیاورد ه است و اگر علی وجه التقیید نباشد فکر می کرده که اول ایسر هم باشد عیبی ندارد و خطای در تطبیق کرده است وضو صحیح است چون اصل امر را قصد کرده است .

در تنقیح در ذهــــــن ما این است که خلاف حرفهای سابق گفته می فرمود اگر وضو بگیرد در ضیق وقت به قصد این که نماز فوت شود وضو صحیح است مگر این که تشریع باشد ولی در اینجا تصریح می کند که فرقی بین علم و جهل نیست .

باب وضو با باب غسل متفاوت است در وضو باید ترتیب مراعاة شود ولی در باب غسل ارتماسی ترتیب لازم نیست فارق نص است در باب وضو در خصوص ارتماس روایة و آیه نداریم از اطلاق استفاده کردیم اطلاقات میگوید که وضوی ارتماسی صحیح است در مقابل این اطلاقات مقیدات داریم که مطلق الوضو باید ترتیب در ان مراعاة شود بخلاف باب غسل که دو نوع روایات داریم یکی باب غسل ترتیبی و یکی در خصوص غسل ارتماسی که امر کرده به غسل ارتماسی اگر نگوییم قدر متیقن از غسل ارتماسی این است که از پایین شروع شود لا اقل اطلاق دارد .

بحثی است سیال که این که می گویند ترتیب لازم است وجوب شرطی دارد یا وجوب نفسی دارد کما این که در مبالات هم این بحث هست در بحث ما مفروغ عنه است که ترتیب وجوب شرطی است نه وجوب نفسی بر خلاف حج که ترتیب نفسی است در وضو یک عمـــــل واحد است و مناسبة عمـــــل واحد این است که ترتیب شرط صحة باشد ولی در حج این طور نیست بلکه چند عمـــــل است اولاً و ثانیاً تسالم و روایات که امر به إعاده میکند و امر به إعاده ظهورش در این است که وجوب نفسی است .

**الحادي عشر الموالاة**

**بمعنى عدم جفاف الأعضاء السابقة قبل الشروع في اللاحقة فلو جف تمام ما سبق بطل** این که مبالات شرط باشد خلاف اطلاق ادله اولیه است بحث در این است که ایا خلاف اطلاق ادله اولیه دلیل داریم یا نداریم در غسل دلیل نداریم اما در وضو دلیل خاص داریم یکی تسالم است که محتمل المدرک است و مشکل دارد مهمش روایات است که در باب آمده است

در تنقیح فرموده از این روایات دو تا سنداً و دلالة تمام است

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 446

1176 وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِي دَاوُدَ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا تَوَضَّأْتَ بَعْضَ وُضُوئِكَ وَ عَرَضَتْ لَكَ حَاجَةٌ حَتَّى يَبِسَ وَضُوؤُكَ فَأَعِدْ وُضُوءَكَ فَإِنَّ الْوُضُوءَ لَا يُبَعَّض‏

1177 وَ عَنْهُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رُبَّمَا تَوَضَّأْتُ فَنَفِدَ الْمَاءُ فَدَعَوْتُ الْجَارِيَةَ فَأَبْطَأَتْ عَلَيَّ بِالْمَاءِ فَيَجِفُّ وَضُوئِي فَقَالَ أَعِد

27/ 06/ 91(315)

در تنقیح فرموده که مقتضای اصل اولی عدم شرطیة موالاة است ولکن باید این اصل اولی دست برداشت به واسطه روایات .

و لکن در ذهــــــن ما این است که هر دو فرمایش ایشان مناقشه دارد اما این که فرموده مقتضای اطلاقات اولیه عدم شرطیة موالاة است لقائل که بگوید مقتضای این اطلاقات شرطیة موالاة است خود ایشان در حج اعتراف به این مطلب کرده است فرموده ظاهر از عمـــــل یک شیء مرکب این است که پی در پی آورده شود اگر گفتند هفت شوط طواف کن یعنی هفت شوط پی در پی در اینجا هم وضو عمـــــل واحدی است فرق می کند با رمی و ذبح و حلق که هر کدام یک عمـــــل است و ظهور در توالی ندارد ولی در وضو یک عمـــــل است و ظاهرش این است که متطابع بیاورد هر چند در هفت شوط سعی و طواف ظهور بیشتر است و واضح است مگر این که قرینه داشته باشیم مثل باب غُسل .

و أما این که فرمود دلیل وجوب موالاة دو روایة است در ذهــــــن ما این است که گر چه بعضی روایات سند ندارد ولی از روایات دیگر می توان موالاة را به دست آورد مثل

وسائل الشيعة ج‏1 449 34 باب وجوب الترتيب في الوضوء ..

حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ تَابِعْ بَيْنَ الْوُضُوءِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ابْدَأْ بِالْوَجْهِ ثُمَّ بِالْيَدَيْنِ ثُمَّ امْسَحِ الرَّأْسَ وَ الرِّجْلَيْنِ وَ لَا تُقَدِّمَنَّ شَيْئاً بَيْنَ يَدَيْ شَيْ‏ءٍ تُخَالِفْ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَإِنْ غَسَلْتَ الذِّرَاعَ قَبْلَ الْوَجْهِ فَابْدَأْ بِالْوَجْهِ وَ أَعِدْ عَلَى الذِّرَاعِ وَ إِنْ مَسَحْتَ الرِّجْلَ قَبْلَ الرَّأْسِ فَامْسَحْ عَلَى الرَّأْسِ قَبْلَ الرِّجْلِ ثُمَّ أَعِدْ عَلَى الرِّجْلِ ابْدَأْ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِه‏ولکن این تابع را دو صورت بکار برده اند یکی مثل این روایة که تابع ترتیب را بیان می کند

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 452

1194 وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ‏حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِقَالَ إِذَا نَسِيَ الرَّجُلُ أَنْ يَغْسِلَ يَمِينَهُ فَغَسَلَ شِمَالَهُ وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ فَذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ غَسَلَ يَمِينَهُ وَ شِمَالَهُ وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ إِنَّمَا نَسِيَ شِمَالَهُ فَلْيَغْسِلِ الشِّمَالَ وَ لَا يُعِيدُ عَلَى مَا كَانَ تَوَضَّأَ وَ قَالَ أَتْبِعْ وُضُوءَكَ بَعْضَهُ بَعْضااین روایة هم دلالة ندارد

وسائل الشيعة ج‏1 448 33 باب وجوب الموالاة في الوضوء و بطلانه..

1180 وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَكَمِ بْنِ حُكَيْمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ مِنَ الْوُضُوءِ الذِّرَاعَ وَ الرَّأْسَ قَالَ يُعِيدُ الْوُضُوءَ إِنَّ الْوُضُوءَ يُتْبَعُ بَعْضُهُ بَعْضابه ذهـــــن می رسد این که حضرت فرموده یعید الوضوء قرینه است بر موالاة و این که حکیم گفته که این روایة هم ترتیب را بیان می کند به قرینه روایاتی که می فرماید از همان جایی که خطا کرده ادامه بدهد درست نیست چون این روایة می فرماید یعید الوضوء کسی بگوید[[7]](#footnote-7) که مشابه این عبارة که امر به تبعیة بعض ببعض میکند در صحیحه حلبی و ظهور در ترتیب داشت اینجا هم می خواهد ترتیب را بیان کند .

مشابه این روایة ، روایتی است که :

.....

28/ 06/ 91(316)

اقای خویی روایة حکم بن حکیم و ... را بعدها مطرح کرده و اشکال سندی کرده است .

ما در جهة أولی می گوییم مقتضای اطلاقات لزوم موالاة است

ما بر خلاف اطلاقات اولیه و این سه تا روایة یک روایة داریم که ظهور در عدم موالاة است

وسائل الشيعة ج‏1 447 33 باب وجوب الموالاة في الوضوء و بطلانه..

1178 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ حَرِيزٍ فِي الْوَضُوءِ يَجِفُّ قَالَ: قُلْتُ : فَإِنْ جَفَّ الْأَوَّلُ قَبْلَ أَنْ أَغْسِلَ الَّذِي يَلِيهِ قَالَ: جَفَّ أَوْ لَمْ يَجِفَّ اغْسِلْ مَا بَقِيَ قُلْتُ : وَ كَذَلِكَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ قَالَ: هُوَ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ وَ ابْدَأْ بِالرَّأْسِ ثُمَّ أَفِضْ عَلَى سَائِرِ جَسَدِكَ قُلْتُ : وَ إِنْ كَانَ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ : نَعَم‏.این روایة نص است در این که موالاة شرط نیست و مقید اطلاقات میشود و اگر اطلاقات هم بگذریم روایات ظهور در موالاة داشتند و این روایة نص است لذا می گوییم که موالاة مستحب است .

ما که می گوییم این روایة معرض عنه است و اعراض موهن است ولی اگر کسی اعراض را موهن نداند مثل تنقیح چه باید بکند

در تنقیح سه راه بیان کرده است

حل شیخ طوسی : روایتین خصوص جفافی را می گوید که منشائش طول زمان است و این روایة مطلق است ما حمل میکنیم روایة را حریز را بر جایی که حرارة زیادی باشد

در تنقیح فرموده است این جمع خلاف ذیل این مضمرة است چون در غسل جفاف مضر نیست و لو مع الفصل

و لکن در ذهــــــن ما این است که جف او لم یجف .. اطلاق دارد ذیل هم اطلاق دارد و یک دلیل خارجی گفته که جف بخاطر حرارة باشد .....

اگر می فرمود وضو به منزله غسل است باید حمل کرد بر جفاف بواسطه عدم فصل اللهم کسی بگوید که انصاف این است که جف حمل کنیم بر خصوص جف بوسطه حرارة حمل بر فرد نادر

حمل دوم : فرموده این ها باهم تعارض دارند موثقه ابی بصیر می فرماید که موالاة شرط است و این روایة می فرماید که شرط نیست لذا جمع عرفی ندارد باید رفت سراغ مرحجات و روایة حریز موافق عامه است

اولا این که ایشان فرموده این دو روایة جمع عرفی ندارد برمسلک خودش است که در ارشادیات جمع عرفی را قبول ندارد اگر کسی در ارشادیات جمع عرفی را قبول کرد یکی نص در بطلان و یکی ظهور در عدم بطلان است با نص دست از ظهور بر می داریم

بر فرض که جمع عرفی نباشد باید مضمره را قبول کنیم چون اطلاقات ظهور در عدم شرطیة موالاة است و مضمرة هم موافق کتاب است

اللهم کسی بگوید اطلاق مدلول کلام نیست اگر خبری موافق عموم کتاب شد خبر مقدم میشود ولی اطلاق مدلول کلام نیست پس خبری که موافق اطلاق کتاب باشد وافق الکتاب صدق نمیکند .

ولکن ما اگر این دو مبنی را قبول کنیم می گوییم اخذ میکنیم به موثقة و صحیحه نه از باب این که مضمرة موافق عامه است بلکه بخاطر این که موثقه و صحیحه موافق کتاب است چرا که ما ترتیب و موالاة را از کتاب به دست آوردیم .

**جهة ثانیة**

ما هو المراد من الموالاة

درسائر موارد که علماء بحث کرده اند ازموالاة مثل باب طواف و نماز و باب سعی و .. غالب موارد غیر باب وضو مقصودشان موالاة عرفی است به صورتی که فصل طویل نباشد .ولی باب وضوء در تفسیر موالاة اختلاف شده است علتش هم این است که در روایة یجفّ با یبس آمده که می خواهد موالاة را طور دیگری بیان کند

آیا این دو روایة تعبد میکند ما را به امری که عرف مساعدش نیست و ملاک را جفاف قرار میدهد که ممکن است جفاف نیم ساعة طول بکشد یا این که روایة جفاف را به عنوان مصداق بیان کرده است .

در ذهــــــن ما این است که موالاتی که در وضوء معتبر است مثل سائر موارد است و این جفاف که در روایة آمده است به عنوان مصداق است .

مرحوم سید و تنقیح : در موالاة از یک حیث تعبد رخ داده و یک حیث تعبدی نیست

در مقابل دو نظر دیگر هست که در مقام دو حیث داریم که هر دو حیث تعبدی است

و یک نظر این است که هر دو حیث تعبدی نست

دو حیث یکی جفاف است ربما جفاف حاصل نشده ولی موالاة عرفی به هم خرده است ویکی جفاف حاصل شده بخاطر حرارة هوا ولی موالاة عرفی به هم نخرده است بحث در این که از ادله یک امر تعبدی استفاده می شود أم لا و اگر امر تعبدی استفاده میشود در یک حیث یا دو حیث

سید فرموده اگر جفاف نیامده ولی موالاة ....

احد الأمرین شرط است یا عدم جفاف یا موالاة عرفی باید باشد تا وضو صحیح باشد .

ما برای این که ببینیم تعبدی رخ داده یا نه باید به ادله ای که در جهة أولی گفتیم مراجعه کنیم لذا ادله را سه قسم کردیم

اگر دلیل اطلاقات باشد که موالاة عرفی است

اگر دلیل ما .....

و اگر دلیل ما موثقة و صحیحه باشد ربما یقال که امر تعبدی را بیان می کند .

29/ 06/ 91(317)

گفتیم که در اینجا موالاة عرفی نیست بلکه تعبد است تعبداً به ما فرموده اند که جفاف مضر است این جفاف نباید باشد با موالاة عرفی اختلاف دارد یکی در جایی که فاصله میشود ولی جفاف نمیشود که روایة می فرماید موالاة نیست ولی موالاة عرفی نیست .یکی این که جفاف سریعاً حاصل شود که موالاة عرفی هست ولی روایة می فرماید که موالاة نیست

در مسئله سه قول است

یکی قول صاحب عروة : این که در این دو روایة جفاف را ملاک قرار داده است جفافی که از جهة فصل طویل باشد را مضر قرار داده است ولی جفافی که از ناحیة حرارة است را مضر قرار نداده است .دو روایة از یک حیث اطلاق ندارد که ان از جهة هوای غیر متعارف و بدن غیر متعارف است صحیحه معاویة بن عمار اطلاق ندارد چون مورد سئوال جفافی است که منشائش فصل طویل است .و اما موثقة ابی بصیر هم ادعا شده که اطلاق ندارد به دو قرینه اولاً متن روایة که می فرماید یبس ظهورش این است که یبس لطول المدة ثانیاً در تعلیل فإن الوضوء لا یتبعض ملاک تبعض پیدا کردن است در جایی که بخاطر حرارة یبس تبعض حاصل نشده است .

پس در جایی که جفاف بخاطر حرارة است این روایة نمی گیرد که مبتنی است بر بحث سابق است در تنقیح فرموده این وضوء صحیح است بخاطر اطلاقات .

لا یقال : اگر این دو روایة این جفاف را نمیگیرد پس در جایی که جفاف بخاطر حرارة است موالاة شرط نیست و می تواند فصل طویل بین اجزاء کند .

فإنه یقال : ما می گوییم این جفاف مضر نیست ولی اگر فاصله انداخت ، فاصله مضر است به دلیل ذیل موثقه که فرمود ان الوضوء لا یتبعض .

حاصل الکلام بر مبنا تنقیح جفاف غیر متعارف مضر نیست ولکن فصل طویل بعد از جفاف غیر متعارف مضر هست بخاطر ذیل روایة .

و اما اگر گفت که مقتضای اطلاقات موالاة عرفی است می گوید جفاف غیر متعارف مضر به مولاة نیست اگر موالاة عرفی باقی بماند وضو صحیح است و اگر موالاة عرفی به هم بخورد وضو باطل است و نیازی به تمسک به ذیل موثقه ابی بصیر نداریم .

این که ایشان فرموده در جفاف غیر متعارف جفاف مضر نیست چون دو روایة شاملش نمی شود صحیح است ....

مهم این است که ایا این روایات مفادش تعبد از این جهة هم هست جفاف مضر است اگر جفاف نبود وضو صحیح است ولو موالاة عرفی نباشد سید می فرماید که این تعبد است لذا از موالاة عرفی اوسع است .

ولکن در ذهــــــن ما این است که دو روایة بیش از موالاة عرفی را نمی رساند صحیحه معاویة بن عمار امرش اسهل است چرا که مصداق جایی است که موالاة عرفی به هم خورده است .فرض ما جایی است که جفاف نیست و موالاة عرفی به هم خورده است که ربطی به مورد سئوال ندارد.

و أما موثقة ابی بصیر مفهومش این است که اگر حاجة عارض شد و یبس نشد اعاده لازم نیست .

ادعای اقایان این است که امر تعبدی را بیان می فرماید .

جواب ما این است که موثقه ابی بصیر هم اطلاق ندارد بحثی است در عناوین طریقیة و مرآتیة اگر عنوانی طریقی شد و در خطاب اخذ شد ظهور در موضوعیة ندارد ادعای ما این است یبس و جفاف شبیه عناوین طریقی است و دخیل در حکم نیست بلکه طریق هستند در موالاتی که در اجزاء عمـــــل دخالة دارد از این که جفاف شده کشف می کنیم که موالاة به هم خورده است .یا لا اقل شبه مرآتیة دارد.

لذا موثقه ابی بصیر مجمل می شود مؤید این حرف عدم تبعض است که در ذیل روایة امده است .....

01/ 07/ 91(318)

ان لم یکن فی لحیته بلل

و لکن در ذهــــــن ما این است که این تفصیل درست نیست همان موالاة عرفی

از صحیحه معاویة بن عمار چیزی به دست نمی آید واقارضا همدانی هم از موثقة استفاده کرده است و موثقه ابی بصیر هم اطلاق ندارد

انصاف این است که از روایة اخذ بلل از لحیة استفاده میشود که اگر موالاة عرفی هم بهم خورده باشد عیبی ندارد گاهی هست که موالاة عرفی به هم خورده ولی بلل باقی است .

ولکن دلالة ندارد که معنای موالاة در وضو معنایش این است می گوییم که در وضو موالاة عرفی لازم است و در خصوص نسیان مسح ما را تعبد کرده اند که اگر بلل بود می توان از ان اخذ کرد و مسح نمود.

الجهة الثالثة

امر اول این است که اگر قبول کردیم که جفاف معیار است جفاف سه مصداق است جفاف بعض اعضاء جفاف کل اعضاء و جفاف اعضاء سابق هر سه مصداق قائل دارد.ممکن کسانی که گفته اند جفاف عضو سابق می گویند وقتی که عضو سابق خشک شود بقیه اعضاء هم خشک است.

دلیل ما یکی موثقه ابی بصیر بود

و یکی رویاة مالک بن اعین

ما که گفتیم این روایات تعبد و در خصوص مسح است

...................

**بل لو جف العضو السابق على العضو الذي يريد أن يشرع فيه الأحوط اپلاستيناف و إن بقيت الرطوبة في العضو السابق على السابق و اعتبار عدم الجفاف- إنما هو إذا كان الجفاف من جهة الفصل بين الأعضاء أو طول الزمان و أما إذا تابع في الأفعال و حصل الجفاف من جهة حرارة بدنه أو حرارة الهواء أو غير ذلك فلا بطلان فالشرط في الحقيقة أحد الأمرين من التتابع العرفي و عدم الجفاف و ذهب بعض العلماء إلى وجوب الموالاة بمعنى التتابع و إن كان لا يبطل الوضوء بتركه إذا حصلت الموالاة بمعنى عدم الجفاف ثمَّ إنه لا يلزم بقاء الرطوبة في تمام العضو السابق بل يكفي بقاؤها في الجملة و لو في بعض أجزاء ذلك العضو.**

02/ 07/ 91(319)

*(مسألة24)*

**إذا توضأ و شرع في الصلاة ثمَّ تذكر أنه ترك بعض المسحات أو تمامهابطلت صلاته** چرا که طهور حدثی نداشته است لاصلاة الا بطهور **و وضوؤه أيضا إذا لم يبق الرطوبة في أعضائه** مورد روایة مالک بن أعین **و إلا أخذها و مسح بها و استأنف الصلاة.**

*(25 مسألة)*

**إذا مشى بعد الغسلات خطوات‏ثمَّ أتى بالمسحات لا بأس و كذا قبل تمام الغسلات إذا أتى بما بقي و يجوز التوضؤ ماشيا.**

*(26 مسألة)*

**إذا ترك الموالاة نسيانا بطل وضوؤه ‏**به دلیل اطلاقات و بعضی از روایات موردش نسیان بود **مع فرض عدم التتابع العرفي أيضا و كذا لو اعتقد عدم الجفاف ثمَّ تبين الخلاف‏**چرا که نسیان خصوصیة ندارد

*(27 مسألة)*

**إذا جف الوجه‏حين الشروع في اليد لكن بقيت الرطوبة في مسترسل اللحية أو الأطراف الخارجة عن الحد ففي كفايتها إشكال.**دو وجه است یکی این که همین که رطوبة باقی مانده بگوییم جفاف مطلق مضر است لذا می تواند دست چپ را شروع کند و یکی این که جفاف اعضاء ملاک است اگر اعضاء وضوء جفت باطل است وضوء ولو غیر اعضاء وضوء لم یجف .

عمده دلیل موثقة ابی بصیر بود که فرمود اذا جف وضوئک که ملاک جفاف وضوء است و اینجا وضوء جفاف پیدا کرده است.

**الثاني عشر النية**

**و هي القصد إلى الفعل** مجرد امر داعویة ندارد امر یک اعتباری است این که امر داعویة دارد بخاطر ما یترتب علی مخالفته و امتثاله است اگر مولی امری کرده و بر موافقة و مخالفة ان ثواب و عقاب قرار نداده باشد محرکیة ندارد .

این نیة لازم است متسالم علیه است و حقیقة نیت همان معنای لغوی است و قصد کردن است در مقابل آنکه بدون نیة می آورد

عناوین را تقسیم کرده اند به دو قسم یکی عناوین قصدیة که اگر قصد نکند نمی گویند تحقق و یکی عناوین غیر قصدیة که هر وقت عمـــــل محقق شود عنوان محقق میشود مثل غسل در خبثی.

این که باید قصد کنید و نیة کنید وضوء را لازم نیست که تفصیلی باشد بلکه همان ارتکازی کافی است به طوری که اگر سئوال شد بداند که و وضوء می گیرد و لازم نیست که این قصد به عنوان وضوء باشد بلکه به یک عنوان اجمالی باشد هم کفایة می کند مثل اینکه قصد میکند بشوید صورتش را همان غسلی که خداوند متعال می خواهد.

03/ 07/ 91(320)

ما دلیل بر لزوم اخطار نداریم .

انچه که واجب است و لازم است ان را اتیان کنیم عملی است که مأموربه بر آن منطبق شود مأمور به ما وضوی قربی است ملاک در انطباق هم عرف و عقلاء است همان طور که مرحوم همدانی فرموده در جایی که نیة از اول ارتکازی و اجمالی باشد و صورت تفصیلی در ذهـــــن نباشد امتثال صدق می کند.

اصل مأمور به در جایی که قصدی است باید قصد شود ایا قصد خصوصیات را هم باید قصد کند یا نه؟ ایا لازم است قصد کند وضوی من الاعلی الی الأسفل را یا نه؟تارة همان طور که قصد مأمور به لازم است قصد خصوصیة هم لازم است مثل قضاء نماز یا خصوصیة ظهر بودن برای نماز . و أخری خصوصیاتی که در مأموربه أخذ شده امور قصدی نیست من الأعلی الی الأسفل یک امر تکوینی است نه قصدی .این خصوصیاتی که قصدی نیست قصدشان برای امتثال لازم نیست إلا خصوصیتی باشد که بدون ان خصوصیة عمـــــل مشترک باشد و ان خصوصیة عمـــــل را از اشتراک خارج می کند برای خروج از اشترک قصد ان خصوصیة لازم است .مثل در باب حج که مشترک است بین حجة الإسلام و حج مستحب که باید قصد کند حجة الإسلام را و اگر قصد نکند مطلق الحج میشود و مطلق الحج واجب نشده است.

باید وضو را به داعــــی الهی بیاوریم قربی بودن بعضی از عبادات مسلم است و دلیل واضحی هم ندارد مثل صوم. طهارات ثلاث از عبادات است بر ان تسالم است .

عبادیة عبادات را با دلیل لفظی نمی توان اثبات کرد .

04/ 07/ 91(321)

فتوای علماء و ارتکاز متشرعه و کیفیة و خصوصیات این اعمال به ذهـــــن می زند که وضو امری است عبادی ولکن در مقام به بعضی از ادله خاصة هم اشارة شده است

وسائل الشيعة ج‏1 484 52 باب أنه يجزي في الوضوء أقل من مد..

1282 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّمَا الْوُضُوءُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ وَ مَنْ يَعْصِيهِ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْ‏ءٌ إِنَّمَا يَكْفِيهِ مِثْلُ الدَّهْن‏این که وضو سبب تشخیص مطیع و عاصی شده معلوم می شود که وضو امر عبادی است شبیه این روایة در باب غسل هم وارد شده

ولکن در ذهــــــن ما این است که اینها ادله بعد الوقوع است عبادی بودن وضوء بوده است بعد این ادله برای ان بیان کرده اند و عبادی بودن وضوء متوقف بر این دلیل نیست.

وسائل الشيعة ج‏1 387 15 باب كيفية الوضوء و جملة من أحكامه ..... ص : 387

1020 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِي دَاوُدَ جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ إِنَّ لِلْوُضُوءِ حَدّاً مَنْ تَعَدَّاهُ لَمْ يُؤْجَرْ- وَ كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّمَا يَتَلَدَّدُ- فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَ مَا حَدُّهُ- قَالَ تَغْسِلُ وَجْهَكَ وَ يَدَيْكَ- وَ تَمْسَحُ رَأْسَكَ وَ رِجْلَيْك‏

از این که فرموده هر که حد وضوء را رعایة کند اجر دارد معلوم میشود که وضوء عبادی است

ولکن در توصلیات هم اجر داریم .

در تنقیح به دو روایة دیگر استدلال کرده است

وسائل الشيعة ج‏1 478 47 باب كراهة الاستعانة في الوضوء ..... ص : 476

1268 وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله خَصْلَتَانِ لَا أُحِبُّ أَنْ يُشَارِكَنِي فِيهِمَا أَحَدٌ وُضُوئِي فَإِنَّهُ مِنْ صَلَاتِي وَ صَدَقَتِي فَإِنَّهَا مِنْ يَدِي إِلَى يَدِ السَّائِلِ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ الرَّحْمَن‏اینکه که مقدمه نماز را به نماز ملحق فرموده است و نماز عبادی است معلوم میشود که وضوء هم عبادی است.

و لکن فإنه من صلاتی یعنی نماز از وقت وضوء شروع میشود مثل این که بگویند اذان و اقامه از نماز است و اینکه از نماز است در عبادیة معلوم نیست.

وسائل الشيعة ج‏1 366 1 باب وجوبه للصلاة و نحوها ..... ص : 365

967 قَالَ وَ قَالَ الصَّادِقُ الصَّلَاةُ ثَلَاثَةُ أَثْلَاثٍ ثُلُثٌ طَهُورٌ وَ ثُلُثٌ رُكُوعٌ وَ ثُلُثٌ سُجُودولکن در این روایة هم می خواهند اهمیة طهور را بیان کنند.

اگر کسی خواست دلیل بیاورد روایاتی که ادعیة در حین وضوء را بیان کرده یا این که آب وضوء را به کنیف نریزد و امثال ذلک بهتراست.

استدلال شده برای عبادیة به یک سلسله اطلاقات که در اصول بحث شده .

ایا دلیل دیگری هست که ثابت کند تعبدیة را ؟

بعضی گفته اند دلیل داریم برای تعبدیات از آیات مثل اطیعوا الله و ایه و ما امروا الا لیعبد الله ..

و از روایات انما الأعمال بالنیات

لذا اصل در هر مأمور به تعبدیة است

ولکن این استدلالها مورد مناقشه قرار گرفته است ایه اطیعوا الله اولاً ارشاد است به حکم عقل که هر طوری که واجب شده اتیان کن. ثانیاً بر فرض که مولوی باشد ایه کیفیة را اتیان را بیان نمی کند شاهدش این است که اطیعوا الله توصلیات را هم میگیرد و الا تخصیص اکثر لازم می آید.

و اما ایه شریفه و ما امروا الا لیعبد الله مخلصین له الدین

شیخ حائری این بوده که اصل در تکالیف الهی تعبدی است و ایه شریفه را تحلیل عقلی کرده که چطور در تکوین معالیل که از عللشان صادر می شوند محدودند به صدور از ان علة این که حرارة معلول است و از نار که علة صادر میشود ان حصه از نار متولد می شود نه حرارة از برق . در تشریعیات هم یک عللی داریم و معالیلی علل اوامر خداوند است و حرکة معلول است و معلول باید محدود باشد به این علة.

ولکن فرمایش عقلانی ایشان را نمی فهمیم این که اوامر علل افعال باشند معلوم نیست انچه که علیة درست می کند تصورات انسان است و تصور است که باعث حرکة به سوی امر خداوند باشد.

05/ 07/ 91(322)

فرموده اند که آیه شریفه و ما امروا ..دال است بر این که تمام اوامر خداوند تعبدی است به دو مقدمه

مقدمه اولی این است که مراد از لیعبدوا الله یعنی بندگی کردن عملی است نه اعتراف کردن به خدا.

مقدمه ثانیة این است که لام هم به معنای باء باید باشد تا ثابت شود که متعلق اوامر خداوند همه تعبدی است ولی اگر لام برای غایة باشد اعمال را عبادی نمی کند

گفته اند که هر دو مقدمه مخدوش است اما مقدمه اولی ظاهر از ایه شریفه حصر معبود است و اما مقدمه ثانیة هم لام برای غایة است ولکن ....

ادعای ما این است که اگر اشکال اول نبود و لو لام برای غایة باشد باز هم می توانیم به آیه استدلال کنیم.

08/ 07/ 91(323)

**مع كون الداعــــی امر الله**وضو از تعبدیات است و متسالم است معنای تعبدی را سید فرموده باید به داعــــی امر الله باشد اینکه داعــــی امر خدا شود

**إما لأنه تعالى أهل للطاعة و هو أعلى الوجوه أو لدخول الجنة و الفرار من النار و هو أدناها و ما بينهما متوسطات**

سید اشاره دارد که داعویة ، ذاتی امر نیست و تصور امر داعویة ندارد.

در اینجا بحث مهم این است که بعضی فقهاء فرموده اند و به اکثر نسبة داده اند که اگر کسی عبادة کند خدا را برای این که به جنة برود یا به جهنم نرود عبادة باطل است و ازطرفی روایاتی داریم که کسی که برای جنة عبادة کند عبادة تجار است و..که دال بر صحة عبادة است روایاتی داریم که نماز و .. برای رسیدن به مال دنیا است و صحیح است وقتی که برای دنیا این چنین است برای عقبی به طریق أولی باید صحیح باشد.

سید در این عبارة مشکله را حل کرده است ادعای سید و دیگران این استکه آنچه در روایات بالخصوص یا بالعموم عبادة برای ثواب و دفع عقاب بیان شده این امور در طول قصد قربة است و آنچه که مشهور فرموده اند مقصودشان در عرض قصد قربة است.

اینکه بعضی فقهاء گفته اند نماز به قصد جنة رفتن باطل است حرف باطلی است مگر مرادشان همین باشد که در عرض قصد قربة این قصد به بهشت رفتن را داشته باشد.

09/ 07/ 91(324)

..............

**و لا يلزم التلفظ بالنية** حتی بعضی گفته اند که تلفظ به نیة مکروه است آنچه که ما نیاز داریم این است که وضوء باید عبادی اورده شود محقق عبادیة قصد است این که بعضی گفته اند کراهة دارد تلفظ به نیة باید توجیه کرد به این در خصوص نیة نماز است چون در بحث اذان و اقامه فرموده اند که تلفظ به غیر نماز کراهة دارد مگر آنچه که مربوط به نماز است بله آنچه که وارد شده استحباب تلفظ به نیة در حج است .

**بل و لا إخطارها بالبال** بحث خطور بالبال گذشت خطور بالبال یعنی اراده از اجمال خارج شود و تفصیلی شود .انچه که دلیل داریم این است که وضوء را باید قربی آورد ثانیاً اگر اخطار لازم باشد بخاطر قصد قربة است این قصد قربة همان طور که حدوثاً لازم است بقاءً هم لازم است اگر اخطار لازم باشد باید تا اخر عمـــــل اخطار باشد .و اگر بناء باشد که تا آخر عمـــــل اخطار باشد غالب مردم در حین عمـــــل اخطار ندارند .

**بل يكفي وجود الداعي في القلب بحيث لو سئل عن شغله يقول أتوضأ مثلا** این که سید فرموده است غالبی است .**و أما لو كان غافلا بحيث لو سئل بقي متحيرا فلا يكفي و إن كان مسبوقا بالعزم و القصد حين المقدمات**

10/ 07/ 91(325)

**و يجب استمرار النية إلى آخر العمـــــل فلو نوى الخلاف أو تردد و أتى ببعض الأفعال بطل إلا أن يعود إلى النية الأولى قبل فوات الموالاة** در صوم گفته اند که اگر متردد شد باطل میشود چرا که در صوم خصوصیتی است و ان خصوصیة امساک قربی در همه آنات است ولی در نماز این طور نیست چون آنات متخلله جزء نماز نیست کما این که در وضوء هم همین طور است لذا مجرد نیة بطلان نمی آورد .

ولکن این که سید در فرض تردید فرمود که باطل نیست درذهـــــن ما این است که اگر کسی شک کرد که نماز را قطع کند یا نه و بعد ادامه داد این عمـــــل صحیح است و اعادة انچه که در حال تردید اورده است لازم نیست .

**و لا يجب نية الوجوب و الندب لا وصفا و لا غاية و لا نية وجه الوجوب و الندب بأن يقول أتوضأ الوضوء الواجب أو المندوب أو لوجوبه أو ندبه أو أتوضأ لما فيه من المصلحة** این که بعضی از موارد قصد وجوب و استحباب لازم است شکی نیست احیاناً وجه را باید قصد کرد مثل دو رکعة نماز صبح که باید قصد استحباب کند تا از فریضه جدا شود ولکن بحث در این است که آیا قصد وجوب و استحباب به عنوان این که وجه واجب است واجب است یا به خاطر عنوان دیگری است ؟

ظاهر کلام محقق در شرایع این است که قصد وجه لازم است ولکن کثیری از قدماء و اکثر متأخرین گفته اند که قصد وجه لازم نیست اولاً لزوم قصد وجه دلیل می خواهد ثانیاً دلیل داریم بر عدم اعتبار قصد وجه .کسی توهم نکند که در باب وضو این که واجب است قصد وجه از باب خروج از اشتراک است مثل دو رکعة نافله و فریضه صبح چون وضو مثل دو رکعة نماز صبح نیست که مشترک شود یا وقت داخل نشده که وضو مستحب است ویا داخل شده که واجب است از این گذشته قیاس وضو با رکعتین صبح مع الفارق است چون در رکعتین دو تکلیف و دو متعلق است ولی در وضو دو تکلیف و دو متعلق نداریم .

**ادله وجوب قصد وجه**

گفته اند قصد وجه واجب است چون بدون قصد وجه اطاعة واقع نمیشود چون متعلق عمـــــل را باید به عنوان وجوب اتیان کرد تا اطاعة محقق شود

جواب این است که قوام اطاعة این است که متعلق امر را اتیان کند و درعبادات هم باید اسناد به مولی هم بدهد .

گفته اند که شک داریم بدون قصد وجه ملاک حاصل شد یا نه ؟ اگر قصد وجه کند قطع دارد به حصول ملاک واگر قصد نکند شک دارد که باید احتیاط کند

وجواب داده اند که عقل می گوید وجوب قصد وجه به شما واصل نشده است و اگر بخواهد عقاب کند قبح عقاب بلا بیان لازم می اید .

11/ 07/ 91(326)

............

اخوند در کفایة گفته که نسبة به قد الأمر اطلاق مقامی نداریم چون قصد قربة را مردم متوجه هستند و مما یغفل عنه العامة نیست و در ذهـــــن عبید هست و بر مولی نیست که بیان کند ولی نسبة به قصد الوجه اطلاق مقامی داریم چون مما یغفل عنه العامة است قصد الوجه تفصیل است و مردم متوجه ان نیستند لذا اگر مولی بیان نکرد از اطلاق مقامی کشف می کنیم که قصد الوجه اعتبار ندارد .

**بل يكفي قصد القربة و إتيانه لداعي الله بل لو نوى أحدهما في موضع الآخر كفى إن لم يكن على وجه التشريع** ..............................

12/ 07/ 91(327)

**أو التقييد فلو اعتقد دخول الوقت فنوى الوجوب وصفا أو غاية ثمَّ تبين عدم دخوله صح إذا لم يكن على وجه التقييد** در اینجا خطای در تطبیق است اما اگر تشریع بود باطل است **و إلا بطل كأن يقول أتوضأ لوجوبه وإلا فلا أتوضأ**در تقیید خطای درتطبیق معنی ندارد .

سید می گوید در موارد علی نحو التقیید خطای در تطبیق معنی ندارد لذاباطل است ولی تنقیح می گوید که علی نحو التقیید خطای در تطبیق معنی دارد لذا می گوید که صحیح است.

در ذهــــــن ما هم این است که خطای در تطبیق در موارد تقیید معنی ندارد .

*(28 مسألة)*

سید قبلاً می گفت که وضوء مطلوبیة ذاتی و امر استحبابی نفسی دارد. **لا يجب في الوضوء قصد رفع الحدث أو الاستباحة على الأقوى‏و لا قصد الغاية التي أمر لأجلها بالوضوء و كذا لا يجب قصد الموجب من بول أو نوم كما مر .نعم قصد الغاية معتبر في تحقق الامتثال بمعنى أنه لو قصدها يكون ممتثلا للأمر الآتي من جهتها و إن لم يقصدها يكون أداء للمأمور به لا امتثالا فالمقصود من عدم اعتبار قصد الغاية عدم اعتباره‏في الصحة و إن كان معتبرا في تحقق الامتثال نعم قد يكون الأداء موقوفا على الامتثال فحينئذ لا يحصل الأداء أيضا كما لو نذر أن يتوضأ لغاية معينة فتوضأ و لم يقصدها فإنه لا يكون ممتثلا للأمر النذري و لا يكون أداء للمأمور به بالأمر النذري أيضا و إن كان وضوؤه صحيحا لأن أداءه فرع قصده نعم هو أداء للمأمور به بالأمر الوضوئي‏.**

سید سه فرض را مطرح کرده است

جایی که قصد غایة کند

جایی که قصد غایة نکند امتثال ان غایة را نکرده هر چند امتثال امر به ذات وضو هست ولی اداء مأموربه هست

جایی که نه امتثال است نه اداء مثل اینکه نذر کرده برای قرائة القران وضو بگیرد که اگر وضوء بگیرد اداء مأمور به نذری نیست و امتثال هم نکرده است

دو مطلب در اینجا هست

ایا قصد غایة لازم هست یا نه؟

بعضی گفته اند باید قصدی از غایات را بکند و الا وضو باطل است اینها دو مطلب را قبول ندارد یکی قبول ندارد وضوء امر استحبابی دارد و یکی امر غیری مقربیة ندارد .اگر قصد غایة نکند وضو باطل است چون بدون غایة وضو قربی نمی شود .

و اما کسانی که میگویند قصد غایة لازم نیست یا بگویند که وضوء استحباب نفسی دارد و سید از کسانی بود که می گفت لایبعد که وضو استحباب نفسی دارد .یا باید بگویند که امر غیری هم مقرب است برای تقرب کافی است که عمـــــل به خداوند اضافه پیدا کند سید هم از کسانی است که میگوید امر غیری مقرب است کما این که اینجا فرمود **يكون ممتثلا للأمر الآتي من جهتها** بر خلاف آخوند .

در ذهــــــن ما هم همین است که امر غیری و نفسی فرقی نمی کند در مقربیة .

15/ 07/ 91(328)

اگر نذر کند وضویی به غایتی را اگر انصراف نداشته باشد به این که وضوی شرعی داشته باشم بعد وضو گرفت به قصد غایة دیگری سید فرمود این وضو نه امتثال امرنذری است نه وفای به امر نذری عبارة سید است لأن ادائه فرع قصده ولم یقصده ظاهرش این است که قصد امر نذزی نکرده و خلاف ظاهرش این است که قصد متعلق نذر نکرده است .

اقای حکیم فهمیده وفای به نذر فرع قصد وفای به نذر است و مبنای خودش در نذر را آورده که ایا نذر ایجاد می کند دین را برمکلف برای خدا یا نه دینی نمی آورد مجرد تعهد است آیا مثل اجاره بر عمـــــل است یا فقط صرف تعهد است .

مفاد صیغه نذر اثبات دینیة است در اداء دین شرط است که انسان قصد کند وفاء را.

و اما کسی مثل تنقیح گفت که نذر دین نمی آورد بلکه تعهد است قصد وفاء لازم نیست همین که متعلق را بیاورد کافی است ولو ملتفت نباشد.

فتوای سید درست است ولی مبتنی بر مبنای حکیم نیست .

**بقی شیء**

در اصول مورد بحث قرار گرفته که ایا در صحة عبادة شرط است جزم به نیة یا همان قصد تمیز ؟

این که مطلقاً جزم به نیة لازم باشد گفتنی نیست چه قدرة داشته باشی یا قدرة نداشته باشی و گرنه باب احتیاط بسته میشود چون در احتیاط جزم نداریم چون درخیلی از موارد احتیاط احتمال می دهیم امر را یا احتمال می دهیم انطباق امر را در حالی که همه گفته اند الاحتیاط حسن علی کل حال.

در مقام تفصیلاتی است

یکی از نائینی که تفصیل داده است بین این که امکان دارد جزم به نیة و عدم امکان در جایی که امکان ندارد امتثال اجمال کافی است و اما در جایی که امتثال تفصیلی ممکن است باید انبعاث از امر قطعی باشد . نائینی برای امتثال مراتب درست کرده است این که عبادة و اطاعة است مربوط به عقل و عقلاء است و درجایی که می توانی از امر مولی منبعث شود از احتمال منبعث شود را اطاعة نمی دانند

ولکن این فرمایش را احدی قبول نکرده است و انچه که را که بیان کرده مجرد ادعی است ما می گوییم انبعاث همیشه از امر نیست انبعاث از امر و احتمال و .. هم هست سلمنا که این طور باشد از کجا معلوم که تا انبعاث از امر هست نوبة به احتمال نمی رسد .

شیخ انصاری تفصیل دیگری داده که در در مصباح الفقیه امده است

کسی که به رجاء می آورد تارة بناء دارد یک کاری کند که یقین به فراغ پیدا شود که اینجا عیبی ندارد و اما اگر در وقتی که عمـــــل را می اورد قصد تجری دارد عازم بر فراغ یقینی نیست عملش باطل است و لو بعد بفهمد که مثلاً رو به قبله بوده است. وجه این تفصیل این است که کسی که عازم است قصد قربة دارد اما کسی که قصد تجری دارد قصد قربة ندارد .

ولکن این تفصیل هم وجهی ندارد این که شیخ ادعی کرده متجری قصد قربة ندارد درست نیست بلکه متجری قصد قربة دارد و بخاطر خدا نماز می خواند و به این کارش ضمیمه شده تجری .

تفصیل دیگری که همدانی نسبة داده به شیخ

این که عمـــــل احتیاطی مستلزم تکرار نیست که اتیان می کند ولی در جایی که احتیاط مستلزم تکرار است و قدرة دارد که از تکرار خارج کند و به قصد امر قطعی بیاورد اگر به قصد امر احتمالی اتیان کرد و تکرار کرد باطل است چون تکرار لعب به امر مولی است

اخوند در کفایة جواب داده که چه بسا تکرار داعــــی عقلائی دارد .

16/ 07/ 91(329)

**الثالث عشر الخلوص‏**

*یقع البحث فی جهات :*

*الجهة الأولی : فی معنی الریاء*

ریا از نظر لغوی ارائه دادن عمـــــل به غیر است اما اگر ارائه دادن مؤثر در عمـــــل نشد ولی همین مقدار هست که اگر دیگری ببیند مسرور می شود ریا نیست در ریا باید داعویة برای عمـــــل وجود داشته باشد.و منصوص است و صاحب وسائل هم بابی با همین عنوان باز کرده است.

در تنقیح[[8]](#footnote-8) فرموده مراد از ریا این است که ارائه غیر داعــــی شود برای عمـــــل لذا اگر در تاریکی نماز می خواند ولی برای این که آن شخص نترسد بلند می خواند ریا نیست چون ارئه به غیر داعــــی نیست این که ارائه می کند ضمیمه می شود به عمـــــل الهی او .

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 75

15 بَابُ عَدَمِ كَرَاهَةِ سُرُورِ الْإِنْسَانِ بِاطِّلَاعِ غَيْرِهِ عَلَى عَمَلِهِ بِغَيْرِ قَصْدِهِ‏

168 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍقَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعمـــــل الشَّيْ‏ءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ إِنْسَانٌ فَيَسُرُّهُ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ هُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِك‏.

لایقال : این که می گویید مسرور شدن مضر نیست خلاف معتبره سکونی است که مقتضایش این است که مسرور شدن هم مضر است

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 73

13 بَابُ كَرَاهِيَةِ الْكَسَلِ فِي الْخَلْوَةِ وَ النَّشَاطِ بَيْنَ النَّاسِ‏

165 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِه‏فإنه یقال : از این روایة استفاده نمیشود که سرور به رؤیة دیگران مذموم است این روایة خواهش نفسانی را بیان می کند.

*الجهة الثانیة : حکم التکلیفی*

اجماع مسلمین است که ریا فی الجملة از محرمات است هم آیات شریفه و هم روایات متواتره بر حرمة ریا اتفاق دارد .

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 64

11 بَابُ تَحْرِيمِ قَصْدِ الرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ بِالْعِبَادَةقدر متیقن از این حرمة عبادات است اما در غیر عبادات

صاحب جواهر[[9]](#footnote-9) گفته که از روایات اطلاق فهمیده می شود ولکن این اطلاق قابل التزام نیست و ما چنین اطلاقی را نداریم .

بعضی از روایات موضوع را مطلق العمـــــل قرار داده است مثل من عمـــــل عملاً مما امر الله به مراعاة للناس فهو مشرک ...و لکن این روایة اطلاقش مشکل است این که می فرماید کسی عملی را انجام دهد برای غیر خدا انصراف دارد به عملی که باید برای خدا بیاورد لذا توصلیات را نمی گیرد.

17/ 07/ 91(330)

قدر متیقن از ریا تعبدیات است یا در توصلیات هم جاری است ؟

در تنقیح[[10]](#footnote-10) فرموده متسالم علیه است که ریا مطلقاً حرام نیست تمسک کرده به کلمه شرک که ریا شرک عملی است و شرک در تعبدیات تصویر دارد چون در تعبدیات باید برای خدا بیاوریم ولی در توصلیات شرک صدق نمی کند . لذاحرمة ریا مختص به عبادات است که مشروط است که لوجه الله اتیان شود .

و لکن **اولاً** همه روایات ریاء را به عنوان شرک حرام نکرده است **ثانیاً** سلمنا که ریا همه جا شرک باشد ولکن همان طور که صاحب جواهر فرموده در توصلیات هم شرک مجال دارد اگر توصلیات را به قصد خدا آورد و غیر را دخیل بداند ریا میشود .

ما یک وجهی بیان کردیم که روایاتی که ریا را حرام می کند اطلاق ندارد چرا که یرائون معنایش این است که آنچه که باید برای خدا آورده شود برای دیگری بیاورد. آنچه که مذمت دارد این است که چیزی که گفته اند برای خدا بیاور برای غیر بیاورد .

و مما یؤید ذلک این که بسیاری از روایات در مورد عبادیات است و علاوه بر این در روایات أجر در نظر گرفته شده و در عبادیات است که قضیه أجر مطرح شده است .

نسبة به غیر عبادات ریا حرام نیست ولی مرجوح است کما این که در آیه شریفه ما خلقت الانس و الجن گفتیم که مطلوب اولیه در شریعیة این است که مردم منبعث شوند نحو المعبود

بقی شیء که صدقة از مستحبات است و اگر لله داد صدقة می شود ولی اگر لله نباشد هبه می شود و صدقه قابل برگشت نیست ولی هبه را می تواند پس بگیرد لذا این که مردم صدقة می دهند ولی ریا می کنند این که بگوییم همه حرام انجام می دهند مشکل است

در ذهــــــن ما این است که قوام صدقه به لله است منتهی اگر کسی بخاطر خلق دارد موضوع نیست یعنی صدقه نمیشود بلکه هبة میشود نه این که حرام انجام داده باشد.

*الجهة الثالثة : حکم وضعی*

باید انواع ریا را بیان کنیم تا حکم وضعی ان معلوم شود

سید فرموده که تارة داعــــی قربی مستقل است یعنی اگر ریا هم نبود عمـــــل را می آورد و تارة داعــــی غیر قربی مستقل است یعنی اگر این شخص نبود این طور نماز نمی خواهد و تارة هر دو جزء الداعــــی هستند .و تارة این است که هر کدام داعــــی مستقل هستند ولی الان با هم داعــــی شده اند

18/ 07/ 91(331)

.............

**انحاء ریاء**

1ـ داعــــی مستقل ارائه به غیر است

2ـ ارائه به خدا و غیر مشترک است

3ـ امر خداوند داعــــی مستقل است

4ـ هر دو داعــــی مشترک است

دو قسم اول عبادی نیست بلا خلاف ولی دردو قسم اخر بعضی گفته اند که عبادی نیست چون قوام عبادة به این است لباعثیة الأمر باشد

ولکن انصاف این است که درا ین دو فرض نمی توان گفت که لأمرالله نیست .کما این که در تنقیح فرموده که این دو قسم عمـــــل صحیح است .

ایا می شود به کمک ادله ریا می توان حکم به بطلان چهار صورت کرد یا نه؟

سید مرتضی گفته انچه که از ادله ریا استفاده می شود عدم قبول است نه بطلان و در روایات هم از بطلان حرفی زده نشده بلکه از عدم قبول صحبت شده است مثل:

وسائل الشيعة ج‏1 68

11 باب تحريم قصد الرياء و السمعة بالعبادة ..... ص : 64

150 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ قَالَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعمـــــل عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً فَقَالَ مَنْ صَلَّى مُرَاءَاةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَ مَنْ عمـــــل عَمَلًا مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مُرَاءَاةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عمـــــل مُرَاء

وسائل الشيعة ج‏1 71

12 باب بطلان العبادة المقصود بها الرياء ..... ص : 70

158 وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هَذَا لِلَّهِ وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّه‏وسائل الشيعة ج‏1 69

11 باب تحريم قصد الرياء و السمعة بالعبادة ..... ص : 64

153 وَ فِي عِقَابِ الْأَعْمَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله سُئِلَ فِيمَا النَّجَاةُ غَداً فَقَالَ إِنَّمَا النَّجَاةُ فِي أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ يُخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعْهُ وَ يَخْلَعْ مِنْهُ الْإِيمَانَ وَ نَفْسَهُ يَخْدَعُ لَوْ يَشْعُرُ قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهَ قَالَ يَعمـــــل بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي الرِّيَاءِ فَإِنَّهُ الشِّرْكُ بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِيَ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعمـــــل لَه‏و لکن این که سید مرتضی فرموده حرمة ضمیمه باعث بطلان نمی شود ...........

و اما ادعای دوم سید مرتضی که از روایات استفاده نمیشود که عمـــــل باطل است نادرست است چون این که در روایات کلمه قبول امده است را قبول داریم که عدم قبول ناظربه بطلان نیست بله در یک جاهایی عدم قبول ناظر است به بطلان و در موارد کثیره ای هم به معنای عدم قبول است این که در تنقیح فرموده که لم یقبل به نحو مطلق یعنی باطل درست نیست.

و لکن باز می گوییم که فرمایش سید درست است چون مقتضای روایات این است که عمـــــل عبادی که همراه با ریاء باشد محکوم به بطلان است کما این که حضرت عمـــــل ریائی را شرک دانستند یا عمـــــل ریائی غضب خداوند را می آورد یا َا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ این عناوین با صحة عمـــــل سازگاری ندارد .

19/ 07/ 91(332)

**فلو ضم إليه الرياء بطل سواء كانت القربة مستقلة و الرياء تبعا أو بالعكس أو كان كلاهما مستقلا و سواء كان الرياء في أصل العمـــــل أو في كيفياته أو في أجزائه بل**

..........................14:15

کیفیات عمـــــل را منقسم کرده اند به دو قسم

کیفیاتی که متحده است درعمـــــل و کیفیاتی که غیرمتحده است عند العمـــــل

حکیم فرموده اگرمتحد باشد مثل ایقاع الصلاة فی المسجد با خود صلاة یک وجود بیشتر ندارد که اگر کسی ریا کند در صلاة فی المسجد نمازش باطل است و اگر غیرمتحده باشد مثل این تحت الحنک بیندازد برای ریا که کاری حرامی انجام داده است ولی نماز باطل نمیشود .

و لکن این ها دقت های عقلی است چرا که در غیرمتحد هم نماز اطلاق ریا میکنند لذا اطلاق حرف سید درست است.

و اما در اجزاء دو قسم است یکی اجزاء واجبه و یکی مستحبه ظاهر سید این است که در جزء واجب ریا شود باطل است

در تنقیح و مستمسک گفته اند که ریاء درجزء باعث بطلان همان جزء است اما اصل عمـــــل اگر جزء قابل تدارک باشد باطل نیست ولی اگر قابل تدارک باشد اصل عمـــــل باطل نمیشود.

ولکن در ذهــــــن ما این است که این هم عرفی نیست و اطلاق کلام سید درست است.اگر دلیل ما بر بطلان علی القاعدة یا قاعدة ثانویة بود این تفصیل درست بود و اما اگر دلیل ما وجه ثالث بود ظاهر این وجه این است که عمـــــل کلاً باطل است.بله حج چند عمـــــل است ولی در مثل صلاة که یک عمـــــل حساب میشود اگر در این عمـــــل ریا کرد ولو در جزء فَقَدبَطَلَ عَمَلُهُ .

22/ 07/ 91(333)

شاهد این که سید ریا را مبطل می داند بلا تفصیل این است که می فرماید بل و ولو کان جزء مستحباً.

ما گفتیم که هرجا عرف عملی را گفت ریاء است باطل است ولو عرف با دقت عقلی بگوید .مثلاً در تحنک عرف دو تا عمـــــل می داند ولی خضوع در نماز را مردم یک عمـــــل میدانند.

اما در اجزاء ظاهر کلام سید این است که اگر در جزئی از نماز ریا شد کل نماز باطل است بر خلاف حج که سید ریاء در جزء حج را مبطل حج نمی داند مبنای سید این ست که اگر عمـــــل وحدانی بود ریاء در جزء ریاء در عمـــــل است

در مقابل ، سیدین گفته اند که ریاء در جزء ریاء در همان جزء است و این که میگویند که ریاء در کل کرد تسامحی است لذا اگر قابل تدارک باشد ، تدارک می کند و اما در جایی که تدارک ممکن نیست مثل این که رکوع ریائی انجام داده است که تدارک باعث زیاده می شود و موجب بطلان.

**و لو كان جزء مستحبا على الأقوى**

**جزء مستحب**

اما در جزء مستحب یک مشکله اضافه دارد

یمکن ان یقال که ریاء در جزء مستحب مبطل نیست چون جزء مستحب تسامح است چون جزءبودن و مستحب بودن تناقض است چون جزئیت یعنی انبعاث از امر و مستحب یعنی امر الزامی ندارد لذا جمع متنافیین است لذا این که می گویند جزء مستحب یعنی مستحب فی نفسه فی ظرف الواجب .

...............

23/ 07/ 91(334)

**حقيقة وجوب**

در این که حقیقةوجوب چیست دو مبنی است یکی مبنای مشهور که وجوب به اعتبار شارع و یکی مبنای مدرسه نائینی که وجوب مجعول شرعی نیست انچه که شارع جعل کرده طلب الفعل است و وجوب حکم عقل است.بر مبنای اول جزء مستحب معنی ندارد ولی بر مبنای دوم می توان جزء مستحب را تصویرکرد.........

ولکن مفروض این است که ما یک امر و یک مأمور به بیشتر نداریم و احتمال این که همه مستحب ها اوامر جداگانه ای داشته باشند .

در مقام سه حرف است

یکی من ادخل رضی الغیر فی عمله .

و یکی این که اذا ادخلت رضی الغیر یعنی در همان حال خداوند را هم شریک کند و همان عمـــــل باطل است

و یکی این که هر عمـــــل وحدانی اذا ادخلت فیه رضی الغیر فهو باطل.

...............

**و سواء نوى الرياء من أول العمـــــل أو نوى في الأثناء**

له ریای بعد از عمـــــل مضر به عمـــــل نیست و حتی حرام هم نیست چون آنچه که ادله بیان می کرد به عنوان داعــــی در عمـــــل است مثل شریک در عمـــــل که در حین عمـــــل است و بعد از عمـــــل داعــــی بر عمـــــل فائده ندارد.

24/ 07/ 91(335)

وسائل الشيعة ج‏1 74 14 باب كراهة ذكر الإنسان عبادته للناس .

166 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى‏ قَالَ قَوْلُ الْإِنْسَانِ صَلَّيْتُ الْبَارِحَةَ وَ صُمْتُ أَمْسِ وَ نَحْوَ هَذَا ثُمَّ قَالَ إِنَّ قَوْماً كَانُوا يُصْبِحُونَ فَيَقُولُونَ صَلَّيْنَا الْبَارِحَةَ وَ صُمْنَا أَمْسِ فَقَالَ عَلِيٌّ لَكِنِّي أَنَامُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ لَوْ أَجِدُ بَيْنَهُمَا شَيْئاً لَنِمْتُه‏.

**و سواء تاب منه أم لا**

**فالرياء في العمـــــل بأي وجه كان مبطل له‏: لقوله تعالى على مافي الأخبار أنا خير شريك من عمـــــل لي و لغيري تركته لغيري‏هذا و لكن إبطاله إنما هو إذا كان جزء من الداعي على العمـــــل و لو على وجه التبعية و أما إذا لم يكن كذلك بل كان مجرد خطور في القلب من دون أن يكون جزء من الداعي فلا يكون مبطلا**

چون در ریا باید داعــــی باشد و خطورات داعــــی عمـــــل نیست.

**و إذا شك حين العمـــــل في أن داعيه محض القربة أو مركب منها و من الرياء فالعمـــــل باطل لعدم إحراز الخلوص الذي هو الشرط في الصحة**

در تنقیح فرموده که این شک در مورد وسواسی است و ریا از امور نفسانیه است و در امور نفسانیه شک معنی ندارد

در ذهــــــن ما این است که به فرمایش سید التفات نشده و این امر عادی است که شک کند این مجرد خطور بود یا داعــــی .

سید فرموده که بطل عمله چون خلوص شرط است و باید احراز شود.

در تنقیح فرموده حق تفصیل است گاهی شک می کند در اخلاص شک دارد که داعــــی مستقل بوده یا داعــــی تبعی بوده است در این صورت حق با سید است چون عملی صحیح است که ناشی شود از داعــــی مستقل خدا و این شخص احراز نکرده است که داعــــی مستقل خدا است.و اما اگر شک در این قسم ثالث باشد که یقین دارد داعــــی مستقل خدایی داشته و شک دارد که داعــــی تبعی یا مستقل دیگری امده است یا نه ؟ اصل می گوید که داعــــی دیگری نیامده است پس علم صحیح است .

و لکن در ذهــــــن ما این است که این فرمایش درست نیست بحثی است که :

در عناوین بسیطه مثل باب فوت که ایا فوت عنوان بسیط است یا مرکب است یعنی لم یأت بالفریضه و خرج الوقت تا بگوییم خرج الوقت بالوجدان و لم یأت بالاصل ثابت شود پس قضاء واجب است .یا این که فوت معنایش عدم اتیان در وقت است که جای استصحاب نیست .در اینجا ایا عنوان بسیطی داریم به نام خلوص یعنی خالص من الناس یا عنوان مرکب است از خدا داعــــی مستقل باشد و لم ینضم الیه داع آخر

درتنقیح ادعی فرموده خلوص شرط نیست انچه که شرط است خدا داعــــی مستقل باشد و برای غیر نباشد

در ذهــــــن ما این است که حق با سید است و ظاهر از آیه هم همین است

و صاحب وسائل هم در وسائل الشيعة ج‏1 59 8 باب وجوب الإخلاص في العبادة و النية

14/ 08/ 91(336)

لااقل این است که شک داریم از ادله استفاده نمیشود که آیا شرط عبادة خلوص است کما این که علماء اولین و اخرین گفته اند و یا شرط عبادة داعــــی مستقلش خدا باشد و لم یکن للغیر و همین که شک داشته باشیم استحصاب جاری نمیشود چون در اصول گفته اند که باید احراز کنیدکه موضوع استصحاب حکم شرعی یا موضوع ذی حکم شرعی باشد .

تحصل الی هنا : انکه مبطل عمـــــل است و مضر به اخلاص است داعــــی در قبال داعــــی الهی باشد ارائه به غیر باید یک نوع داعویة داشته باشد .و یا داعــــی بالتبع سبب تأکید میشود تظهر الثمره که اگر همین جا که داعــــی بالتبع شده فرض کنید اگر کاری پیش امد کرد به طرف ان کار نمی رود در حالی که اگر این داعــــی تبعی نبود به ان کار می رسید .ریائی مبطل عمـــــل است که در ان محرک نحو العمـــــل یک نوع تأثیری داشته باشد واما اگر ارائه بغیر در ذهـــــن آمده است ولی هیچ تأثیری ندارد .

وسائل الشيعة ج‏1 60 8 باب وجوب الإخلاص في العبادة و النية

128 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَ تَخَافُ أَنْ أَكُونَ مُنَافِقاً فَقَالَ لَهُ إِذَا خَلَوْتَ فِي بَيْتِكَ نَهَاراً أَوْ لَيْلًا أَ لَيْسَ تُصَلِّي فَقَالَ بَلَى فَقَالَ فَلِمَنْ تُصَلِّي قَالَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَكَيْفَ تَكُونُ مُنَافِقاً وَ أَنْتَ تُصَلِّي لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا لِغَيْرِه‏.

**بحث عجب**

معنای عجب این است که : انسان استعظام بشمارد خودش را یا عمــلش را و ادلال این است که برای خودش نسبت به خدا حقی قائل شود .و اگر تفوق در کار باشد تکبر است .

ولی اگر نسبت به خدا بدهد عملی که انجام داده است جائز است کما این که صاحب وسائل بابی باز کرده به عنوان

24 بَابُ جَوَازِ السُّرُورِ بِالْعِبَادَةِ مِنْ غَيْرِ عُجْبٍ وَ حُكْمِ تَجَدُّدِ الْعُجْبِ فِي أَثْنَاءِ الصَّلَاة

15/ 08/ 91(337)

در این که عجب مضموم است عند الشرع و العقل بحثی نیست .

وسائل الشيعة ج‏1 105 23 باب تحريم الإعجاب بالنفس و بالعمل و...

257 قَالَ وَ قَالَ عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِه‏

**حکم عجب**

*حکم تکلیفی*

شیخ حر یک بابی باز کرده در تحریم عجب و تمسک به ظاهر روایات کرده است در مقابل اصولیین می گویند دلیل بر حرمة عجب نداریم این که دلیل نداریم دو بیان دارد

یکی این که عجب از صفات نفسانیة است و از اعمال نیست و اختیاری مکلف نیست هر چند مبادی آن اختیاری است لذا تکلیف بردار نیست و اگر ظاهر روایتی هم ذنب بودن عجب را بیان می کند باید از این ظاهر دست بر داشت .

ولکن در ذهن ما این است که این مقدار برای رد قول اخباری کافی نیست چون می شود که صفة نفسانی در اختیار انسان باشد چون مبادی آن غالباً اختیاری است و القدرة علی الأسباب قدرة علی المسبب.

دیگر این که دلیل نداریم که نهی کرده باشد وتحریم کرده باشد عجب را غایة انچه که روایات بیان میکند مذمت عجب است عجب در بعضی از روایات در ردیف صفات مضمومه ای است که واضح است حرام نیست .

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 105 باب 23

254 وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ الْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِه‏.

وسائل الشيعة ج‏1 99 23 باب تحريم الإعجاب بالنفس و بالعمل و الإدلال

236 وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَدِيثٍ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لِإِبْلِيسَ- أَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ يَا دَاوُدُ- بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ قَالَ كَيْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّيقِينَ قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ أَنْ لَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَك‏

*اما حکم وضعی :*

**و أما العجب فالمتأخر منه لا يبطل العمـــــل** ایا ممکن عجب متأخر عمل را باطل کند یا نه ؟ مرحوم همدانی فرموده که محال است چون اگر خواسته باشد عجب متأخر مبطل عمل متقدم شود لازمه اش این است شیئی صحیحاً واقع شده باشد و چیزی بیاید ان را باطل کند الشیء لا ینقلب عما هو علیه . و در باب شرط متأخر مسئله اش فرق میکند در انجا با اجازه کاشف است و کشف انقلاب نیست وبنابر نقل می گوییم معامله صفتی دارد البیع المتعقب بالإجازة است که آن هم انقلاب صورت نگرفته است .

ولکن این فرمایش درست نیست در علم اصول منقح شده است که شرط متأخر ممکن است بلا فرق بین العبادات و المعاملات کما این که منصوص است که مستبصر اعاده اعمال ندارد و در این جا می گوییم نمازی واجب شده که متأخر به عجب نباشد.

16/ 08/ 91(338)

فرمایش دومی دارد مرحوم همدانی که :

فقهیاً احتمال داده نمیشود که عجب متأخر مبطل اعمال متقدمه باشد.

ممکن است نقض کنید به ثواب که اگر کسی عجب پیدا کرد ثوابش از بین می رود ولکن انصاف این است که بین ثواب و صحت فرق است چون ثواب تفضل خداوند است اما صحت امر عقلی است یعنی مطابقة مأمور به و مأتی به و در صورت بطلان باید تدارک کند .مگر کسی ادعی کند که با توبة قابل جبران است ، با توبة اعمال صحت پیدا کند.

مهم در باب روایات است و روایات ظهور در مبطلیة عجب ندارد روایاتی که سند دارد را صاحب جواهر و در تنقیح هم بحث کرده اند و گفته اند که دلالة بر مبطلیت ندارند چون طائفه ای از روایات در مقام بیان مذمت عجب است و این مذمت دلیل است بر این که عجب امری است اختیاری است .و طائفه ای هم مضمونش است که حالتی که از گناهان بر انسان اتفاق می افتد بهتر است از حالة احساس عجب چون حالة احساس گناه انسان را وادار به توبة میکند بخلاف حالة عجب .و طائفه سومی از این روایات کلمه (فساد، افساد،یفسد) را دارد مثل

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل ج‏1 142 21 باب تحريم الإعجاب..

210- 19 الصَّحِيفَةُ الْكَامِلَةُ، فِي دُعَاءِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: وَ عَبِّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْب‏هم دلالة بر بطلان ندارد چون افساد به معنای بطلان از اصطلاحات علماء است و الا در روایات افساد اعم است بطلان و به معنای بعد از ربّ و ثواب کم است .

طائفه ای از روایات هم دال بر این است این عمل مرضی شیطان است

وسائل الشيعة ج‏1 98 22 باب استحباب الاعتراف بالتقصير في العبادة ...

233 وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ إِبْلِيسُ- إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْب‏در تنقیح اشکال کرده که این روایة مربوط به عجب مقارن است

ولکن این روایة در جایی که صفة عجب هنوز پیدا نشده نمی گیرد ولی انجایی که حین العمل عجب نداشته است ولی بعد العمل عجب پیدا شد را می گیرد

در تنقیح اشکال دومی کرده است از این روایة صحة استفاده میشود در جایی که عجب مقارن باشد چون این که شیطان اهمیة نمی دهد به عمل به معنای این است که عملش اهمیت دارد و صحت دارد ولی شیطان اهمیة نمی دهد .

ولکن در ذهن ما این است که لم ابال با هر دو می سازد چه عمل باطل باشد و برای شیطان اهمیة نداشته باشد و چه عمل ثواب نداشته باشد و برای شیطان مهم نباشد .

17/ 08/ 91(339)

**و كذا المقارن**

وسائل الشيعة ج‏1 107 24 باب جواز السرور بالعبادة من غير عجب و..

261 وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قِيلَ لَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي صَلَاتِهِ خَالِياً فَيَدْخُلُهُ الْعُجْبُ فَقَالَ إِذَا كَانَ أَوَّلَ صَلَاتِهِ بِنِيَّةٍ يُرِيدُ بِهَا رَبَّهُ فَلَا يَضُرُّهُ مَا دَخَلَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ وَ لْيَخْسَأِ الشَّيْطَان‏.

مشکل سند این روایة قابل حل است

یکی علی بن ابراهیم عن محمد عیسی بعضی ادعی کرده اند که سقطی رخ داده در سائر روایات علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن عیسی نقل می کرده است و دراینجا سقط رخ داده و معلوم نیست که آن واسطه چه کسی است

یونس بن عمار در رجال توثیق ندارد .در تنقیح یونس بن عمار را قبول کرده و گفته که در کامل الزیارات امده است ولی بعداً هم اشکال کرده .

در ذهن ما این است که یونس بن عمار لابأس به است .چرا که کثرة روایت هم دارد.

و اما از نظر دلالی : این که صاحب جواهر استدلال کرده به این روایة عجب مقارن اول عمل مبطل است این فهم صاحب جواهر یک مبعدی دارد و هو :

چطور مقارن اول جزء باشد مبطل است ولی مقارن وسط جزء مبطل نیست .اگر عجب با عبادیة نمی سازد اول و آخر عبادة فرقی نمی کند .

ثانیاً استظهار صاحب جواهر هم نادرست است این که به مفهوم بعد ذلک استدلال کرده است از قبیل مفهوم لقب است که حجة نیست .

مرحوم همدانی فرموده که غفلتی است از صاحب جواهر .

**و إن كان الأحوط فيه الإعادة** معلوم نیست مقارنی که سید می گوید از اول عمل باشد بلکه از وسط هم را هم شامل می شود .

**و أما السمعة** در ریا ارائه به غیر است درسمعة ارائه نیست ولی می خواهد که دیگران بشنوند فرقی بین ریا و سمعه نیست بخاطر روایات چرا که بعضی از روایات اصلاً کلمه ریا در ان نبود مثل من عمل لی و لغیری ثانیاً در بعضی از روایات تنصیص شده به سمعه .

وسائل الشيعة ج‏1 66 11 باب تحريم قصد الرياء و السمعة بالعبادة ...

147 وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ اخْشَوُا اللَّهَ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ- وَ اعْمَلُوا لِلَّهِ فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَة

**فإن كانت داعية على العمـــــل أو كانت جزء من الداعي بطل و إلا فلا كما في الرياء**

سید وارد سائر ضمائم محرمه شده است .این ضمیمه به دو صورت است تارة داعی برداعی است که مشکل ندارد و محل بحث نیست مثل صدقه دادن برای دفع بلاء .

20/ 08/ 91(340)

بحث ما در جایی است که داعی مأمور به باشد می خواهد غسل کند و هوا گرم است که تبرید داعی بر اصل غسل کردن است و اما اگر که داعی بر خصوصیة باشد داعی دارد که غسل کند منتهی غسل به دو صورت است یکی زیر دوش ویکی در استخر که داعی تبرید ضمیمه میشود تا استخر را انتخاب کند .که اصل غسل داعی الهی دارد ولی خصوصیة داعی جداگانه ای دارد که غیر الهی است .

بحث در جایی است که ضمیمه در کنار داعی الهی ، داعی باشد نه داعی علی الداعی باشد و ضمیمه داعی به اصل مأمور به باشد

مقام اول داعی راجح و مباح چهار فرض تصویر می شود که دو فرض محل کلام نیست

اولین فرض: داعی الهی تبعی است و ضمیمه داعی بالاصاله باشد .

فرض دوم : فرض اشتراک یعنی ضمیمه جزء الداعی است و لله بودن هم جزء دیگر است.تبرید مؤثر است در غسل کردن چنانکه امر خدا هم مؤثر است .

در این دو فرض غالباً قائلند که عمل باطل است.

فرض سوم : امتثال امر داعی مستقل است و داعی غیر رب تبعی است غسل می کند ولی در آب سرد غسل می کند برای تبرید بحیث اگر آب سرد هم نبود غسل می کرد دراین فرض هم همه گفته اند که عمل صحیح است .

فرض چهارم : هر دو داعی مستقل هستند هم امر خدا مستقل است و هم تبرید مستقل است .

اگر کسی گفت که عمل باطل است نتیجه این میشود که اگر می تواند داعی غیر الهی را اماته کند و اگر قدرت اماته را ندارد باید در این مسئله تیمم کند چون قدرت بر غسل صحیح ندارد .

شیخ انصاری فرموده اگر دو داعی مستقل باشند عمل محکوم به بطلان است چون این شخص اخلاص ندارد .

21/ 08/ 91(341)

...............

دلیلی که ما داریم استقلال را بیشتر اثبات نمیکند دلیل ما بر قصد قربة یکی لفظیه بود و یکی ادله لبیه که ضرورة و سیره عقلاء است .

ادله لفظیه دلالة بر انحصار ندارد

..................

**فإذا كان الداعي له على العمـــــل هو القربة إلا أنه يفرح إذا اطلع عليه الناس من غير أن يكون داخلا في قصده لا يكون باطلا لكن ينبغي للإنسان أن يكون ملتفتا فإن الشيطان غرور و عدو مبين و أما سائر الضمائم فإن كانت راجحة كما إذا كان قصده في الوضوء القربة و تعليم الغير فإن كان داعي القربة مستقلا و الضميمة تبعا أو كانا مستقلين صح و إن كانت القربة تبعا أو كان الداعي هو المجموع منهما بطل و إن كانت مباحة فالأقوى أنها أيضا كذلك كضم التبرد إلى القربةلكن الأحوط في صورة استقلالهما أيضا الإعادة و إن كانت محرمة غير الرياء و السمعة فهي في الإبطال مثل الرياء لأن الفعل يصير محرما فيكون باطلا نعم الفرق بينها و بين الرياء أنه لو لم يكن داعيه في ابتداء العمـــــل إلا القربة لكن حصل له في الأثناء في جزء من الأجزاء يختص البطلان بذلك الجزء فلو عدل عن قصده و أعاده من دون فوات الموالاة صح و كذا لو كان ذلك الجزء مستحبا و إن لم يتداركه بخلاف الرياء على ما عرفت فإن حاله حال الحدث في الإبطال‏ .**

*(29 مسألة)*

**الرياء بعد العمل‏ليس بمبطل.**

11 /09/ 91(342)

*(30 مسألة)*

**إذا توضأت المرأة في مكان يراها الأجنبي‏لا يبطل وضوؤها و إن كان من قصدهاذلك.**

اگر زنی در مقابل نامحرم وضوء گرفت و نامحرم به او نگاه می کند فعل زن حرام است ولی وضوء صحیح است ولو قصد نشان دادن دست خود به نامحرم داشته باشد وجه کلام سید این است که آنچه که حرام است شیء و آنچه وضوء است شیء دیگری است آنچه بر این زن حرام است کشف دست است که مسحتان و غسلتان نیست . مثل نماز خواندن در مکانی که صدای موسیقی را هم بشنود .

در مقابل ممکن است کسی توهم کند که این وضوء مصداق حرام است چون وقتی که این زن وضوء می گیرد این وضوء اعانه بر اثم نامحرام است و اعانه بر اثم هم حرام است وقتی عملی مصداق اعانه بر اثم شد حرام میشود و حرام لا یقع قربیاً.

ولکن این شبه واهی است فوقش نشان دادن دست اعانه بر اثم است ولی وضوء گرفتن که اعانه نیست .علاوه بر این که در حرمة اعانه بر اثم هم کلام است مثل اقای خویی تعاون بر اثم را حرام می داند.

این که سید فرموده وضوی این زن صحیح است از حیث کشف برای نامحرم است و ممکن است همین وضوء از حیث دیگری باطل باشد مثل این که وضوء گرفتن زن منحصر باشد به کشف برای نامحرم و قائل شویم به بطلان از حیث انحصار .

در تنقیح فرموده در فرض انحصار تیمم واجب است چون در این فرض عرفاً قدرة بر وضوء ندارد و تیمم واجب است و یکی از مواردی که عرفاً تمکن ندارد در جایی است که عمل ملازمه با حرام دارد مثل این که آب مباح منحصر باشد در ظرف غصبی باشد .

بعد فرموده اگر زن عصیان کرد و وضوء گرفت وضویش صحیح است از باب ترتب .

ولکن در گذشته بحث کردیم که در اناء مغصوب و اینجا نیازی به ترتب نداریم . ترتب در جایی است که احد الحکمین که فعلی شد به فعلیتش موضوع حکم دیگر را از بین نبرد دو حکم داریم یک اهم و دیگر مهم اگر موضوع حکم مهم مرتفع شد به حکم اهم جای ترتب نیست بلکه ترتب در جایی است که موضوع مهم باقی است با فعلیة اهم فقط قدرت ندارید و چون قدرة ندارید حکم مهم فعلی نیست و وقتی که حکم اهم عصیان شد قدرة پیدا می شود و حکم مهم فعلی میشود ازل النجاسة موضوعش نجاسة مسجد است که فعلی است صل موضوعش دخول وقت است و وقت داخل شده است ازل النجاسة موضوع صلّ را از بین نمی برد و چون ازاله اهم است عاجز از صلاة است وقتی که عصیان کرد اهم را قدرة بر نماز پیدا شده و امر به صلاة فعلی میشود و اما اگر در جایی موضوع مهم منتفی شد با آمدن امر اهم یا چیز دیگری ترتب جا ندارد در محل بحث با آمدن حرمة کشف و وجوب تحفظ که اهم است موضوع وجوب وضوء که تمکن از وضوء است مرتفع میشود لذا مشکل ما در قدرة نداشتن نیست بلکه وضوء موضوع ندارد .

لذا در فرض انحصار قبول داریم که باید تیمم کند ولی قبول نداریم که با عصیان وضوء صحیح باشد و حرف سید هم درست است چون سید از حیث دیگر بحث کرده است .

*(مسألة31)*

اگر در باب وضوء غایات عدیده ای داشت لازم است تعیین غایة یا تعیین غایة لزوم ندارد مثل این که در باب غسل هم فرموده اند که تعیین غایات لازم است یا نه ؟

**لا إشكال في إمكان اجتماع الغايات المتعددة للوضوءكما إذا كان بعد الوقت و عليه القضاء أيضا و كان ناذرا لمس المصحف و أراد قراءة القرآن و زيارة المشاهد**

سید به تبع صاحب شرایع این بحث را مطرح کرده و در مقدمه بحث فرموده شکی نیست که برای وضوء اجتماع غایات میشود .

**كما لا إشكال في أنه إذا نوى الجميع و توضأ وضوءا واحدا لها كفى و حصل امتثال الأمر بالنسبة إلى الجميع** اگر وضوء گرفت به قصد همه غایات ضمن این که حدث مرتفع میشود همه اوامر را هم امتثال کرده است .

**و أنه إذا نوى واحدا منها أيضا كفى عن الجميع و كان أداء بالنسبة إليها و إن لم يكن امتثالا إلا بالنسبة إلى ما نواه** و اگر قصد کرد یک غایة را وضوء صحیح است و حدث مرتفع است گرچه امتثال همه اوامر نشده است .

12/ 09/ 91(343)

فروض مسأله :

**فرض اول :** این که قصد کرده غایات را و داعویة بالإستقلال است این فرض قدر متیقن از عبارة سید است کسی که وضو بگیرد به قصد چند غایة که هر کدام داعویة مستقل است امتثال همه غایات است .

**فرض دوم :** داعویة غایات به نحو جزئیة باشد مثل این که اگر فقط می خواست بخوابد وضوء نمی گرفت و اگر فقط می خواست قران بخواند باز وضوئ نمی گرفت ولی حال که می خواهد قران بخواند و بخوابد وضوء می گیرد .

درمستمسک فرموده که صحت این وضو مشکل است تا چه برسد به امتثال غایات ولی در تنقیح فرموده که وضو صحیح است .

**فرض سوم :** این است که داعویة بعضی تبعی و بعضی بالإستقلال است در اینجا هم آقای حکیم و هم آقای خویی فرمود ه اند که فقط امتثال غایة استقلالی واقع میشود . این که می گوییم بالتبع یعنی در حین عمل هم داعویة تبعی باشد چه بسا بعضی از اوامر قبل از شروع به عمل داعویتشان تبعی است ولی وقت عمل مستقل می شود .کما این که بعضی از اوقات عمل را ریائی انجام می دهد ولی حین عمل از ریاء خارج می شود .

در این فرض سوم هم آقای خویی و هم آقای حکیم فرموده اند که امتثال آن غایة تبعی واقع نمیشود فقط امتثال غایة استقلالی واقع می شود .

بعد در عبارة سید مرحوم حکیم فرموده مراد سید از وقع امتثالاً للجمیع فرض اول است ولی آقای خویی فرموده مراد سید هم فرض اول است و هم فرض دوم .

بررسی فروض ثلاثة :

فرض اول را عرض کردیم که همه قبول دارند حتی ضمائم راجحه اگر داعی مستقل باشند مضر نیست به شرط این که داعی الهیه هم مستقل باشد

و اما فرض دوم که جزء الداعی است حکیم در صحة این وضو اشکال کرده است که : شرط صحة عبادة این است که به داعی الهی بیاورد و این شخص داعی الهی ندارد چون مجموع دو غایة داعی شده است امر الهی که داعی نشده و مجموع که داعی است الهی نیست .

ولکن این حرف خلاف ارتکاز است . حل این است که برای صحت عمل کافی است عملی را مستند به مولی انجام دهد اما این که مستند باشد به یک امر ، شرط نیست قیاس مقام به ضمائم راجحه قیاس مع الفارق است در ضمائم راجحه امر خدا نصف داعی است نصف دیگر ضمیمه است بخلاف محل کلام که هر دو امر خدا داعی شده اند و هر دو قربی است .

و اما فرض سوم را هم کسی ادعی کند که صحیح است در اینجا شبه حکیم نمی آید بحث در این است که ایا وضویی که می گیرد امتثال تبعی هم هست یا نه ؟ در ذهن ما این است که تبعی مأثراست لذا امتثال ان هم هست .

13/ 09/ 91(344)

بحث در مطلب سومی است که سید فرموده :

**و لا ينبغي الإشكال في أن الأمر متعددحينئذو إن قيل إنه لا يتعدد و إنما المتعدد جهاته** سید فرموده که سزاوار نیست که کسی اشکال کند نه این که اشکالی نیست مثل فرض تعدد دواعی که اشکالی نداشت .

**و إنما الإشكال في أنه هل يكون المأمور به متعددا أيضا** اشکال در این که مأمور به هم متعدد است یا واحد است .

مرحوم کاشف الغطاء فرموده که عبارة سید اختلال دارد در جایی که فرموده **أو لا بل يتعدد** یا باید می فرمود بل **یتحد** یا کلمه **بل** را نمی آورد .

ولکن در ذهن ما این است که عبارة را می توان خلاف ظاهر درست کرد :

سید فرموده لا ینبغی الاشکال که امر متعدد است در جایی که غایات متعدد است و انما الإشکال در جایی است که مأمور به متعدد است که اگر یک وضوء کافی است از باب تداخل یا تداخلی در کار نیست و فقط امر متعدد است یعنی ضمیر یتعدد به امر برگشت کند .

**و أن كفاية الوضوء الواحد من باب التداخل أو لا بل يتعدد**

سید اول یک ادعی دارد که اوامر متعدد است بعد فرموده که بحث در این که مأمور به متعدد است یا نه ؟ سه نظر است

بعضی گفته اند که مأمور به تعدد پیدا نمی کند بعضی هم گفته اند مأمور به متعدد مبشود ثمره ای هم آورده که اگر مأمور به متعدد شود باید قصد غایة معینه کند تا تمیز حاصل شود کما این که نافله صبح یک مأموربه است و فریضه صبح یک مأمور به است و برای خروج از اشتراک باید قصد امر کرد اینجا هم اگر مأمور به مشترک شد باید قصد غایة خاصه کند و نظر سوم هم تفصیل بین باب نذر است و غیر نذر که در غیر نذر مأمور به متعدد نیست و اما در باب نذر باید تفصیل داد که چطور نذر کرده در بعضی از فروض یتعدد المأمور به و در بعضی لا یتعدد و در آخر قول تفصیل بین باب نذر و غیر نذر و تفصیل در نذر را پذیرفته است .

سید ادعی دارد که در باب وضوء که غایاتی جمع شده اند اوامر عدیده است و مأمور به واحد .

این ادعی که سید فرمود لا ینبغی الإشکال محل کلام واقع شده است که آیا اوامر در باب وضوء عدیدة ام لا ؟

در باب غسل اوامر عدیدة است لذا بحث کرده اند که تداخل هست یا نه ؟ اما در باب وضوء ادعای سید وجهی ندارد الا علی بعض التقادیر .

لعل مرحوم سید ظاهر خطاب را ملاحظه کرده است که برای قرائة کتاب فرموده توضوء برای خواب فرموده توضوء برای نماز هم فرموده اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا ...لذا ادعی کرده که اوامر عدیدةٌ و الا غیر از این باشد وضوء یک امر مستحبی بیشتر ندارد بناء بر این که بگوییم وضوء استحباب نفسی دارد .چون ذات وضوء فقط یک امر استحبابی بیشتر ندارد و غایات هم ربطی به وضوء ندارد امر داریم به قرائة القران مع الوضوء که امر به وضوء نیست و کذلک امر به صلاة مع الوضوء و..و بعید است که سید مبنای نائینی را داشته باشد که امر به قرائة مع الوضوء امر به وضوء است چرا که گفته اند فرق است بین جزء و شرط ، جزء متعلق امر است و اما شرط خارج از متعلق است (تقید جزء و قید خارج)

می ماند اوامری که به وضوئات تعلق گرفته است در خطابات عدیدة :

**تارة** قائلیم که مقدمه واجب ، واجب نیست و منکر ملازمه میشویم (مثل اقای خویی) و وضوء غیر از امر نفسی چیز دیگری ندارد و توضوء عند قرائة القران ارشاد به این است که کمال قرائة به این است که با وضوء باشد

**و أخری** قائل به وجوب مقدمه هستیم که سید هم قائل است .

سه مسلک در مقدمه واجب :

مسلک اول : اطلاقی که مطلق المقدمه را واجب می دانند مثل آخوند بر این مسلک تعدد اوامر معنی ندارد یک عمل عرفاً دو تکلیف بر نمی دارد بله دو تکلیف اکید دارد .اوامری که به مقدمه تعلق گرفته است جهاتش متعدد است من جهة این که مقدمه نماز است مطلوبیة دارد من جهة این که مقدمه قرائة قران است مطلوبیة دارد ولی مطلوبیة واحدة است این مطلوبیة مأکده منشأش متعدد است نه خودش .

اگر کسی گفت که لعل سید هم این مبنی را دارد که اثبات ها عدید هستند ولکن لب ان یکی است کما این که سید حکیم توجیه کرده است .

جواب می دهیم که خود سید این قول را رد می کند که طلب واحد است و جهات عدیدة است .

مسلک دوم : مقدمه موصله را واجب می دانند مثل صاحب فصول

مسلک سوم : مقدمه به قصد ایصال که شیخ انصاری قائل است .

مسلک سید را به دست نیاورده ایم .

بناء بر دو مسلک اخیر متعلق ها عدید هستند و حصص عدیدة است و ذات نداریم .یک امر داریم به وضوی موصل الی الصلاة و یک امر داریم به وضوی موصل الی قرائة القران . فرمایش سید بر این دو مبنی درست است ولکن این که سید در ادامه فرموده مأمور به واحد است مشکل ایجاد میکند اگر گفتیم اوامر متعدد است لا محالة مأمور به هم متعدد است .

حاصل الکلام :

فرمایش سید صورت علمی ندارد الا بر بعضی تقادیر و بر بعضی تقادیر هم با ما فرمایش بعدی سید سازگاری ندارد .

تداخل در باب وضوء :

و اما بیان دوم سید : ایا مأمور به واحد است یا متعدد است که اگر متعدد شد اجتزاء از باب تداخل است .

اصل مسأله تداخل در باب غسل است و فرموده اند که در باب اغسال امر متعدد است و مأمور به متعدد ولی در مقام امتثال تداخل می کنند سید همین حرف را اینجا آورده است .

بلاشک فرق است بین باب غسل و باب وضوء ، اگر کسی غسل جنابة کرد و نمی دانست که روز جمعه است و بعد متوجه شد که روز جمعه است گفته اند می تواند غسل جمعه کند ولی این حرف در باب وضوء مطرح نیست کسی برای نماز وضوء گرفته بعد متوجه شد که می خواهد قرآن هم بخواند نمی گویند که برای قرائة هم وضوء بگیرد لذا عدم تداخل در باب وضوء معنی ندارد پس باید عبارة سید را این طور معنی کرد که آیا مأمور به متعدد است پس اجتزاء به وضوی واحد از باب تداخل عزیمتی باشد که تداخل اینجا غیر از تداخل سائر موارد است در سائر موارد اختیار است می توان تک تک امتثال کرد و می توان با هم امتثال کرد ولی اینجا حتی لزوم ندارد که وضوء بگیرد با دو قصد .

ثمره تعدد و وحدة مأمور به :

**ذهب بعض العلماء إلى الأول و قال إنه حينئذ يجب عليه أن يعين أحدها و إلا بطل لأن التعيين شرط عند تعدد المأمور به**

در ادامه سید یک ثمره ای را بر تعدد و وحدة مطرح می کند که لزوم تعیین است اگر گفتید تعدد پیدا می کند در مقام امتثال باید تعیین کند و اما اگر گفتید که واحد است تعیین لازم ندارد در باب غسل مأمور به متعدد است و باید تعیین کرد و کذلک در نماز ظهر و عصر .

ولکن این حرف درست نیست این که فرموده اند در موارد اشتراک مأمور به و تعدد مأمور به لازم است تعیین مأمور به در همه جا نیست بلکه در جایی است که اصل تعیین لازم باشد و اما اگر جایی اصل تعیین لازم نیست و اشتراک کافی است این قاعده مطرح نمیشود

14/ 09/ 91(345)

منشاء تعیین درمشترکات :

و این که در مشترکات تعیین لازم است منشأش احد الأمرین است چون خصوصیة یا امر قصدی است پس بدون قصد خصوصیة مأمور به محقق نمی شود مثل چهار رکعة ظهر و عصر و یا امر فی حد نفسه قصدی نیست و لکن باید قصد کند تا تمیز پیدا کند مأمور به از مأمور به دیگر مثل قصد وجوب و استحباب که امر قصدی نیست ولکن در رکعتی الفجر باید مشخص کند که کدام امر را می خواهد امتثال کند و اگر قصد استحباب نکند این دو رکعت مستحب واقع نمی شود کما این که واجب واقع نمیشود .

اگر در محل کلام قبول کنیم که مأمور به متعدد است برای صحة وضو تعیین لازم نیست دراین جا دو فرض وجود دارد : فرض صحیح با مقدمه موصله است وضوی موصل به قرائة قران و وضوی موصل به صلاة و.. در این فرض موصله بودن قصدی نیست بلکه امر واقعی است در کفایه می گفتند که بر این مبنی اگر کسی مقدمه را آورد نمی توان به آن موصله گفت مگر این که ذی المقدمه را هم اتیان کند.

تقریب دوم که ظاهر سید است تعدد را با غایة درست کنیم وضوی برای غایة قران یک مأمور به است و برای غایة نماز یک مأمور به است شبیه تعدد غسل از ناحیه اسباب در اینجا هم تعیین غایة لازم نیست چون دو ملاک در اینجا نیست مأمور به بودن وضو توقف ندارد به وضوی به قصد نماز خواندن امر روی وضوی به قصد نماز خواندن نیامده غایة الأمر اگر وضو را به قصد قرائة قران نیاوردی امتثال آن امر نیست .مثل نافله صبح نیست که مصححش قصد امر استحبابی است در اینجا هیچ غایتی را قصد نکند وضو صحیح است لذا بعید است که اگرتعیین نکند باطل باشد .شرط صحت وضوء این است که قربی آورده شود توسط غایاتش و برای قربی بودن غایةٌ ما کافی است .

در باب وضوء سه حرف وجود دارد :

***یکی*** این که وضوء امر استحبابی دارد و از عبادات است و قربی اتیان شود کافی است .

***دیگر*** این که امر استحبابی ندارد وبا قصد غایة قربی میشود که دو بیان دارد :

1ـ وضوء امر غیری دارد و قصد امر غیری هم مقربیة دارد .

2ـ وضوء امر غیری ندارد (تنقیح) و یا امر غیری مقربیة ندارد (آخوند) کسی که وضوء می گیرد برای غایتی برای غایات مقرب است از باب این که وضوء گرفتن شروع در امتثال امر به غایة است یعنی وقتی که وضوء می گیرد برای قرائة قران شروع کرده است امتثال اقراء مع الوضوء را .

**و ذهب بعضهم إلى الثاني و أن التعدد إنما هو في الأمر أو في جهاته و بعضهم إلى أنه يتعدد بالنذر و لا يتعدد بغيره و في النذر أيضا لا مطلقا بل في بعض الصور مثلا إذا نذر أن يتوضأ لقراءة القرآن و نذر أيضا أن يتوضأ لدخول المسجد فحينئذ يتعدد و لا يغني أحدهما عن الآخر فإذا لم ينو شيئا منهما لم يقع امتثال أحدهما و لا أداؤه و إن نوى أحدهما المعين حصل امتثاله و أداؤه و لا يكفي عن الآخر و على أي حال وضوؤه صحيح بمعنى أنه موجب لرفع الحدث و إذا نذر أن يقرأ القرآن متوضئا و نذر أيضا أن يدخل المسجد متوضئا فلا يتعدد حينئذ و يجزي وضوء واحد عنهما و إن لم ينو شيئا منهما و لم يمتثل أحدهما و لو نوى الوضوء لأحدهما كان امتثالا بالنسبة إليه و أداء بالنسبة إلى الآخر و هذا القول قريب‏**

فروض متصوره نذر :

مطلب چهارم سید بحث نذر است که سه فرض متصور است هر چند سید دو فرض بیان کرده است :

**تارة** متعلق نذر خود غایات است مثل این که نذر می کند با طهارة بخوابد در اینجا ولو برای نماز وضو گرفته و بعد می خوابد به نذر وفاء کرده است .

**تارة** نذر به ذی الغایة خورده است که به دو نحو محقق میشود :

1ـ متعلق نذر صرف الوجود مقدمه است مثل این که نذر کند برای قرائة قران وضو بگیرد و بار دیگر نذر می کند که برای خواب وضو بگیرد . در اینجا برای وفاء به نذر باید قصد غایة کند لذا باید یک وضو بگیرد برای خواب و قرائةقران ولی تعدد لازم نیست .

2ـ صرف الوجود وضو را نذر نکرده است نذر کرده وضو بگیرد فقط برای خواب یا نذرکرده وضو بگیرد فقط برای قرائة قرآن .

سه بحث در نذر :

**بحث اول :** آیا اصل این نذر مشروع است یا نه؟

**بحث دوم :** اطلاقش مشروع است یا نه ؟

**بحث سوم :** آیا باید دو وضوء بگیرد ؟

این که وضوء برای غایة دیگر فائده ندارد و باید دو وضوء بگیرد تا وفاء به نذر کرده باشد بحثی ندارد کما اینکه سید فرموده باید دو وضوء بگیرد ولو عبارتش قاصر است .

کلام در بحث اول و دوم است

15/ 09/ 91(346)

بحث اول :

مرحوم حکیم در مستمسک فرموده این نذر مشروعیتش اشکال دارد چون در باب نذر باید با قطع نظر از نذر در رتبه قبل عمل راجح و مشروع باشد

و اما این که در باب صوم فرموده اند نذر صوم فی السفر مشروع است و احرام قبل المیقات نذرش مشورع است به دلیل خاص است و الا اگر ما بودیم و قاعده می گفتیم که نذر صوم فی السفر مشروع نیست و کذلک احرام قبل المیقات که عدم مشروعیة هر دو منصوص است و نذر مشرِع نیست

و درمقام دو وضوء مشروع نیست وضوء یک حقیقة است و وضوء مثل غسل نیست که حقایق عدیده است به لحاظ اسباب وقتی که وضوء یک حقیقة باشد نمی توان دو وضوء گرفت و مشروع نیست پس نذرش هم باطل است .

در تنقیح جواب داده که این اشکال وارد نیست **اولاً :** درست است که وضوء حقیقة واحده است ولکن دو فرد از وضوء مشروع است بلااشکال بله دو طبیعی ندارد ولی دو فرد دارد لذامی تواند نذر کند دو فرد از وضوء را و مشروع است پس نذرش هم مشروع می شود .

**ثانیاً :** برفرض که نذر کرده دو وضوی متعاقب را و و بر فرض که وضوی متعاقب بدون حدث فی البین مشروع نباشد الا تجدیدی مع الفصل و لکن باز می گوییم که نذر صحیح است کسی نذر کند وضوء را برای قرآئة قرآن و نذر می کند باز وضوء متعاقب را برای زیارة که مشروع است ولو بعد از وضوی اول حدثی را ایجاد کند .

بحث دوم :

و اما اطلاق کلام سید درست نیست کلام سید اطلاق دارد و لو فصلی و حدثی نباشد .این که سید می فرماید اگر کسی نذر کند وضوی برای قرآئة قران را و نذر کرد وضوی برای زیارة را باید دو تا را با هم بیاورد یعنی دو تا را متعاقب بیاورد و کلام سید ناظر به اطلاق است لذا کلام مرحوم حکیم درست است که فرمود دو وضوی متعاقب هر کدام به غایتی مشروعیتش ثابت نیست و این که در تنقیح فرموده در متعاقب صحیح است درست نیست قیاس محل کلام به وضوی تجدیدی مع الفارق است چون در تجدیدی با فصل و به نیة تجدید است ولی اینجا با قصد دیگر و بلافصل است .

آنچه که سید گفته تعدد لازم است در جایی است که متعلق امر دو تا است و در فرض اول متعلق نذر یکی است و لکن بحث در این است که در مواردی که نذر می کند دو وضو را اگر مطلق باشد ولو متعاقباً اطلاقش نادرست است و اگر نذر کند دو فرد از وضو را متعاقباً اصل نذر نادرست است و اینکه کدام قسم مراد سید کدام است ما می گوییم مراد سید قسم دوم (دو وضوی متعاقب) است .

در تنقیح فرموده این که سید بحث تعدد مأمور به را به باب نذر کشیده فنی نیست چون نذر مربوط به قصد ناذر است .

......

اولاً : ظاهر کلام سید این است که وضوء‌هست می خواهد دوباره وضو بگیرد نه این که احداث حدث کند و دوباره وضوء بگیرد.

ثانیاً : نذری صحیح است که مستلزم مرجوح نباشد .درمحل کلام اگر نذر کند وضوء لقرائة القران را و نذر کند وضوی بعد از ان وضو را با احداث حدث مستلزم مرجوح است کسی که طهارة دارد خواسته باشد آن طهارة را نقض کند تا وضوی نذری را بگیرد مستلزم مرجوح است و این نذر منعقد نمیشود چون این آناتی که بدون طهارة است مرجوح شرعی است .

*(32 مسألة)*

صور مسألة

***صورت اول:*** تمامی وضوء قبل از وقت باشد صحیح است حتی انهایی که غایتی هستند قطعاً سیره بوده که تا أذان صبر نمی کرده اند و کون علی الطهارة هم لازم نیست بلکه برای مهیا شدن برای نماز مطلوب شارع است .

***صورت دوم:*** وضوء به تمامی در بعد از وقت هم قرار گیرد صحیح است .

***صورت سوم:*** نیمی از وضوء قبل از وقت و نیمی بعد از وقت صورت گرفته است و وضو را برای نماز می گیرد این صورت مورد بحث قرار گرفته است .

علامه اشکال کرده است و گفته اقرب این است که این وضوء را استئناف کند چون نمی شود یک عمل هم امر استحبابی داشته باشد و هم وجوبی پس این وضو امر ندارد .

سید فرموده :

**إذا شرع في الوضوء قبل دخول الوقت‏و في أثنائه دخل لا إشكال في صحته و أنه متصف بالوجوب‏باعتبار ما كان بعد الوقت من أجزائه و بالاستحباب بالنسبة إلى ما كان قبل الوقت فلو أراد نية الوجوب و الندب نوى الأول بعد الوقت و الثاني قبله.**

برای صحة وضوء نیاز به امر داریم و در اینجا امر وجود دارد چه استحبابی و چه وجوبی.

فروض صورت سوم :

این وضوء را می توان تصویر کرد با یک امر یا دو امر غیر مندک که ظاهر عبارة سید است و دو امر مندک .

**فرض اول :** یک امر بیشتر ندارد و ان امر استحابی است :

بیان اول : طهارات ثلاث عبادیتشان امر استحبابی دارد و امر غیری را منکر شویم کما فی التنقیح.

بیان دوم : امر غیری را قبول کنیم و بگوییم مقدمه واجب ، واجب است و مقدمه مستحب ، مستحب است باز می توان گفت که این یک امر دارد و هو :

امر غیری مثل امر نذری است و روی متعلق بما له من الخصوصیات قرار می گیرد مثل این که نذر کرده نماز شب را که نماز شب مستحب است و وفای به نذر واجب است و نماز را به قصد مستحبی می خواند . ولو این وضو در ادامه بخاطر مقدمه بودن وجوب غیری دارد ولی امر استحبابی باقی است .

امر استحابی ادامه پیدا نمی کند و امر وجوبی ادامه پیدا می کند .

در اینجا دو بیان است

بیان تنقیح این است که امر ها عوض نمی شود بلکه صفة عوض می شود یعنی تا الان ترخیص در ترک داشتیم ولی از الان به بعد ترخیص ندارد مثل این که کسی بالغ نبود وارد نماز شد و وسط نماز 15 ساله شد .صبی یک امر بیشتر ندارد که اقیموا الصلاة است ولی در حق صبی ترخیص در ترک داشت بعد از بلوغ ترخیص درترک ندارد .

18/ 09/ 91(347)

بیان سوم : در بحث مقدمه واجب اقوالی هست که بعضی می گویند مطلق المقدمه واجب است و بعضی می گویند موصله بودن وبعضی می گویند خصوص قصد توصل واجب است بیان سوم این است که بگوییم خصوص موصله بودن واجب است یا خصوص قصد توصل که در این صورت می توان برای وضوء یک امر درست کنیم اگر این وضوء موصل به غایة مستحبه شد مثل این که وضوء گرفته و فقط قرائة قرآن کرده است وضوء از اول تا آخر امر استحبابی دارد یا قصدی شدیم مثل شیخ انصاری که اگر برای امر مستحبی وضو گرفت میشود مستحب و اما اگر قصد کردیم که با وضو نماز بخواند نصف وضو مستحب و نصف آن واجب میشود

**فرض دوم :** ولو دو صفت هست ولی باز می توان با یک امر درست کرد به دو بیان :

**بیان اول :** ایا وجوب استحباب مدلول صیغه و امر است یا حکم عقل است مشهور میگفتند مدلول امر است از زمان نائینی به بعد گفته اند وجوب و استحباب حکم عقل است بر مبنای نائینی در باب حقیقة الوجوب و الإستحباب باز یک امر داریم وضوء یک امر دارد قبل از وقت و شارع ترخیص در ترک داده تا وقت داخل شد ترخیص در ترک نداده است و یک امر بیشترنیست .

**بیان دوم :** امر استحبابی یک امر دارد و وجوب یک امر دیگری که با هم مباین هستند درست است که امر استحبابی بقاءً باقی نمانده است ولی انچه که باقی نمانده است حدش است وجوب مطلوبیة اکید دارد و استحباب مطلوبیة ضعیف دارد بقاءً مطلوبیة به حد استحباب از بین می رود ولکن اصل مطلوبیة باقی است .

**فرض سوم** **:** نصف اول مستحب است به حده و بعد که نصف دوم آمد استحباب از بین می رود ظاهر کلام سید این قسم است نسبت به ما سبق استحباب را نیت کند و نسبت به مایأتی وجوب را نیت کند .

ادعی این است که در این فرض هم وضو صحیح است .

شبه این است که یک امری نداریم که نصف آن مستحب و نصف دیگر آن واجب باشد و دو امر هم در کار نیست چون واجب ارتباطی است .

جواب این است که دو امر داریم یک امر استحبابی و یکی وجوبی واندکاک هم پیدا نمی کنند . یک امر رسیده که قبل از وقت می توانید وضو بگیرید و می توانید ترک کنید و یک امر رسیده که بعد از وقت باید وضوء بگیرید و این وضو جزء هیچکدام نیست .

ادعای ما این است که اگر دو امر به مرکبی بود و در جایی تبعض پیدا کردند دو امرهم تبعض پیدا می کنند لذا در اینجا دو امر استحبابی و وجوبی تبعض پیدا می کند در نتیجه نصف از وضوء امر مستحبی و نصف دیگر امر وجوبی دارد .

**فرض چهارم :** این که اصلاً وضوء امر استحبابی و غیر ندارد کما قاله المشهور ولی وضوء صحیح است مشهور گفته اند که هر وضویی را به غایة مطلوبة مولی اتیان کنید وضوء صحیح است وضوء از عبادات است و عبادی اتیان کردن به این مقدار است که قصد کنید که قرائة قران را خداوند با وضوء می خواهد .

*(33 مسألة)*

**إذا كان عليه صلاة واجبة أداء أو قضاء و لم يكن عازما على إتيانها فعلا فتوضأ لقراءة القرآن فهذا الوضوء متصف بالوجوب و إن لم يكن الداعي عليه الأمر الوجوبي فلو أراد قصد الوجوب و الندب لا بد أن يقصد الوجوب الوصفي و الندب الغائي بأن يقول أتوضأ الوضوء الواجب امتثالا للأمر به لقراءة القرآن هذا و لكن الأقوى أن هذا الوضوء متصف بالوجوب و الاستحباب معا و لا مانع من اجتماعهما.**

سید در این فتوی دو مبنی را اعمال کرده است

یکی این که مقدمه مطلقاً واجب است نه موصله چون فرموده اگر خواستی وضوء بگیرید و نمازی بر شما واجب شده است آن وضوء واجب است ولو می خواهید قرآن بخوانید لذا نظر به موصله بودن به قرآئة قران ندارد .

مبنای دوم در مورد اجتماع امر و نهی است در اواخر بحث اجتماع امر و نهی گفته اند امر و نهی خصوصیة ندارد و الا اجتماع امر استحبابی و وجوبی یا اجتماع کراهة و حرمة هم داخل بحث هستند .مرحوم سید از کسانی است که قائل به جواز اجتماع امر و نهی است لذا در صدر مسئله فرمود که متصف به وجوب است اگر خواست قصد کند باید قصد وجوب کند و نمی تواند قصد استحباب کند و استحباب را به نحو غایة کند و در ذیل مبنای دوم را اعمال کرده و فرموده این وضوء هم واجب است هم مستحب .

19/ 09/ 91(348)

مرحوم سید فرمود که اجتماع وجوب و استحباب عیبی ندارد در تنقیح فرموده که این بر مبنای خود سید در باب اجتماع امر و نهی است که قائل به جواز شده است و این حرف درست نیست .

یک بحثی است در باب اجتماع امر و نهی که محل نزاع کجاست ؟

فرموده اند محل نزاع در جایی است که یک عمل به یک عنوان امر داشته باشد و به یک عنوان نهی داشته باشد و در مجمع امر و نهی اجتماع کنند حرکات به عنوان صلاة امر دارد و به عنوان غصب نهی دارد اگر کسی در مکان غصبی نماز خواند اجتماع امر ونهی میشود .

نائینی بعد از آخوند حرف جدیدی به نام ترکیب اتحادی و انضمامی مطرح کرده است که اگر ترکیب انضمامی بود اجتماع است و اگر اتحادی بود امتناع است در باب نماز و غصب گفته که ترکیب انضمامی و اجتماع است و اما اگر ترکیب اتحادی بود مثل وضوی با آب غصبی که امتناع است .

اقای خویی و دیگران این حرف را پذیرفته اند و اقای خویی یک اضافه ای نموده و در اینجا هم بیان نموده که ایجاد مشکل کرده است فرموده : اینکه علماء بحث کرده اند جائز است اجتماع امر و نهی در جایی است که ترکیب انضمامی باشد وگرنه در ترکیب اتحادی هم امتناعی هستند و در محل کلام ترکیب اتحادی است وجوب روی وضوی رفته است به عنوان مقدمیة که حیثیت تعلیله است یک واقعیتی که امر روی ان رفته باشد نیست و یک وجود خارجی بیشتر نداریم هم واجب باشد وضوء به خاطر مقدمیة و هم مستحب باشد بخاطر این که مقدمه مستحب است محال است .

ولکن این که ایشان بحث را روی بحث ترکیب انضمامی و کأن موارد ترکیب اتحاد از محل بحث خارج است درست نیست ما عرض کرده ایم که کلام مشهور گفته اند اجتماع جائز است در ترکیب اتحادی است و الا در ترکیب انضمامی همه اجتماعی هستند بحث در ترکیب اتحادی است که با این که وحدة وجود است و خارج یکی است آیا تعدد عنوان مجدی است یا نه ؟ و در غصب و نماز هم گفته اند که ترکیب اتحادی است غصب عنوان انتزاعی است و واقعیتی نیست سجده یک واقعیت بیشتر نیست ولی دو عنوان است .

و لکن اصل فرمایش ایشان در محل کلام که همه باید امتناعی باشند حرف درستی است چون در محل کلام ما دو عنوان نداریم وجوب به عنوانی خورده باشد و استحباب به عنوانی دیگر نیست محل بحث از باب اجتماع خارج است نه از باب این که ترکیب اتحادی است بلکه بخاطر این که دو عنوان نداریم ما فقط یک غسلتان مسحتان داریم که معقول نیست هم واجب باشد و هم مستحب .مقدمیة حیثیة تعلیله است و متعلق حکم نیست و وجوب روی وضوی مقدمی نرفته بلکه وجوب روی ذات وضوء لکونه مقدمةً .

*(34 مسألة)*

**إذا كان استعمال الماء بأقل ما يجزي‏من‏الغسل غير مضر و استعمال الأزيد مضرا يجب عليه الوضوء كذلك و لو زاد عليه بطل إلا أن يكون استعمال الزيادة بعد تحقق الغسل بأقل المجزي** اگر کسی زیادی آب برایش ضرر دارد ولی اصل آب ضرر ندارد مثل این که اگر با دست خیس روی زخم بکشد ضرر ندارد ولی اگر یک مشت آب بریزد ضرر دارد اگر این شخص اول اقل واجب را انجام داد و بعد آب زیادی ریخت به اقل واجب اتیان می شود و اکثر بر فرض که کار حرامی انجام داده باشد ضرر به خودش زده است یا بر عکس اول آب زیاد را ریخت و دوماً آب اقل که استعمال میکند ضرر نداشته باشد بر فرض که فعل اولش حرام باشد ولی فعل وضوء حرمة ندارد . خلاصه اگر زیاده از اصل منفک شد وضوء صحیح است بلااشکال .

بحث در جای است که اصل و زیاده قابل تفکیک نباشد سید فرموده که صحة وضوء اشکال دارد

**و إذا زاد عليه جهلا أو نسيانا لم يبطل** چون مانع از وجوب حرمة است و در ظرف جهل و نسیان حرمة ندارد .

درتنقیح فرق می گذاشت بین جهل و نسیان در ظرف جهل می فرمود که حرمة هست و وضوء باطل است و این شخص معذور است ولی در ظرف نسیان رفع النسیان داریم و رفع واقعی است .

**بخلاف ما لو كان أصل الاستعمال مضرا و توضأ جهلا أو نسيانا فإنه يمكن الحكم ببطلانه لأنه مأمور واقعا بالتيمم هناك بخلاف ما نحن فيه‏.**

سید فرق گذاشته بین این که زیاده مضر است و این که اصل استعمال آب مضر است .به ذهن می زند که فرقی نباشد وقتی که زیاده مضر بود اصل غسل هم مضر است خصوصاً که سید در سابق(شرط هفتم) گفت که اگر وضوء مضر باشد و جاهل باشد وضوء صحیح است ولی اینجا حکم به بطلان کرده است .

ولکن در ذهن ما این است که حرف سید درست است فرق این است که وقتی که زیاده مضر باشد و اصل مضر نیست وضوء واجب است و عند الجهل و النسیان انجام داده است وضوء که واجب بوده و شارع هم حرمة را برداشته است بخلاف جایی که اصل وضوء مضر است تمکن از وضوء ندارد پس مشروع نیست وقتی که مشروع نباشد فرقی بین جهل و نسیان نیست .

*(مسألة35)*

**إذا توضأ ثمَّ ارتد لا يبطل وضوؤه** چون نواقض وضوء منحصر است و یکی از نواقض ارتداد نیست و از طرفی اطلاقات اولیه هم داریم وضوء مسحتان و غسلتان است و آنات متخلله جزء وضوء نیست و فرض مسئله این است که با ارتداد ادامه نداده است **‏فإذا عاد إلى الإسلام لا يجب عليه الإعادة**

**و إن ارتد في أثنائه ثمَّ تاب قبل فوات الموالاة لا يجب عليه الاستيناف نعم الأحوط أن يغسل بدنه من جهة الرطوبة التي كانت عليه حين الكفر** بحث است که رطوبة های خارجی کافری که مسلمان شده پاک است یا نه ؟ سید احتیاط کرده است .

**و على هذا إذا كان ارتداده بعد غسل اليسرى و قبل المسح ثمَّ تاب يشكل المسح لنجاسة الرطوبة التي على يديه.** چون با اگر با رطوبة قبل بخواهد مسح کند که نجس است و اگر با رطوبة جدید بخواهد مسح کند که آب خارجی میشود

21/ 09/ 91(349)

*(36 مسألة)*

**إذا نهى المولى عبده عن الوضوء في سعة الوقت‏إذا كان مفوتا لحقه فتوضأ يشكل الحكم بصحته و كذا الزوجة إذا كان وضوؤها مفوتا لحق الزوج و الأجير مع منع المستأجر و أمثال ذلك‏**

اگر امتثال تکلیف مستلزم شد با مخالفة مولی . ایا می شود حکم کرد به صحت عمل با این که عصیانی شده است . باید مورد را ملاحظه کرد .

***تارة*** تکلیف آخر موضوع تکلیف مهم را از بین می برد همه در اینجا می گویند عمل اهم باطل است مثلاً در حق کسی روزه گرفتن حرام شد اگر بخواهد روزه بگیرد از طرفی اضرار و از طرفی عبادة همه می گویند که روزه باطل است چون روزه در فرض اضرار مشروع نیست .در جایی که امر به اهم مشروعیة مهم را از بین ببرد همه میگویند که اهم باطل است در محل کلام وضو حرام است و با فرض اضرار تمکن ندارد لذا وضو باطل است .این فرض را سید متعرض نشده است .

***وأخری*** تکلیف آخر موضوع دیگری را از بین نمی برد مثل وضو گرفتن عبد با منع مولی ، اطاعة مولی واجب است و نسبت به وضوء هم تمکن دارد در این صورت هم دو صورت دارد **تارة** این مهم بر اثر تکلیف اهم حکم اهم را پیدا می کند بناء بر این که تصرفات عبد باید با إذن مولی باشد ، وضوء گرفتن حرام است بر این وضو عصیان المولی منطبق است که داخل در باب اجتماع امر و نهی است اگر اجتماعی باشیم وضو صحیح است و اگر امتناعی باشیم وضوء باطل است.

**و أخری** حکم اهم بر این عمل عبادی منطبق نیست بلکه ملازم است مثل این که زوجة ملک زوج نیست تا اعمالش هم تصرف در ملک و حرام باشد و روزه گرفتن زوجة مستلزم فوت حق زوج است اگر در اصول قائل شدیم که امر به شیء مستلزم نهی از ضد خاص است و نهی غیری موجب فساد است می گوییم که روزه باطل است و اما اگر گفتیم که نهی از ضد خاص نیست و اگر هست نهی غیری موجب فساد نیست روزه صحیح است هر چند حرامی مرتکب شده است .

در اجیر و مستأجر مطلب دیگری هست که : در بعضی از فروض مثل زوج و زوجة است و احیاناً این طور اجاره می کند که در این مدت تمام اعمال ملک مستأجر باشد نه فقط کارگری کردن .

اقای حکیم فرموده مثل این که بیمارستانی است که باید بیماران را وضوء بدهد و وضوئات در ملک مستأجر است اگر خودش وضوء بگیرد تصرف در ملک غیر است .

و لکن فی النفس شیء : ما امر به شیء را مقتضی از نهی از ضد خاص نمی دانیم. از یک امر چند امرمتولد نمیشود و لکن عرض کردیم که لا یبعد گر چه اضداد نهی ندارند ولی یک نوع مبغوضیتی و حضاضتی در نظر آمر دارد که مانع از تقرب است .

22/ 09/ 91(350)

قدماء مستنداً به بعضی از روایات گفته اند که اطاعة زوجة از زوج واجب است در مقابل متأخرین و معاصرین فرموده اند که دلیلی نداریم که اطاعة زن از شوهر واجب باشد در اطاعة فرزند از والدین هم همین طور گفته اند .

آنچه در مورد زوج و زوجة دلیل داریم دو مطلب است :

1. تمکین برای استمتاعات بر زوجة واجب است .
2. خروج زن از منزل بدون إذن زوج حرام است .

و ما زاد بر این دلیل ندارد .

در مورد ولد و والدین قدماء می گفتند که واجب است اطاعة والدین ولی متأخرین می گویند آنچه که حرام است ایذاء والدین حرام است و بعضی ضیق کرده اند و گفته اند که ایذائی که از روی شفقة باشد .اگر کسی در منزل مجلس روضة بگیرد که ایذاء همسایه است حرام نیست ولی همین مجلس اگر ایذاء والدین باشد بخصوص اگر از روی شفقة باشد حرام است .

در مورد اجیر و مستأجر اقای خویی تفصیل داده بین اجیر و مستأجر خاص و مطلق .

در مورد اجیر خاص حکم به صحة می شود ولی در مورد اجیر مطلق حکم به بطلان میشود .

سید در مورد اجیر و مستأجر فرموده مع منع المستأجر یعنی مع عدم الرضایة ولو منع نکرده باشد برای اشکال داشتن نمازش منع لازم نیست .

(مسألة37)

**إذا شك في الحدث بعد الوضوء بنى على بقاء الوضوء** گذشته از تسالم و اجماع روایات استصحاب هم حکم به بقاء وضوء میکند.

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 245 أَبْوَابُ نَوَاقِضِ الْوُضُوءِ

1 بَابُ أَنَّهُ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا الْيَقِينُ بِحُصُولِ الْحَدَثِ دُونَ الظَّنِّ وَ الشَّكِ‏

631 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ أَ تُوجِبُ الْخَفْقَةُ وَ الْخَفْقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَ الْأُذُنُ فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ وَ الْأُذُنُ وَ الْقَلْبُ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ حُرِّكَ إِلَى جَنْبِهِ شَيْ‏ءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ قَدْ نَامَ حَتَّى يَجِي‏ءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَر . و روایات دیگری که در این باب وجود دارد .

عکس این فرع که محدث بوده و شک میکند که وضوء گرفته است یا نه ؟ استصحاب حدث جاری میشود و اگر گفتید که استصحاب حدث جاری نیست چون حدث الزام آور است اشتغال یقینی دارد که واجب است نماز مع الطهارة و در صورت شک باید وضوء بگیرد و ظن به وضو داشتن فائده ندارد و شیخ انصاری هم فرموده که ظن غیرمعتبر ملحق به شک است و روایة هم فرموده که انقضه بیقین آخر و روایة :

وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 245أَبْوَابُ نَوَاقِضِ الْوُضُوءِ

1 بَابُ أَنَّهُ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا الْيَقِينُ بِحُصُولِ الْحَدَثِ دُونَ الظَّنِّ وَ الشَّك‏

635 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لِلصَّادِقِ علیه السلام أَجِدُ الرِّيحَ فِي بَطْنِي حَتَّى أَظُنَّ أَنَّهَا قَدْ خَرَجَتْ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ وُضُوءٌ حَتَّى تَسْمَعَ الصَّوْتَ أَوْ تَجِدَ الرِّيحَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ إِبْلِيسَ- يَجْلِسُ بَيْنَ أَلْيَتَيِ الرَّجُلِ فَيُحْدِثُ لِيُشَكِّكَه‏

**إلا إذا كان سبب شكه خروج رطوبة مشتبهة بالبول و لم يكن مستبرئا** و فاصله هم نشده است **فإنه حينئذ يبني على أنها بول** چون ظاهر این است که بولهایی است که باقی مانده است خارج شده است **و أنه محدث**

**و إذا شك في الوضوء بعد الحدث- يبني على بقاء الحدث و الظن الغير المعتبر كالشك في المقامين**

**مبحث تعاقب حالتین**

**و إن علم الأمرين و شك في المتأخر منهما بنى على أنه محدث إذا جهل تاريخهما**

بحث تعاقب حالتین بحثی است که در اصول هم مطرح شده است

**صور مسألة :**

*تارة حدث و طهارة مجهول التاریخ است :*

تقریباً همه گفته اند که تحصیل طهارة لازم است ولی در وجهش اختلاف است.

نمی توان استصحاب طهارة کرد بعضی گفته اند از باب قصور مقتضی کما این که استصحاب حدث هم جاری نیست لقصور المقتضی و بعضی گفته اند که استصحابها جاری است ولی با هم تعارض میکنند.

در این جا دو بحث است

یکی به عبارة بر میگردد سید فرموده است بناء بگذارد بر این که محدث است در حالی که در مجهولی التاریخ می تواند مس قران کند چون شک دارد که مس جائز است یا نه اگر وضوء داشته باشد می تواند مس کند و اگر وضوء نداشته باشد نمی تواند مس کند شک در حرمة مس داریم برائة از حرمة جاری می شود هر گاه اصل سببی از بین رفت نوبة به اصل مسببی می رسد اصل سببی که استصحاب حدث است از بین رفته و نوبة به اصل مسببی که برائة از حرمة است می رسد .

در ذهن ما این است اگر کسی بگوید در مجهولی التاریخ می تواند وارد نماز شود حرف بی اساسی نیست ما در علم اصول این طور به ذهنمان آمده است که استصحاب برای تسهیل و ترخیص است لذا استصحاب بر نافیات جاری است نه مثبتات .خصوصاً در روایات محل کلام که شک در ناقضیة است این عبارة آمده که **حتی یجیئک من ذلک امر بین** در اینجا با یک امر غیر بین بخواهیم دست از وضوء برداریم خلاف این روایة است.

25/ 09/ 91(351)

مشهور قائل شدند که باید وضوء بگیرید نه این که احکام حدث را بار کند یعنی می تواند مس قرآن کند چون مس قرآن بر محدث حرام است و این شخص شک دارد ولی نماز نمی تواند بخواند چون شرط دخول در صلاة طهارة است لذا احراز آن لازم است .

در مقابل مشهور محقق در معتبر و محقق ثانی تفصیل داده اند بین این که حالة سابقه بر این حالتین معلوم است یا نه ؟ اگر حالة سابقه بر حالتین معلوم است مثل این که می داند که خواب بوده است بعد از خواب یک وضوء گرفته و یک حدث از او صادر شده است شک در تقدم و تأخر دارد محققان فرموده اند واجب است أخذ کند به ضد حالة سابقه است در این مثال بگوید أنا طاهر و نماز جائز است و اما اگر حالة سابقة بر حالتین معلوم نیست و فقط می داند که یک وضوء گرفته و یک حدث از او سر زده است در این جا باید احتیاط کند و برای نماز وضوء بگیرد.

*تفصیل علامه :*

یک تفصیل هم از علامه است که کلامش مندمج بوده است و توجیه کرده اند.[[11]](#footnote-11)

*وجه این تفصیل :*

صاحب جواهر به این تفصیل مائل شده است .

در جایی که حالة سابقة بر حالتین معلوم است ارکان استصحاب در ضد آن حالة تمام است و در جایی که حالة سابقه بر حالتین معلوم نیست ارکان استصحاب نا تمام است مثلاً ساعة 6 یقین دارد که از خواب بیدار شده و محدث بوده است و بعد یقین دارد که یک وضوء گرفته و یک حدثی داشته است و در تقدم و تأخر شک دارد ضد حالة سابقة ارکان استصحاب را دارا می باشد حالة سابقه حدث بوده و یقین داریم نقض شده است ، حدث ساعة 6 قطعاً رفع شده و تبدیل به طهارة شده لذا یقین دارد که یک طهارتی در حق او حادث شده است شک دارد طهارتی که آمد و حدث را از بین برد باقی است یا نه لا تنقض می گوید که طهارة باقی است . و اما اگر حالة سابقة را نداند متیقن پیدا نمی کند مثلاً ساعة 6 را نمی داند که طاهر بوده یا محدث و فقط می داند که حدثی محقق شد ولی نمی تواند به متیقنی اشارة کند شاید ساعة 6 طهارة داشته و ساعة 7 طهارة حادث نشده است نسبت به حدث هم یقین ندارد که در این دو ساعة حدثی محقق شده چون شاید ساعة 6 محدث بوده و ساعة 7 هم محدث شده و ساعة 8 طهارة حاصل شده است پس در این موارد یقین به حدث پیدا نمی کند لذا لا تنقض مجری ندارد .

*جواب از تفصیل :*

صاحب جواهر ابتداءً فرموده : همان طور که در فرض علم به حالة سابقه یقین دارد به ضدش همچنین در جایی که حالة سابقة را نمی داند یقین به حدثی و طهارتی دارد با این فرق که یقین به وجود دارد نه حدوث یعنی یقین دارد به وجود طهارة که یا قبلاً بوده است یا محدث بوده و وضوء را احداث کرده است و آنچه که در باب استصحاب لازم است یقین به وجود یا یقین به عدم است و اینجا یقین دارد به وجود طهارتی که حدوثی است یا بقائی است اگر و وضوء بعد از وضوء بوده است طهارة بقائی است و اگر وضوء بعد از حدث بوده است طهارة حدوثی است ولی یقین به وجود طهارتی دارد و شک دارد آن طهارتی که عند الوضوء بود باقی است اگر وضوء متأخر است یا فانی است اگر وضوء متقدم است ، حدثی بوده که یا پیدا شده اگر حدث بعد از وضوء بوده یا حدث بوده است اگر حدث بعد از حدث بوده پس یقین دارد به حدثی حین تحقق سبب الحدث و یقین دارد به طهارتی حین تحقق سبب الطهارة و شک دارد در هر دو لذا دو استصحاب است که جاری میشود و تعارض و تساقط می کنند . پس قول مشهور که گفته اند مطلقاً احتیاط لازم است صحیح است .

صاحب جواهر در ادامه کلامش این طور به نظر می رسد که تأیید محقق می نماید و در عبارتی فرموده در جایی که یقین به حالة سابقة وجود دارد استصحاب نقیض شخصی است و استصحاب مشکلی ندارد یقین دارد آن وقتی که وضوء می گرفت طهارتی حاصل شد شخص آن طهارة مشکوک است که باقی است یا نه ؟ بخلاف آن جایی که یقین به حالة سابقة ندارد یا یقین به مماثل حالة سابقة دارد که در این صورت یقین به شخص ندارد و متیقن جنس حدث است و استصحاب در شخص مقدم است بر استصحاب در جنس و در طرفی که نقض حالة سابقة نیست استصحاب جنس است نه شخص ولی در نقض حالة سابقه استصحاب شخص است.

و لکن این حرف صاحب جواهر را نمی توان قبول کرد چون هر دو استصحاب شخصی است همان طور که در استصحاب نقیض حالة سابقه یک امر شخصی را استصحاب می کنید یعنی شخص همان طهارتی که بود ، در ناحیة حدث هم شخص حدثی که در آن حال بود استصحاب می کنید اختلاف در حدوث و بقاء است یکی حدوث مسبوق به عدم است و یکی بقاء است و قبلاً بوده است ولی از این جهة که شخصی است فرقی نمی کند . آن حدث جزئی که در زمان ایجاد حدث است سبب آن حدث نبوده بلکه سبب حدث قبلی بوده ولی یک امر شخصی است.

لذا کما این که در مستمسک و تنقیح[[12]](#footnote-12) فرموده اند فرمایش محقق را نمی شود قبول کرد استصحاب در هر دو مجری دارد و تعارض و تساقط می کنند و نوبة به قاعده اشتغال می رسد.

مشهور فرموده بودند که مطلقاً باید تحصیل طهارة کرد که یک بحث علمی دارد آیا این که باید تحصیل طهارة کرد و استصحاب جاری نمیشود بخاطر تعارض است که در هر دو تعارض می کند یا قصور مقتضی است و استصحاب جا ندارد .

*نظر شیخ انصاری :*

مرحوم شیخ انصاری قائل است که عدم جریان استصحاب به خاطر تعارض و وجود مانع است در اصول عملیه اگر از تعبد به دو اصل عملی تناقض لازم آمد تعارض می کنند و در این جا از تعبد به دو استصحاب تناقض لازم می آید یعنی لازم می آید که این شخص هم محدث باشد و هم متطهر .

*نظر آخوند :*

آخوند فرموده که استصحاب مقتضی ندارد .

گفته اند که لاتنقض الیقین بالشک جایی را می گیرد که زمان مشکوک متصل باشد به زمان متیقن مثلاً قبلاً مورث زنده بوده است شک دارم که زنده است یا نه لا تنقض جاری میشود اما در جایی که متصل نباشد جای استصحاب نیست .

یک بیانی دارند که در مرادشان از بیان اختلاف است :

بیان آخوند : شرط تمسک به هر عامی یا مطلقی این است که موضوع عام و مطلق را احراز کنیم و الا تمسک به عام و مطلق در شبه مصداقیه دلیل، غلط است در اعتق رقبة باید احراز کرد که رقبة است بعد بگوییم که اطلاق دارد لذا در جایی که احراز رقبة بودن نشده نمی توان اطلاق گرفت . در تمسک به عام در شبه مصداقیه مخصص اختلاف است ولی در تمسک به عام و مطلق در شبه مصداقیه خودش همه قائل به عدم جواز هستند . در جایی که مشکوک با متیقن اتصال داشته باشد احراز کرده ایم که رفع ید کردن از یقین سابق به شک لاحق نقض یقین به شک است و اما در جایی که یقین داریم زید روز چهارشنبه عادل بوده و یقین پیدا کردیم که روز پنج شنبه فاسق شد شک داریم که شب جمعه عادل است یا نه ؟ اگر آثار عدالة را بار نکنی نمی گویند نقض کرد یقین روز چهار شنبه را چون شب جمعه با روز چهار شنبه جدا شده است . قوام صدق نقض الیقین بالشک اتصال زمان مشکوک به زمان متیقن است بحیث لو انفصلا لا یصدق نقض الیقین بالشک اگر آثار یقین را بر مشکوک بار نکنید .

مرحوم آخوند فرموده در مجهولی التاریخ احراز اتصال نکرده ایم یقین داریم طهارتی پیدا شده و شک در بقاء داریم این طهارة مشکوکه را احراز نکرده ایم که متصل به طهارة متیقنه است چون شاید حدث وسط اینها آمده است .

در مجهولی التاریخ شبه مصداقیه است احراز نکرده اید اتصال زمان متیقن را با مشکوک .

در مقابل شیخ انصاری می گوید که احراز کرده ایم که از مصادیق نقض یقین به شک است اگر آثار طهارة را بار نکنید نقض کرده اید یقین به طهارتی که در زمان وضوء بوده است شک دارید که همان باقی است یا نه اگر دست بردارید از طهارة نقض الیقین بالشک است و هکذا در طرف حدث .

26/ 09/ 91(352)

بر طبقنظر مشهور روایة فقه الرضا است که اگر کسی علم داشت به حدثی و علم به طهارتی و لم یعرف الأسبق منهما توضوء و لعل مشهور هم به این روایة استناد کرده اند ولی بعضی فقه الرضا را قبول ندارند.

مهم در مقام قواعد است

حاصل کلام آخوند این شد که قوام نقض و صدق نقض یقین به شک این است که زمان یقین به شک متصل باشد و اگر منفصل شد نقض یقین به شک صدق نمی کند و در صورت احتمال انفصال شک در صدق داریم .

*رد نظر آخوند :*

در تنقیح فرموده که این حرف آخوند بی اساس است اتصال زمان یقین به شک در جایی است که دو زمان داشته باشیم و ما در باب استصحاب دو زمان نداریم و شک و یقین در یک زمان است و باید شک و یقین بالفعل باشد و إلا اگر شک و یقین دریک زمان نباشد قاعده یقین میشود نه استصحاب مثل این که یقین به عدالة در روز گذشته داشت حالا شک می کند که دیروز عدالة داشت یا نه ؟

*جواب از تنقیح :*

ولکن در ذهن ما این است که یک اشتباهی رخ داده است ایشان از کلام آخوند این طور فهمیده است که زمان یقین و شک باید متصل باشد بعد اشکال کرده که در یک زمان است در حالی که مراد آخوند زمان متیقن و زمان مشکوک است کما این که با تأمل در عبارات آخوند این مطلب واضح می شود .

یکی از شواهدی که مراد آخوند زمان متیقن و مشکوک است اختلاف تعبیر آخوند است اخوند در تنبیه تعاقب حادثین ابتداءً در حادثین غیر متضادین صحبت میکند (موت مورث و اسلام وارث) می گوید که در مجهولی التاریخ نمی توان استصحاب کرد عدم اسلام وارث را الی زمان موت مورث و گفت که ارث نمی برد چون زمان متیقن به زمان شک اتصال ندارد عدم اسلام وارث را که استصحاب کنید الی زمان موت مورث ، زمان موت مورث مشکوک است اسلام وارث ، متیقن قبلاً که وارث کافر بوده و مورث هم موت نداشته که آن اول است در آن دوم یک اسلامی محقق شده ویک موتی نمی دانیم کدام متقدم و کدام یک متأخر است می گوید استصحاب عدم اسلام آن اول تا زمان موت مورث جاری نیست چون احراز نکرده ایم اتصال شک را به یقین ، مشکوک ما مردد است که اسلام قبل الموت است یا بعد الموت است .

در آخر تعاقب حالتین متضادتین را بحث می کند کالطهارة و الحدث را بحث می کند و می گوید که استصحاب جاری نمیشود چون احراز نکرده ایم اتصال یقین را چون متیقن مردد است که آیا حدث اول بوده بعد طهارة که الان حدث موجود نباشد یا اول طهارة بوده بعد حدث .

اگر مراد آخوند یقین و شک بود در هر دو صورت یقین و شک یکی است این که عبارت را عوض می کند در یکی مردد را مشکوک و در یکی مردد را متیقن قرار می دهد لمش این است که یقین مراد متیقن است و شک مراد مشکوک است .

آنچه که می توان در جواب آخوند گفت این است که در باب استصحاب آنچه را که نیاز داریم یک یقینی و شکی است که در زمانی محقق شود و در مقام محقق است و آخوند هم این را قبول دارد و برای جریان استصحاب کفایة می کند این که مشکوک محتمل باشد که بقاء متیقن باشد احتمال بدهیم مشکوک ما بقاء محتمل است کافی است و این احتمال در محل کلام محقق است یقین دارم به حدوث طهارة در زمان وضوء گرفتن و شک دارم در بقاء ان طهارة تا الان چون محتل است که حدث قبل از طهارة باشد . برای صدق نقض یقین به شک کافی است که متیقنی در بین باشد که احتمال بقائش باشد .لذا هر دو استصحاب ارکانشان تمام است و مجری دارد چون جریان هر دو محال است و یکی دون دیگری ترجیح بلامرجح است پس تعارض و تساقط می کنند .

بنابراین حق با شیخ است که فرموده در مجهولی التاریخ استصحاب مجال ندارد لوجود المانع .

27/ 09/ 91(353)

**أو جهل تاريخ الوضوء و أما إذا جهل تاريخ الحدث- و علم تاريخ الوضوء بنى على بقائه و لا يجري استصحاب الحدث حينئذ حتى يعارضه لعدم‏اتصال الشك باليقين به حتى يحكم ببقائه و الأمر في صورة جهلهما أو جهل تاريخ الوضوء** صحیح این است که سید بگوید او جهل تاریخ الحدث **و إن كان كذلك إلا أن مقتضى شرطية الوضوء وجوب إحرازه و لكن الأحوط الوضوء في هذه الصورة أيضا**

*تارة تاریخ طهارة را می داند ولی تاریخ حدث را نمی داند :‌*

سید فرموده که در این صورت استصحاب بقاء وضوء جاری است و اشکال اتصال متیقن به مشکوک مجال ندارد چون متیقن مثلاً ساعة 8 تا 8:15 است و مشکوک از 8:15 تا الان است لذا زمان متیقن و مشکوک متصل است بخلاف طرف حدث که احزار اتصال نکرده ایم حدث مجهول التاریخ است متیقن ما حدثی است مردد است بین یک ربع به 8 تا ساعة 8 پس بین آن حدث و حدث الان انفصال حاصل شده به وضوی ساعة 8 و بین حدث 8 تا 8:15 که انفصال حاصل نشده است حرف سید این است که مجهول التاریخ چون متیقنش مردد است علی تقدیر انفصال است احراز اتصال نکرده ایم در مجهول التاریخ استصحاب جاری نیست پس در معلوم التاریخ استصحاب بلامعارض جاری است .

در بحث مجهولی التاریخ اگر گفتیم قصور مقتضی است (سید و آخوند قائل بودند) اینجا استصحاب مجهول التاریخ مقتضی ندارد و معلوم التاریخ بلامعارض جاری میشود و اگر گفتیم مقتضی دارد و هر دو استصحاب جاری میشود و تعارض می کنند (شیخ قائل بود)در اینجا هم معلوم التاریخ یک استصحاب دارد و مجهول التاریخ یک استصحاب دارد تعارض زنده میشود .

*تارة تاریخ حدث معلوم است و تاریخ طهارة معلوم نیست :*

زمان حدث معلوم است مثلاً ساعت 8 بوده است زمان وضوء معلوم نیست که یک ربع به 8 بوده یا 8:15 بوده است دراینجا استصحاب حدث بلامعارض جاری می شود .طبق فرمایش سید در مجهول التاریخ و در جایی که مجهول الطهارة باید وضوء بگیرد منتهی در مجهول التاریخ باید وضوء بگیرد از باب قاعده اشتغال اما در حدث معلوم استصحاب حدث حکم به وضوء گرفتن میکند .

و لکن ظاهر کلام سید جمله ای است که قابل حل نیست سید فرموده : **و الأمر في صورة جهلهما أو جهل تاريخ الوضوءو إن كان كذلك** که این جمله قابل حل نیست چون در جایی که تاریخ وضوء مجهول است یعنی حدث معلوم است استصحاب حدث جاری میشود در حالی که ظاهر کلام سید این است که استصحاب جاری نمیشود.

بقی در مقام یک قول دیگری که نسبة داده اند به سید بحر العلوم که عکس سید یزدی فتوی داده است سید در معلوم التاریخ استصحاب را جاری می داند ولی بحر العلوم فرموده که در معلوم التاریخ ضد آن را استصحاب میشود بخاطر اصالة تأخر الحادث مثل این که آب قلیلی با نجس ملاقات کرده است و بعداً کریة هم حادث شده ولی شک داریم که بعد از ملاقات با نجس کریة حادث شده که فائده نداشته باشد و یا اول کریة حادث شده بعد ملاقات در اینجا اصل تأخر حادث است یعنی کریة بعد از ملاقات بوده است .این اصل را بحر العلوم تطبیق کرده است که مقتضایش این است که حدث بعداً حادث شده است .

ولکن در اصول بحث کرده اند و در فقه هم بحث کرده اند که دلیل بر این اصل نداریم بله ربما استصحاب جاری میشود که نتیجه اش با تأخر حادث یکی می شود ولی یک اصلی به نام اصالة تأخر الحادث نداریم در همان مثال که ملاقات با آب حاصل شده است شک داریم در تقدم کریة بر ملاقات استصحاب می گوید اصل عدم تقدم کریة است بر ملاقات فهذا نجس که نتیجه اش با اصالة التأخر یکی است .و در این بحث این استصحابی که نتیجه اش با اصالة التأخر یکی باشد نداریم .

اگر کسی بگوید ساعة 8 وضوء گرفتم شک دارم در تقدم ان حدث بر وضوء اصل عدم تقدم حدث است بر وضوء .

جواب می دهیم که این اصل جاری نمیشود چون اصالة التقدم الحدث بر وضوء ثابت نمی کند تأخر حدث را چون مثبت است که حجة نیست .

اصالة التأخر الحادث اگر برگشت کند به اصالة التقدم همان استصحاب است بعضی اوقات اثر دارد و جاری است و بعضی از اوقات اثر ندارد و اگر این اصل برگشت به اصالة التقدم نکند حجة نیست .

وآنچه که در کلمات قدماء بوده است به عنوان اصالة التأخر الحادث به ذهن می زند که همان اصالة عدم التقدم الحادث است یا همان استصحاب است .

*تحصل :*

انجایی که حالة سابقه فقط وضوء است شک نداریم که استصحاب وضوء جاری است طبق صحیحه زراره و این که در بعضی از کلمات آمده که وضوء را تکرار کند بخاطر تعارض استصحاب وجهش معلوم نیست لعل مرادشان تعارض استصحاب بقاء وضوء با استصحاب عدم نماز مع الوضوء که این هم بعید است چون اجتهاد در مقابل نص است .

و در جایی که یقین به حدث است که همه استصحاب حدث را جاری کرده اند و گفتیم که اگر کسی در استصحاب مثبت اشکال کرد استصحاب حدث جاری نیست در نتیجه مس قران مشکل ندارد اما وارد نماز نمی تواند بشود .

و در جایی که حدثی و طهارتی امده است که گفتیم سه فرض دارد و مشهور در هر سه فرض گفته اند که باید وضوء بگیرد بخاطر تعارض استصحابها و هر که تعارضی باشد باید مثل مشهور فتوی بدهد مثل شیخ انصاری

سید تفصیل داده است که منشاء تفصیل هم این است که در استصحاب مفصل است آیا احراز اتصال زمان یقین شرط است یا نه ؟ سید و آخوند و بعضی از سابقین چون شرط احراز اتصال را قبول دارند در مجهول التاریخ می گویند باید تحصیل طهارة کند در جایی که حدث معلوم التاریخ است باید تحصیل طهارة کند و در جایی که وضوء مجهول التاریخ است استصحاب بلامعارض جاری می شود .

ما گفتیم که ما استصحابها در هر دو جاری می شود اشاره می کنیم به حدثی که زمان محدث شدن و همان وضویی که زمان وضوء گرفتن را شک دربقاء داریم شبیه استصحاب کلی قسم ثانی .

28/ 09/ 91(354)

استصحاب در دو حالة ارکانش تمام است و بالمعارضه ساقط است با ذهنمان اشاره میکنیم به حالة متیقنه ان زمانی که سبب محقق شد ان وقتی که وضوء می گرفت طهارة حاصل شد ان وقتی که تخلی می کرد حدث حاصل شد ان طهارة زمان وضو متیقن ماست مردد است که طهارة بعد الحدث باشد فباقیة یا طهارة قبل از الحدث باشد فزائلة عرض کردیم شبیه استصحاب کلی قسم ثانی بلل مشتبهی بین البول و المنی خارج شده و بعد وضوء گرفته است که اشاره می کنیم به حدثی که زمان خروج بلل وجود پیدا کرد ان حدث مردد است بین اصغر که امکان آن موجب ارتفاع وضوء می شود و بین الاکبر که هنوز باقی است .

در اینجا هم اشاره می کنیم به آن طهارتی که حاصل شد و شک دارد همان طهارة باقی است یا نه ؟ لا تنقض مجری دارد و از جریان دو استصحاب چون لازم می آید تناقض ، تعارض کرده و تساقط میکنند نوبة می رسد به قاعده اشتغال .

*(38 مسألة)*

**من كان مأمورا بالوضوء من جهة الشك فيه بعد الحدث إذا نسي و صلى‏فلا إشكال في بطلان صلاته بحسب الظاهر فيجب عليه الإعادة إن تذكر في الوقت و القضاء إن تذكر بعد الوقت** اگر کسی استصحاب حدث داشت بعد غافل شد و وضوء نگرفت و نماز ظهر را خوانده و بعد از نماز متوجه شد که قبلاً حدث استصحابی داشته است و غافل شده ونماز خوانده است سید فرموده که این نماز باطل است چون الان استصحاب می گوید وقتی که وارد نماز شدی حدث داشتی و الان که از غفلت خارج شده یقین به حدث دارد و شک دارد که وضوء گرفت یا نه که لاتنقض می گوید که حدث ادامه دارد .

استصحاب الان حکم می کند به بقاءحدث از آن زمان حدث تا الان پس نماز باطل است .

اینکه می گوییم نماز باطل است به حکم استصحاب است این در تنقیح فرموده حکم می کنیم به بطلان به قاعده اشتغال درست نیست .

قاعده فراغ مجال ندارد هر چند اگر جایی جاری شد حاکم بر استصحاب است منتهی قاعده فراغ یک شرطی دارد که شک در صحة و فساد عمل حادث شده باشد بعد از عمل اگر قبل از عمل شک دارید که قرائتی که می خواهید بخوانید صحیح است یا نه و خواندید و بعد از عمل هم هنوز شک دارید در صحة همان شک سابق است لذا قاعده فراغ جاری نمیشود .به عبارتی موضوع قاعده فراغ شک حادث بعد از عمل است و در مقام شک حادث شده قبل از عمل وقتی که قاعده فراغ که اصل حاکم است جاری نشد نوبة به اصل محکوم می رسد که استصحاب است .

یک مورد مجرای قاعدة فراغ است که از بحث سید خارج است و آن در جایی است که بعد از نماز شک کند نماز با طهارة است یا نه از باب این که شاید وضوی جدیدی گرفته است که شک جدید است و قاعده فراغ جاری میشود .

ثمره این که به حکم استصحاب یا اشتغال نماز را اعاده کند در این است که :

این نمازی که خوانده اگراستصحاب حدث جاری است و نماز باطل است اگر تکرار نکردی و وقت خارج شد قضاء واجب است چون استصحاب می گوید وجوب نماز هست ظاهراً با خروج وقت فریضه فوت می شود موضوع درست می شود برای قضاء و اما اگر دلیل اتیان نماز قاعده اشتغال باشد و اتیان نکند و وقت خارج شود یمکن أن یقال که قضاء واجب نیست چون احراز فوت نشده است .

بحثی است که اگر اتیان نماز وجوب عقلی پیدا کرد و وجوب عقلی را امتثال نکردید وقت خارج شد ایا قضاء واجب است یا نه ؟ فیه کلام مثل این که دو لباس دارد که یکی طاهر و یکی نجس عقل حکم می کند که با هر دو نماز بخواند اگر کسی به این حکم عقل عمل نکرد و وقت خارج شد موضوع قضاء که فوت الفریضه است احراز نشده است شاید نمازی که خوانده است در لباس طاهر بوده است .

**و أما إذا كان مأمورا به من جهة الجهل بالحالة السابقة فنسيه و صلى يمكن أن يقال بصحة صلاته من باب قاعدة الفراغ لكنه مشكل فالأحوط الإعادة أو القضاء في هذه الصورة أيضا و كذا الحال إذا كان من جهة تعاقب الحالتين و الشك‏في المتقدم منهما.**در این فرض استصحاب حکم به اتیان نکرده است بلکه قاعده اشتغال حکم به اتیان کرده است سید دو مثال وجود دارد یکی تعاقب حالتین که سید فرمود به قاعده اشتغال باید وضوء بگیرد یقین به طهارتی و حدثی داشت و شک در تقدم و تأخر داشت و بدون این که وضوء بگیرد وارد نماز شد و بعد از نماز می فهمد که باید احتیاطاً وضوء می گرفت .

در مثال دیگر سید فرموده گاهی احتیاطاً وضوء لازم است و حالة سابقه را نمی داند آقای خویی ابتداءً فرموده که مثالی غیر از تعاقب حالتین پیدا نکردیم بعد دو مثال مشکل بیان کرده :

فرع اول مثل اینکه شخص اول صبح یقین به حدث دارد بعد علم اجمالی پیدا می کند یا وضوء گرفته که حدث از بین رفته یا در نماز مغرب رکوع را ترک کرده است این شخص باید برای نماز جدید باید وضوء بگیرد و جای استصحاب نیست استصحاب وضوء مجرای ندارد لعدم المتیقن السابق اگر خواست استصحاب حدث کند که طرف علم اجمالی است و در اطراف علم اجمالی استصحاب جاری نیست.پس باید وضوء بگیرد احتیاطاً لا استصحاباً و تعاقب حالتین هم نیست .

این فرع نادرست است این که در بحث علم اجمالی فرموده اند اطراف علم اجمالی جای اصل عملی نیست اصل عملی مرخص را گفته اند و الا دو ظرف داریم که هر دو نجس بوده و الان یکی پاک شده استصحاب نجاسة در هر دو جاری میشود اما اصول مرخصه در اطراف علم اجمالی جاری نمیشود چون مستلزم اذن در مخالفة تکلیف معلوم فی البین است اما اصول مثبتة جاری می شود و علم اجمالی را منحل می کند در این مثال استصحاب بقاء حدث جاری می شود و وضوء باید بگیرد به حکم استصحاب . و حدث طرف علم اجمالی نیست بلکه وضوء طرف علم اجمالی است و استصحاب را در حدث جاری می کنیم

فرع دوم : شخصی یقین به حدث اصغر دارد بعداً علم اجمالی پیدا کرده یا وضوء گرفته یا مجامعة کرده است در اینجا استصحاب جاری نمیشود باید احتیاط کرده و غسل کند چون اگر استصحاب حدث اصغر کند که قطعاً نقض شده است یا وضوء گرفته و حدث از بین رفته یا مجامعة کرده و حدث اصغر تبدیل به اکبر شده .و اگر استصحاب طهارة بخواهد بکند که یقین به وضوء ندارد .لذا باید احتیاطاً غسل کند چون نماز مشروط است به طهارة اگر غسل نکند شک دارد که نماز مع الطهارة است یا نه الإشتغال الیقینی یستلزم فراغ الیقینی لذا از مواردی است تحصیل طهارة لازم است لا استصحاباً بل اشتغالاً .

29/ 9 /91(355)

لکن در ذهن ما این است که این فرع ثانی هم درست نیست چون می توان گفت که حالة سابقة عدم مجامعة است نسبت به عدم مجامعة استصحاب جاری است و به حدث هم علم دارد وجداناً و ظاهر آیه شریفه این است که من کان محدثاً و لم یکن جنیاً یجب علیه الوضوء و من کان جنباً یجب علیه الغسل و این شخص محدث است بالوجدان و لم یکن جنباً بالأصل پس محدث است نه به اشتغال .

و اما این که استصحاب عدم مجامعة را ضمیمه کنیم به محدث بالواجدان فیجب علیه الوضوء مشکله این است که وضویی که می گیرد اثر ندارد چون یا جنب است فی الواقع که وضوء فائده ندارد و یا مجامعة نکرده و وضوء گرفته و محدث نیست که وضوء باز فائده ندارد .

جواب این مشکله این است که ربما اصل که جاری می شود و اثر را بار می کنیم برای این است که از محذور اشتغال و حکم ظاهری خارج شویم ولو این وضویی ک می گیریم تأثیر واقعی نداشته باشد عهده حکم ظاهر استصحاب عدم مجامعة است که ضمیمه می شود به محدث بودن بالوجدان برای این که از این عهده خارج شود وضوء می گیرد و این وضوء گرفتن برای قطع مقتضای استصحاب است و لازم نیست که اثر عملی داشته باشد .

آنچه که ما عرض می کنیم این است که :

اولاً : عبارة سید که فرموده **أيضا و كذا الحال إذا كان من جهة تعاقب الحالتين** میزش با فرض ثانی دراین است که در فرض ثانی جهل به حالة سابقه دارد ولو از باب تعاقب حالتین **فنسی** بخلاف فرض ثالث که تعاقب حالتین است و نسیان هم نیست .

ثانیاً : سلمنا که فرض سوم هم نسی باشد ولی این که مرحوم حکیم فرموده و اقای خویی قبول کرده که جهل به حالة سابقه را نمی توان از توارد حاتین تفکیک کنیم درست نیست بعضی از اوقات جهل به حالة سابقه هست ولی توارد حاتین نیست مثل این که صبح که بیدار شده تا چند ساعت وضوء گرفته و محدث شده و الان که به عقب بر می گردد یک وضوء و حدثهایی را زمانش را می داند ولی حالة سابقه ای نمی تواند در نظر بگیرد.

سید بین فرض اول که استصحاب در برهه ای از زمان داشته و فرض دوم و سوم که استصحاب نداشته فرق گذاشته در فرض اول حکم به بطلان کرده بخاطر استصحاب ظاهراً و در فرض دوم و سوم تأمل کرده است و فرموده که احوط این است که نماز را اعاده کند بحث در این که ما هو الفارق بینهما :

در تنقیح فرموده که نه فرض اول استصحاب دارد و نه دوم و سوم چون در فرض دوم و سوم سید هم فرموده که استصحاب ندارد و واضح است اما در فرض اول شرط جریان استصحاب فعلیة یقین و شک است و شک تقدیری فائده ندارد در حالی که اینجا با غفلت شک و یقین منقطع میشود لذا استصحاب جاری نمی شود لذا لزوم طهارة منحصر است به قاعده اشتغال .

ولکن عرض شد که فرض اول استصحاب دارد ولی فرض دوم استصحاب ندارد خود ایشان فرموده که بعد از عمل شک و یقین که فعلی شد استصحاب می کنیم قبل العمل را ، استصحاب فعلیتش بعد از عمل است ولی مؤدایش قبل از عمل است .

ولکن این فرق فارق نیست چون فرض اول استصحاب دارد و باطل است اما به چه دلیل فرض دوم و سوم صحیح باشد ؟ اگر کسی بگوید فرض دوم و سوم قاعده فراغ دارد ولی فرض اول قاعده فراغ ندارد .

در جواب می گوییم چرا اولی قاعده فراغ نداشته باشد اگر گفت چون فرض اول استصحاب دارد قاعده فراغ ندارد ولی فرض دوم و سوم استصحاب ندارد ولی قاعده فراغ دارد می گوییم استصحاب قبل نمی تواند مقدم بر قاعده فراغ باشد چون قاعده فراغ حاکم است اگر بناء قاعده فراغ وجود داشته باشد استصحاب در فرض اول نمی تواند مقدم بر قاعده فراغ باشد چون ثابت شده که قاعده فراغ حاکم بر استصحاب است .

و در هر سه فرض عدم جریان قاعده فراغ مساوی است و جاری نمیشود لقصور المقتضی چون شرط قاعده فراغ این است که شک بعد از عمل باشد و اینجا شک قبل از عمل است لذا در هر سه فرض حکم به بطلان می شود در فرض اول به حکم استصحاب و در دوم وسوم به حکم اشتغال .

02/ 10/ 91(356)

کلمه ای که باقی مانده کلام تنقیح است که این نمازی که خوانده قاعده فراغ ندارد از یک جهة دیگر و ان جهة این است که ایا قاعده فراغ در مطلق الشک جاری است یا درعملی جاری است که صورت آن عمل محفوظ نباشد مثلاً کسی که وارد نماز شد و شک کرد که وضوء گرفته است یا نه؟ که صورت عمل برایش واضح نیست و اما اگر با یک آبی که مردد بین مضاف و مطلق است وضوء گرفته و وارد نماز شده بعد از نماز شک کرده که وضوء با آب مضاف بوده یا مطلق که صورت عمل محفوظ است چرا که می داند وضوء گرفته و وارد نماز شده

ایشان فرموده در جایی که صورت عمل محفوظ است ولو شک بعد از نماز است قاعده فر اغ جاری نمیشود .لذا در وضوی با آب مردد اگر احتمال داد که تحقیق کرده و بعد وضوء گرفته است صورت عمل محفوظ نیست

وجه این تفصیل را تعلیل در روایات فراغ بیان نموده است که روایة فرموده حین ما یتوضوء اذکر .و اذکریة در جایی است که صورت عمل محفوظ نباشد و در اینجا یقین دارد که زمانی وضوء داشت و یقین دارد که شک کرد و یقین دارد که در زمان غفلت هیچ کاری نکرده است لذا صورت عمل محفوظ است و قاعده فراغ جاری نمیشود .

و لکن این بحث مربوط است به قاعده فراغ و در ذهن ما این است که قاعده فراغ اطلاق دارد .لذا عدم جریان قاعده فراغ بخاطر این است که شکش حادث نیست .

*(39 مسألة)*

**إذا كان متوضئا و توضأ للتجديد و صلى‏ثمَّ تيقن بطلان أحد الوضوءين و لم يعلم أيهما لا إشكال في صحة صلاته و لا يجب عليه الوضوء للصلاة الآتية أيضا بناء على ما هو الحق من أن التجديدي إذا صادف الحدث صح** در اینجا دو مسئله است یکی شک در نقض احد الوضوئین و یکی شک در بطلان احد الوضوئین مسئله اول در بطلان وضوء است .کسی دو وضوء گرفته که وضوی دوم تجدیدی است و نماز خوانده و بعد از نماز فهمید که یکی از این دو وضوء باطل است مثل این که در یکی مسح نکرده است .ایا نمازش محکوم به صحت است یا نه و برای نماز های بعد وضوء باید بگیرد یا نه ؟

در وضوی تجدیدی دو مبنی است یکی این که وضوی تجدیدی رافع حدث نیست و یکی این که رافع حدث است مبنای اول را مرحوم علامه قائل شده و فرموده که هم نماز و هم وضوء را باید اعاده کند

ولکن بر هر دو مبنی هم وضوء صحیح است و هم نماز بخاطر قاعده فراغ و استصحاب حدث محکوم قاعده فراغ است .

ان قلت که قاعده فراغ در وضوء جاری نیست چون قاعده فراغ در وضوی اول معارض است با قاعده فراغ در وضوی دوم بلکه در نماز هم قاعده فراغ جاری میشود و با هم تعارض می کنند و نوبة به اصل محکوم می رسد.

در تنقیح جواب داده که : در باب تنجیز علم اجمالی دو مبنی است یکی مبنای شیخ که علم اجمالیی منجز است که به حکم الزامی تعلق بگیرد علی ای حال الزامی باشد مثل این که علم اجمالی داریم به بطلان مغرب یا عشاء در اینجا قاعده فراغ نیست چون تعارض میکند

و اما متعلق علم اجمالی الزامی و ترخیصی شد مثل این که یا نماز نافله صبح باطل بوده یا فریضه که شیخ فرموده قاعده فراغ جاری می شود .

بر این مبنی در ما نحن فیه قاعده فراغ جاری میشود

و اما مبنای دوم این است که لازم نیست طرف علم اجمالی الزامی باشد این که علم اجمالی موجب تعارض قاعده فراغ میشود شرطش علم به الزام نیست شرطش امکان تدارک است هر کجا که امکان تدارک بود علم اجمالی سبب میشود برای تعارض اصول . علم اجمالی دارد که یا نافله صبح باطل است یا فریضه که گفته اند قاعده فراغ جاری نمیشود چون اذن در مخالفة در قضاء مستحب و واجب .

این مبنی بر محل کلام منطبق نمی شود چون شرط جریان قاعده فراغ قابل تدارک بودن است مثل این که دو رکعت نافله ابتدائی خوانده و بعد شک کرده که صحیح است یا نه در اینجا قاعده فراغ جاری نیست چون نوافل مبتدئه قابل تدارک نیست و دراینجا دوران است بین اینکه وضوی اول باطل باشد که قابل تدارک است و یا وضوی تجدید باطل باشد که قابل تدارک نیست چون هر آن یک وضوی تجدیدی مستحب است .پس در وضوی تجدیدی مجرای قاعده فراغ نیست .

03/ 10/ 91(357)

درتنقیح فرموده که معارضه ندارد چون قاعده فراغ در وضوی دوم جاری نیست چون قاعده فراغ در جایی جاری می شود که جای تدارک داشته باشد اما نوافل مبتدئه و صوم مستحبی قابل تدارک نیست تطبیق کرده درمحل کلام و فرموده که وضوی تجدیدی قابل تدارک نیست چون مبنی این است که وضوی تجدیدی هر آن امر دارد . اما اگر کسی گفت که وضوی تجدیدی در هر آن امر ندارد این جواب تنقیح فائده ندارد

درمقام یک جوابی است که این مشکل مبنایی را ندارد و هو :

دروضوی تجدیدی جای قاعده فراغ نیست چون قاعده فراغ در جایی جاری میشود که احتمال صحت باشد و اینجا یقین داریم که این وضوی تجدیدی باطل است اگر وضوی اولی صحیح باشد پس وضوی دوم باطل است و اگر وضوی اول باطل بوده این وضوی تجدیدی بر مبنای علامه باطل است چون ایشان می فرماید که اگر وضوی تجدیدی فی علم الله تجدیدی نبود باطل است پس احتمال صحت وضوی دوم را نمی دهیم و بر مبنای علامه وضوی دوم قطعی البطلان است .

پس بر مبنای علامه حکم می کنیم به صحت وضوء و نماز ظاهراً بر خلاف مبنای سید که حکم می کنیم به صحت واقعاً .

مرحوم علامه فرموده که اعاده کند هم وضوء و هم نماز را این حرف بر مبنای خودش نادرست است و اگر این فرمایش جای گفتن داشته باشد در وضوء است نه در نماز چون قاعده فراغ در یک وضوء تعارض می کند با قاعده فراغ در وضوی دیگر و قاعده فراغ در نماز بلامعارض باقی می ماند یک قاعده است که با جریان اصل سببی و تعارض نوبة می رسد به اصل مسببی که قاعده فراغ در نماز است .

ولکن این فرمایش درست نیست این را در بحث ملاقی و ملاقی مطرح کردها ند که تارة علم اجمالی قبل از علم به ملاقاة است علم اجمالی پیدا می کنید که یکی از دو ظرف نجس است و بعد علم پیدا می کند که لباس با یکی از این دو ظرف ملاقاة کرده است قاعده طهارة در هر دو اناء تعارض می کند لذا نمی توان گفت که آب طاهر است ولی قاعده طهارة در لباس که اصل مسببی است جاری میشود .در جایی که علم اجمالی ابتداء باشد و بعد علم به ملاقاة این طور است و اما اگر علم همزمان بود لباس با آب ملاقاة پیدا کرد و بعد علم پیدا کردم که یا این اناء نجس است یا اناء دیگر و لباس که با ان ملاقاة کرد که تقدم و تأخر نیست که باید از انائین و لباس اجتناب کرد تعارض می کند قاعده طهارة در آنائی که لباس با ان ملاقاة نکرده است با دو قاعده طهارة در آب و لباس . این که می گویند اصل سببی مقدم است بر مسببی درجایی است که ان اصل سببی جریان داشته باشد حاکم و محکوم در فرض جریان است اما در جایی که سببی معارض دارد و جریان ندارد مسببی در طول نیست بلکه در عرض است طولیة سببی و مسببی در فرض جریان است چون وقتی اصل سببی جاری شد رفع شک می کند در مسبب و در جایی که معارض دارد نمی تواند رفع شک کند وقتی رفع شک نکرد حکومة ندارد لذا قاعده طهارة در إناء تعارض میکند با قاعده طهارة در إناء دیگر و ثوب.

در فرض قبلی می گویند اصل در این إناء با اصل در إناء دیگر تعارض کرد و زائل شد و بعد که لباس به یکی خورد موضوع جدیدی است و معارض ها زائل شده است .

تطبیق بر محل کلام : این که کسی اشکال کند بر علامه بر فرض که قاعده فراغ جاری نشود قاعده فراغ در وضو جاری نمی شود بخاطر تعارض ولی قاعده تعارض در صلاة جاری میشود که این اشکال را حکیم کرده است و در تنقیح هم در ردش اشاره کرده .

این اشکال اقای حکیم وارد نیست چون قاعده فراغ در وضوء و قاعده فراغ در نماز در عرض هم هستند نه در طول لذا همه با هم تعارض و تساقط می کنند .

لذا فرمایش علامه که فرموده اعاده هر دو لازم است یا کلش درست است یا کلش نادرست است .تفکیک فنی نیست .

**و أما إذا صلى بعد كل من الوضوءين ثمَّ تيقن بطلان أحدهما فالصلاة الثانية صحيحة و أما الأولى فالأحوط إعادتها و إن كان لا يبعد جريان قاعدة الفراغ فيها.**

دو وضو گرفته و بعد از هر وضوء نماز خوانده است بعد علم پیدا کرده که یکی از وضوها باطل است

بر مبنای سید نماز دوم صحیح است بلااشکال است چون یا وضوی اول صحیح است که نماز با طهارة بوده و یا وضوی دوم صحیح بوده که وضوی تجدیدی هم طهارة می آورد .

می ماند نماز اول و وضوی اول سید اول احتیاط کرده ولی بعد فتوی داده که نماز اول هم صحیح است به قاعده فراغ .الان طهارة دارد و برای نمازهای بعد مشکلی ندارد مشکل در نماز اول بعد از وضوی اول شاید که باطل باشد از باب این که وضوی اول باطل بوده است سید قاعده فراغ را جاری کرده است .

یک اشکال به سید وارد است که چرا قاعده فراغ در نماز را می گویید بلکه بگویید که قاعده فراغ در وضوء چون اصل سببی است این اشکال در تنقیح هم هست .

این اشکال مربوط میشود به یک بحث اصولی که اصل سببی مقدم بر مسببی است آیا در متخالفین است مثل این که قاعده طهارة در آب مقدم است بر استصحاب نجاسة ثوب نجس مغسول به آن آب ، در متخالفین بحثی نیست .

بحث در این است که آیا در متوافقین هم اصل سببی مقدم بر مسببی است یا در عرض هم هستند علماء سابق در عرض هم می دانستند .و سید هم در عرض هم می داند و چون مهم در فرع ما نماز است گفته که یحکم به صحة الصلاة لقاعدة الفراغ فیها .

این که اقای خویی تعلیقه زده و قاعده فراغ را در وضو جاری کرده بخاطر این که ایشان قاعده فراغ را در نماز جاری نمی داند چون قاعده فراغ را در جایی جاری می داند که صورت عمل محفوظ نباشد و اینجا صورت عمل محفوظ است

اما بر مبنای علامه وضوی دوم که باطل است یا این که وضوی اول صحیح بوده است که باطل وضوی دوم است یا وضوی اول باطل بوده که این وضوی دوم اثر ندارد ولی بر این مبنی برای نماز های آتی وضو لازم نیست و نماز ها هم صحیح است لقاعده الفراغ .باز بحث جریان قاعده فراغ در وضوء یا در نماز مطرح می شود .

04/ 10/ 91(358)

*(مسألة 40)*

**إذا توضأ وضوءين و صلى بعدهما ثمَّ علم بحدوث حدث بعد أحدهمايجب الوضوء للصلوات الآتية لأنه يرجع إلى العلم بوضوء و حدث و الشك في المتأخر منهما** این فرع از مصادیق مجهولی التاریخ است و گذشت که باید احتیاط کند و اینکه بعضی تعلیقه زده اند الا تاریخ وضوی دوم معلوم باشد خلف است .

**و أما صلاته فيمكن الحكم بصحتها من باب قاعدة الفراغ بل هو الأظهر.**

نماز مشکوک الصحة است لذا حکم به بطلان میشود لعل حدث بعد از وضوی دوم بوده است

سید فرموده که نماز صحیح است لقاعدة الفراغ حتی بر مبنای کسانی که میگفتند صورت عمل باید محفوظ نباشد لذا اقای خویی اینجا تعلیقه نزده است .در حق این شخص صورت عمل محفوظ نیست احتمال می دهد حدث قبل از وضوی دوم بوده است .

بعضی از معلقین (بروجردی)فرموده اند نماز بر مبنای علامه محکوم به بطلان است چون یقین دارد نماز را مع الحدث خوانده است یا حدث بعد از وضوی دوم بوده که نماز باطل است یا قبل از وضوی دوم بوده که وضوی دوم تجدیدی است و رافع حدث نیست.

و لکن در اینجا فرض نکرده است که وضوی دوم تجدیدی است چون احتمال می رود که ملتفت به حدث شده بعد از وضوی اول و بعد از آن وضوی دوم را گرفته .

*(مسألة41)*

**إذا توضأ وضوءين و صلى بعد كل واحد صلاة ثمَّ علم حدوث حدث بعد أحدهما**فرق این مسئله با قبلی در این است که در اینجا دو نماز خوانده است.

**يجب الوضوء للصلوات الآتية** چون یقین دارد که وضوی سابق نقض شده یا به واسطه حدث بعد از وضوی اول یا به واسطه حدث بعد از وضوی دوم.

**و إعادة الصلاتين السابقتين إن كانا مختلفتين في العدد** قاعده فراغ جاری نمی شود چون جریان قاعدة فراغ در نماز أول تعارض می کند با جریان قاعده فراغ در نماز دوم .در اطراف علم اجمالی قاعده فراغ در هر طرفی معارض است با قاعده فراغ در طرف دیگر لذا نوبة به قاعدة اشتغال می رسد و باید احتیاط کرد که کیفیة احتیاط مختلف است که در ادامه بیان خواهد شد . مشهور هم قائل به احتیاط شده اند

در مقابل مشهور آقای خویی فرموده که نماز اول صحیح است و نماز دوم اعاده دارد نماز اول صحیح است لاستصحاب الطهارة ، شک دارد وضوی اول منتقض شده اگر حدث بعد وضوی اول باشد یا وضوی اول منتقض نشده اگر حدث بعد از وضوی دوم باشد پس شک دارد به بقاء طهارة در زمان نماز استصحاب می گوید که طهارة باقی است اینجا از مواردی است که بعد از نماز استصحاب می کنیم قبل از نماز را واما نماز دوم قاعده ای ندارد چون قاعدة فراغ آن با قاعده فراغ در وضوی اول تعارض کرد لذا قاعده اشتغال جاری می شود .

لا یقال که این استصحاب معارض دارد کما این که استصحاب طهارة در نماز دوم هم معارض دارد در نماز دوم یک استصحاب حدث و یک استصحاب طهارة دارد لذا دو استصحاب با هم تعارض می کنند . ولی قبل از نماز اول فقط استصحاب طهارة وجود دارد .

اشکال این است که استصحاب طهارة نماز اول هم طرف معارضه است چون استصحاب طهارة نماز دوم کما یعارض با استصحاب حدث خودش ، معارضه می کند با استصحاب طهارة نماز اول چون باز علم به مخالفة احدهما دارد یا نماز اول طهارة نداشته یا نماز دوم . پس استصحاب طهارة نماز دوم با استصحاب طهارة نماز اول و استصحاب حدث نماز دوم معارض است و قاعده اشتغال می گوید که هر دو نماز را اعاده کن .

ایشان مثال زده که ربما یک اصل طرف معارضه دو اصل است علم اجمالی داریم که یا ظرف سمت راست نجس است یا ظرف سمت چپ و باز علم اجمالی داریم که ظرف سمت راست نجس است یا ظرف روبرو قاعده طهارة در ظرف سمت راست تعارض می کند هم با قاعده طهارة ظرف سمت چپ و هم با قاعده طهارة ظرف روبرو .

بنا بر مبنای آخوند و سید که از باب قصور مقتضی است استصحاب طهارة در نماز دوم و استصحاب حدث در نماز دوم قصور مقتضی دارند و جاری نمیشوند ولی استصحاب طهارة در نماز اول جاری میشود.ولکن شما تعارضی هستید و می گویید که موضوع دارد و ما سه موضوع برای استصحاب دارید که با هم تعارض می کنند.

ولکن ایشان جواب داده بعد از یک مقدمه :

ملاک درتعارض امارات علم به کذب بأحدهما می باشد اما در اصول عملیه با این که یقین دارید که یکی کذب است ولی سبب تعارض نمیشود مثل جریان استصحاب نجاسة در دو انائی که حالة سابقه نجاسة دارند و علم داریم که یکی طاهر شده است . ملاک تعارض اصول و منشاء تعارض در اصول عملیه دو چیز است **یکی** تناقض در تعبد مثل استصحاب حدث و استصحاب طهارة در چیز که زمانی پاک بوده و زمانی نجس بوده ، اینکه بگوییم هم پاک است و هم نجس تناقض در تعبد است چون تعبد به متناقضین قبیح است قطعاً یکی از اینها نباید جاری شود و چون ترجیح بلامرجح قبیح است پس هیچ کدام جاری نمیشود.

**دیگر** إذن در مخالفة عملیه قطعیه است مثل این که دو ظرف است که یکی نجس شده اگر بخواهد بگوید که هر دو پاک است تناقض در تعبد لازم نمی آید ولی إذن داده در مخالفة نجس فی البین و چون إذن در مخالفة عملیه قطعیه قبیح است پس هر دو اصل جاری نمی شود و یکی دون دیگری جاری نمیشود بخاطر ترجیح بلامرجح .

05/ 10/ 91(359)

این دو ملاک با هم فرق می کند ملاک تعبد به متناقضین که سبب تعارض است مثل قرینه متصله است که مانع از ظهور است ولی ملاک در اذن در مخالفة عملیه مثل قرینه منفصله مانع از حجیة است . این که تعبد به متناقضین جایز نیست از واضحات است ولی این که نمی تواند اذن در مخالفة عملیه بدهد معلوم نیست.چون عدم امکان تعبد به متناقضین در ذهن عرف روشن است مثل قرینه متصله میشود به لا تنقض الیقین بالشک لذا لا تنقض تعاقب حالتین را از اول نمی گیرد کما این که تعبد به متناقضین را نمی گیرد .بخلاف لا تنقض نسبت به استصحاب طهارة در نماز اول که تناقض در تعبد لازم نمی آید .

خلاصه جواب این است که استصحاب طهارة در نماز دوم جاری نمیشود چون مقتضی ندارد لذا با استصحاب طهارة در نماز اول تعارض نمی کند .

اولاً این فرمایش ایشان در همه جا درست نیست در بعضی از جاها برای استصحاب طهارة در نماز اول اصل معارض به ملاک دوم داریم معارض استصحاب طهارة در نماز اول خصوص معارض در نماز دوم نیست ربما استصحاب در نماز اول معارض دیگری دارد به ملاک دوم .

**مورد اول :** اینکه دو نماز که خوانده یکی قضائی بوده و یکی ادائی بوده بعد از غروب علم پیدا کرد که حدثی از او سر زده است اینجا یک قاعده ای داریم در نمازدوم که قاعده حیلوله است .

اگر انسان بعد از مضی وقت شک کرد نماز خوانده یا نه ؟ بگوید که نماز خوانده ام **إن الوقت حائل** .

بعد از خروج وقت و پیدا شدن علم ، استصحاب طهارة در نماز اول می گوید که نماز اول صحیح است و قاعده حیلوله در نماز دوم می گوید که اعاده نماز دوم لازم نیست از جریان این دو اصل لازم می آید اذن در مخالفة عملیه پس برای استصحاب طهارة در نماز اول یک معارض پیدا شد منتهی در یک فرع .

مگر کسی بگوید نسبت به نماز عصر قاعده حیلوله جاری نمی شود چون مورد قاعده شک در اصل وجود است و شک در صحة را شامل نمی شود. ولکن بعید است که این قاعده مختص به شک در اصل وجود باشد .

**مورد دوم :** کسی دو نماز ادائی (ظهر و عصر)خوانده بعد از نماز عصر و قبل از حدث علم به انتقاض احد الوضوئین پیدا کرد استصحاب طهارة برای نماز اول می گوید که نماز اول اعاده نمی خواهد شک دارد که می تواند مس قران کند یا نه برائة جاری می شود این برائة از حرمة مس با استصحاب طهارة در نماز اول تعارض می کند چون یقین دارد یک تکلیفی دارد یا وضوی اول باطل بوده که اعاده نماز اول واجب است یا وضوی دوم باطل است که مس حرام است .

اما نسبت به اصل مطلب : این که ایشان فرموده لا تنقض تعبد به متناقضین را از اول نمی گیرد با فرمایشات سابق نمی سازد که فرمود در مجهولی التاریخ لا تنقض جاری میشود ولی به خاطر تعارض تساقط می کنند .

اصل مطلب این است که قصور مقتضی نیست این که ایشان ادعی فرموده که بین الملاکین فرق است درست نیست در همان تعبد به متناقضین هم مانع از ظهور نیست این که لا تنقض الیقین بالشک مگر جایی که تعبد به متناقضین باشد فهم عرفی نیست بلکه فهم عرفی اطلاق لا تنقض است .

وقتی که استصحابها تعارض کردند علم اجمالی زنده میشود علم اجمالی دارم یا نماز اول اعاده دارد یا نماز دوم مقتضای علم اجمالی احتیاط است .

این که چگونه احتیاط کنیم بحث دارد و سید وارد کیفیة احتیاط شده است.

**و إلا يكفي صلاة واحدة بقصد ما في الذمة جهرا إذا كانتا جهريتين و إخفاتا إذا كانتا إخفاتيتين و مخيرا بين الجهر و الإخفات إذا كانتا مختلفتين و الأحوط في هذه الصورة إعادة كليهما**عده ای از علماء قائل به تکرار هستند در صورتی که اختلاف در عدد یا در جهر و اخفات باشد ولی اگر اختلاف ندارند یک نماز ما فی الذمه کافی است و بعضی گفته اند که در صورتی که از نظر عدد متفقند ولی در جهر و اخفات مختلفند تکرار لازم نیست اما در صورت اختلاف در عدد تکرار لازم است.

ربما یقال که مقتضای قاعده اولیه تکرار است مقتضای علم اجمالی به متباینین جمع بین متباینین است .

در ذهن ما این است که مقتضای قاعده اولیه هم تکرار نیست چون موضوع ادله جهر و اخفات اطلاق ندارد بلکه جایی را بیان می کند که نماز مشخص است و اما مواردی که نماز واجب معلوم نیست ایا ظهر است فإخفات یا عشاء است فجهر را نمی گیرد حضرت در روایة فرمود اگر متعمداً اجهر فی الموضع الإخفات نمازش باطل است از اول مقتضی قاصر است ادله شامل نمیشود و نوبة به اصالة البرائة جاری می شود یک نمازی واجب است شک دارم نماز را باید جهر بخوانم اگر جهریه باشد یا اخفات بخوانم اگر اخفاتیة باشد رفع ما لایعلمون می گوید جهر و اخفات واجب نیست در نتیجه مخیر هستیم .

سلمنا که مقتضای اصل اولی تکرار است و روایات اطلاق دارد ولکن جواب داده اند که روایة الوسائل 8: 275/ أبواب قضاء الصلوات ب 11 ح 1. رواها الشيخ بسندين: أحدهما بسنده عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء عن علي ابن أسباط عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبد اللَّه( عليه السلام) قال:« من نسي من صلاة يومه واحدة و لم يدر أي صلاة هي صلّى ركعتين و ثلاثاً و أربعاً» پس معلوم میشود که یک نماز کافی است مخیراً بین الجهر و الإخفات .

شیخ طوسی فرموده که از مورد روایة نمی توان تجاوز است چون مورد روایة نسیان است ولی ما نحن فیه خطاء است .

ولکن در ذهن ما این است که ذهن عرفی خصوصیة نمی فهمد و همین ارتکاز هم در مرسله برقی امده است و حضرت تشریح کرده اند که اگر صبح بوده که دو رکعة خوانده ای و اگر مغرب بوده که سه رکعت خوانده ای و اگر ظهر و عصر و عشاء بوده که چهار رکعتی خوانده ای و اشاره به جهر و اخفات نشده لذا مؤید ما است.

06/ 10/ 91(360)

وسائل الشيعة ج‏6 86 26 باب وجوب الإعادة على من ترك الجهر..

7412 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ جَهَرَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِجْهَارُ فِيهِ وَ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاءُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ نَقَضَ صَلَاتَهُ وَ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً أَوْ لَا يَدْرِي فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُه‏متعمداً این شخص که یک نماز می خواند را نمی گیرد .

در تنقیح فرموده که ذیل روایة که فرمود او لایدری این مورد را نمی گیرد و در محل کلام هم لایدری است و اعاده ندارد .

ولکن در ذهن ما این است که لایدری جایی است که جاهل به حکم است نه این که حکم را می داند و موضوع را نمی داند .

و اگر کسی بگوید که اصل اولی وجوب احتیاط است جواب می دهیم که اصل ثانوی داریم که روایة سابق است عن أبي عبد اللَّه( عليه السلام) قال:من نسي من صلاة يومه واحدة و لم يدر أي صلاة هي صلّى ركعتين و ثلاثاً و أربعاً.

این روایة را شیخ طوسی و تنقیح گفته اند که ای روایة فرض نسیان را بیان می کند و محل بحث را نمی گیرد

در تنقیح گفته لعل دو نماز که خوانده است در وقت است ولکن این مثال مشکل دارد چون اگر دو نماز در وقت ظهر و عصر باشد که مشکل جهر و اخفات ندارد و کذلک مغرب و عشاء لذا باید یکی از دو نماز ادائی و دیگری قضائی باشد .

بهتر این بود که بفرمایند این روایة اخص از مدعی است .

09/ 10/ 91(361)

*(مسألة42)*

**إذا صلى بعد كل من الوضوءين نافلة ثمَّ علم حدوث حدث بعد أحدهمافالحال على منوال الواجبين لكن هنا يستحب الإعادة إذ الفرض كونهما نافلة** چون علم دارد که یکی از نافله ها باطل است و مراد سید از نافله ، نافله ای است که مبتدئه نباشد تا قابل تدارک باشد .

**و أما إذا كان في الصورة المفروضة إحدى الصلاتين واجبة و الأخرى نافلة فيمكن أن يقال بجريان قاعدة الفراغ في الواجبة و عدم معارضتها بجريانها في النافلة أيضا لأنه لا يلزم من إجرائها فيهما طرح تكليف منجز** سید ابتداءً با یمکن می فرماید نماز واجب صحیح است بخاطر قاعده فراغ و نماز مستحب هم قاعده فراغ ندارد چون نماز مستحب الزام آور نیست و در ادامه فرموده که بخاطر علم اجمالی باید نماز واجب را اعاده کند **إلا أن الأقوى عدم جريانها للعلم الإجمالي فيجب إعادة الواجبة و يستحب إعادة النافلة.**

بحث در این است که در مستحبات قاعده فراغ مجری دارد یا نه ؟

ممکن است کسی بگوید که مستحب که الزام آور نیست قاعده فراغ در آن جاری نمیشود بله اگر امر مستحبی به امر الزامی برگشت کرد در آنجا قاعده فراغ مجال دارد مثل این که قبل از وقت وضوی مستحبی گرفته و بعد از وقت می خواهد با آن نماز واجب بخواند .

ما نتوانستیم از کلام سید بفهمیم که قاعده فراغ را در مستحبات جاری بداند کما این که اقای حکیم از **الا ان الاقوی** در عبارت سید این طور فهمیده که سید قاعده فراغ را مستحبات جاری می داند لذا با قاعده فراغ در فریضه تعارض می کند [[13]](#footnote-13).

سید وجوب اعاده را مستند به علم اجمالی میداند نه مستند به تعارض دو قاعده فراغ که سید حکیم فهمیده است .

اما اصل این که قاعده فراغ در مستحبات جاری می شود یا نه ؟ لا یبعد که این قاعده در مستحبات هم جاری میشود و قاعده فراغ در مستحبات طرف تعارض با قاعده فراغ در واجبات قرار می گیرد .

اما این که قاعده فراغ در مستحبات جاری میشود بخاطر اطلاق روایات قاعده فراغ که اقتضاء می کند فرقی بین واجبات و مستحبات نباشد خصوصاً که در بعضی روایات فرموده اگر در اقامه هستی و شک کردی که اذان را اورده ای یا نه فامض[[14]](#footnote-14) و اذان هم از مستحبات است.

و اما در جایی که تمام اطراف علم اجمالی مستحبات هستند یا بعضی اطراف مستحب هستند قاعده فراغ طرف تعارض قرار می گیرد یا نه ؟

ربما یقال که در مستحبات یا یک مستحب و یک واجب تعارض قاعده فراغ نیست چون در مستحبات تکلیف الزامی نیست و از جریان دو قاعده اذن در مخالفة تکلیف الزامی لازم نمی آید هم در فرع اول و هم در فرع دوم .

ولکن در ذهن ما این است که فرقی نمی کند همان طور اذن در مخالفة قطعی الزامی قبیح است اذن در مخالفة تکلیف غیر الزامی هم قبیح است چون در مستحب هم فرض این است که یک نماز باطل است و امر استحابی وجود دارد و با وجود امر استحابی شارع بگوید که لازم نیست که اتیان کنی در حقیقة هم بگوید که اتیان کن و هم بگوید که اتیان نکن تناقض است .

اذن در مخالفة تکلیف معلوم فی البین به نحو قطع ولو فی المستحبات صدورش از شارع مقدس قبیح است و فرقی نمی کند الزامیات باشد یا غیر الزامیات .

اگر منکر شدیم قاعده فراغ را در مستحبات و واجبات بین این دو فرع تفصیل می دهیم یا اگر قبول کردیم که قاعده فراغ در مستحبات جاری است و تعارض ندارند در هر دو فرع می گوییم که اعاده لازم نیست .

و اما اگر گفتیم که قاعده فراغ در مستحبات جاری است و مثل واجبات با هم تعارض می کنند باید حرف سید را گفت در فرع اول دو قاعده تعارض و تساقط می کنند علم اجمالی می گوید که یکی باطل است نسبت به دیگری باید اتیان کرد گاهی به دو عمل و گاهی به یک عمل و راجع به فرع دوم قاعده فراغ ها تعارض و تساقط کردند علم اجمالی می گوید که یا نافله صبح باطل بوده یا فریضه که باید از این علم اجمالی فراغ پیدا کرد به این که احتیاط کرد و یک نماز خواند .

دلیل این که باید یک نماز بخواند دو فرض پیدا می کند

تارة در وقت است که باید فریضه را اتیان کند چون یک نماز فریضه خوانده شک دارد که صحیح بوده یا نه و مؤمن ندارد چون قاعده فراغ تساقط کرد می ماند اشتغال یقینی یستدعی فراغ الیقینی .

تارة در خارج وقت است که قضاء نماز صبح واجب نیست چون قضاء به امر جدید است شک دارم که وقتی که وقت خارج شد ایا طلب الزامی نسبة به نماز صبح به عهده من امد یا نه برائة می گوید که نیامد و این برائة معارض ندارد معارض می تواند برائة از قضاء نماز نافله باشد که این برائة در نماز نافله جاری نمیشود .

اقای حکیم فرموده لازمه این مطالبی که در قاعده فراغ گفتید این است که در علم اجمالی که یک طرف مستحب و یک طرف واجب است احتیاط لازم باشد[[15]](#footnote-15) که در تنقیح مفصل جواب داده است و گفته که احتیاط لازم نیست [[16]](#footnote-16).

حکیم گفته که فرق است که بین این که علم به اصل طلب و شک داری طلب وجوبی است یا الزامی اینجا علم اجمالی منجز نیست طلب مردد بین وجوب و استحباب برائة از وجوب جاری میشود اصل طلب اقل و وجوبش اکثر در دوران بین اقل و اکثر برائة از اکثر جاری می شود .بخلاف مثل محل کلام که متباینین است نافله مستحب قضاء به عهده است یا فریضه وجوبش به عهده است وجوب و استحباب متباینین است نه اقل و اکثر اینجا علم اجمالی منجز است و جاری برائة شرعی نیست چون اقل و اکثر نیست و جای برائة عقلی نیست چون اینجا بیان داریم که علم اجمالی است .لذا اشتغال جاری است چطور دریک واجب و یک مستحب قاعده فراغ جاری نشد هکذا در جایی که طرف علم اجمالی ما یک واجب و یک مستحب باشد که ربطی به هم نداشته باشد مثل شک در خارج از وقت که بیان شد .

به تعبیر دیگر همان طوری که در موارد شک در امتثال واجب و مستحب احتیاط لازم است در موارد اشتغال به واجب و مستحب هم احتیاط لازم است .

و لکن در ذهن ما (کما فی التنقیح)این است که فرمایش مستمسک درست نیست این فرموده که لا فرق بین المقام الإمتثال و الإشتغال می گوییم که فرق می کند چون در در مقام امتثال شک در فراغ است کلما کان الشک فی الفراغ فالمرجع قاعده الإشتغال (شک در وقت )بخلاف شک در اشتغال (شک در خارج وقت )که شک در اشتغال است و شک در اشتغال هم مجرای برائة شرعی است و هم برائة عقلی است برائة شرعی جاری می شود چون وجوب ثقل دارد و مجرای برائة و استحباب نافله برائة ندارد چون مستحب ثقل ندارد واما برائة عقلی را فرموده که جاری نمیشود چون بیان داریم و لکن اینجا بیان نداریم بله برای اصل مطلوبیة احدهما بیان داریم ولی نسبة به خصوص وجوب بیان نداریم هر چند خصوص استحباب هم بیان نداریم ولی استحباب مجرای قبح بلابیان نیست چون استحباب عقاب ندارد .به عبارتی آنچه که بیان داریم اصل مطلوبیة احدهما است که به آن کاری نداریم و آنچه که به کار می آید خصوص وجوب القضاء است که بیان ندارد وقتی که بیان نداشت قبیح است عقاب بلابیان لذا نسبة به خارج وقت قضاء واجب نیست در داخل وقت اذا علم تجب الإعادة الفریضه . بله اصل مطلوبیة هست و استحباب قضاء کند دو رکعت را .

10/ 10/ 91(362)

**بقی کلمتان :**

این که اقای خویی در تنقیح بحث کرد[[17]](#footnote-17) که قاعده فراغها تعارض می کنند و تساقط میکند بر مبنای دیگران است و به عبارتی با قطع نظر از بحث سابق است که استصحاب طهارة جاری میشد و نماز اول را تصحیح می کرد و الا ایشان در اینجا هم قائل است که نماز اول صحیح است و نماز دوم اگر مستحب است اعادة استحباب دارد و اگر واجب است واجب است اعادة .

در مستمسک فرموده بود در موارد علم اجمالی به وجوب شیء او استحباب شیء اخر مجرای احتیاط است و علم اجمالی منجز است و مثالش محل کلام است بعد از خروج وقت الان علم دارد یا واجب است قضاء الفریضه یا مستحب است قضاء النافله و لکن بیان کردیم که برائة از وجوب جاری می شود بلامعارض و دراستحباب برائة جاری نمیشود .

دفاعاً عن السیدالحکیم میگوییم که ایشان به رفع ما لا یعلمون تمسک نکرده است بلکه به قاعده حل تمسک کرده است گفته که قاعده حل دریکی معارض است با قاعده حل در دیگری .آقاضیاء فرموده درست است که رفع ما لا یعلمون اطلاق ندارد موادر مستحب را نمی گیرد چون ثقل ندارد ولی قاعده حل اطلاق دارد در قاعده حل رفع و عن امتی وجود ندارد لذا ثقل نمی خواهد . مرحوم حکیم فرموده که دو قاعده حل با هم تعارض و تساقط می کنند .

ولکن در ذهن ما این است که قاعده حل هم سوق و سیاقش مثل رفع ما لایعلمون برای تسهیل است مضافاً که بحث است کل شیء لک حلال آیا شبهات وجوبیة را می گیرد یا نه که آخوند با عدم قول بفصل درست می کرد .

بر فرض که دو قاعده حل با هم تعارض کنند و تساقط کنند نوبة می رسد به قبح عقاب بلابیان و این قبح عقاب در مستحبات جاری نمیشود چون در مستحبات عقابی نیست .

اینجا یکی از مواردی است که برائة عقلی جاری است با این که در جای خودش بیان شده که اصل شرعی مقدم بر اصل عقلی است اما در موردی که برائة شرعی بالمعارضة ساقط شود نوبة می رسد به برائة عقلی است .

در اطراف علم اجمالی که می گوییم منجز است منشاء تعارض اصول است که نائینی قائل است یا اصلاً علم اجمالی مانع است از جریان اصل است حتی در یک طرف حتی اگر معارض هم نداشته باشد که آخوند قائل است .

جواب حکیم بر این مبنی است که بگوییم علم اجمالی بیان نیست چون معلوم بالإجمال ما الزام نیست مردد است یا واجب یا مستحب اذن در مخالفة در بعضی از اطراف مانعی ندارد .

(مسألة43)

**إذا كان متوضئا و حدث منه بعده صلاة و حدث‏و لا يعلم أيهما المقدم و أن المقدم هي الصلاة حتى تكون صحيحة أو الحدث حتى تكون باطلة الأقوى صحة الصلاة لقاعدة الفراغ** در سابق گفتیم که دو حالة داریم یکی تعاقب حالتین که در مسأله سابق گذشت و تعاقب حادثین که در این مسأله به آن می پردازیم .

شخصی قبل از ظهر وضوء گرفته است اذان که گفته شد دو امر از او حادث شده یک نماز و یک حدث شک دارد در تقدم و تأخر اگراول نماز خوانده و بعد حدث سر زده است نماز صحیح است و اگر حدث اول بوده نماز باطل است سید فرموده : وقتی که شک در تقدم و تأخر باشد شک در صحة نماز دارد که شک بعد از فراغ است فامض کما هو ، نماز صحیح است .

**خصوصا إذا كان تاريخ الصلاة معلوما لجريان استصحاب‏بقاء الطهارة أيضا إلى ما بعد الصلاة** اگر زمان نماز معلوم است صحة نماز واضح تر است چون استصحاب طهارة دارد استصحاب طهارة می گوید که طهارة قبل از ظهری ادامه دارد .

بخلاف این که نماز مجهول التاریخ و حدث معلوم التاریخ باشد که استصحاب طهارة جاری نمیشود بخلاف انجایی که هر دو مجهول التاریخ باشد که استصحاب طهارة جاری نمی شود بخاطر شبه انفصال مشکوک از متیقن .مثلاً حدث ساعت 1 بوده است ولی نماز را نمی داند که 12:30 بوده یا 1:30 که نمی توان استصحاب طهارة کرد تا آخر نماز چون مشکوک ما مردد است قبل از حدث بوده که طهارة باقی باشد یا بعد از حدث بوده که احتمال انتقاض می رود .

در اینجا سه حرف است :

یکی این که قاعده فراغ مطلقاً جاری نیست اما اقای خویی که فرموده صورت عمل باید محفوظ نباشد تفصیل می دهد که نماز در حالة غفلة محض از طهارة بوده که در این صورت یقین به صورت عمل داشته وجای قاعده فراغ نیست و اگر صورت نماز محفوظ نباشد مثل اینکه احتمال التفات به طهارة بدهد که قاعده فراغ جاری میشود .

در تنقیح فرموده تمسک سید به استصحاب در فرض علم به تاریخ نماز نادرست است چون با وجود قاعده فراغ نوبة به استصحاب نمی رسد ولکن سید ظاهراً از کسانی است که می گوید در متوافقین قاعده فراغ حکومة بر استصحاب ندارد و هر دو جاری میشود .

مهم این است که مرحوم سید استصحاب کرده طهارة را آیا این استصحاب طهارة معارض دارد یا نه ؟

گفته اند این استصحاب معارض دارد و آن معارض استصحاب عدم نماز تا زمان حدث است . از طرفی استصحاب طهارة می گوید که طهارة تا آخر نماز بوده است پس نماز صحیح است از طرفی استصحاب عدم نماز تا زمان حدث می گوید نماز با طهارة حاصل نشده .

27/ 10/ 91(363)

مشکلی که این فرع دارد علی بعض المبانی است بر مبنای سید این فرع مشکلی ندارد و قاعده فراغ می گوید که نماز صحیح است چه استصحاب باشد چه نباشد و اما بر مبنای تنقیح که اذکریت را شرط می داند در بعضی از فروض این فرع سید مبتلی به اشکال است تارة احتمال التفات می دهد که قاعده فراغ جاری میشود و اما اگر یقین دارد وقتی وارد نمازشد یقین به غفلة دارد وصورت عمل محفوظ است بر این مبنی قاعده فراغ در بعضی صور جاری نمیشود و باید سراغ استصحاب رفت .

در تنقیح وارد این مسئله شده که آیا استصحاب طهارة مجال دارد یا نه ؟

ادعی فرموده که استصحاب طهارة در این فرع مرجع ما است و به حکم این استصحاب می گوییم این نماز صحیح است لذا اقای خویی موافق متن شده لقاعده الفراغ فی الصور و استصحاب الطهارة فی صور آخر .

بیان این که استصحاب مجال دارد

این شخص نماز خوانده و حالة سابقه طهارة بوده است که استصحاب طهارة تا آخر صلاة می گوید که این طهارة الی الآخر الصلاة ادامه داشته است و استصحاب حدث ارکانش تمام نیست چون یقین به حدث نداریم .

این استصحاب یک اشکالی دارد که در کثیری از حادثین وجود دارد که این استصحاب یک استصحاب معارض دارد شک داریم که نماز را تا اخر زمان طهارة خوانده ایم یا نه این مشکوک یک متیقنی دارد که عدم صلاة قبل ذلک است .

بعضی جواب داده اند از این معارضه که :استصحاب عدم صلاة تا زمان حدث اصل مثبت است و ثابت نمی کند که نماز در زمان حدث بوده است ولکن این جواب درست نیست چون استصحاب خود متعلق را نفی می کند و می گوید که متعلق تکلیف (نماز در حال طهارة)از شما صادر نشده است .

مرحوم حکیم فرموده که استصحاب عدم نماز تا پایان طهارة جاری نیست چون شک ما در امتداد طهارة است نه در امتداد عدم نماز استصحاب قوامش به شک در بقاء و امتداد است و آنچه که شک در امتدادش داریم طهارة است و استصحاب در ان تمام است ولی عدم نماز تا زمان حدث را شک نداریم چرا که عدم نماز که امتدادی نیست .

ولکن می گوییم که شک در امتداد عدم نماز هم داریم تا زمان حدث و امر عدمی امتداد پیدا کرده است .

تنقیح جواب داده که : در مرکبات انچه که متعلق تکلیف است اجزاء این مرکب است به نحوی که در خارج تقارن وجودی پیدا کند در مقابل مقیدات که علاوه از وجود عنوان دیگری هم مأخوذ است مثلاً در باب زکاة سمک ایا موضوع اخراج سمک حیاً یا اخراجه عن الماء و کان حیاً به نحو تقیید است یا ترکیب ؟

اگر موضوع زکاة سمک اخراجه حیاً باشد در صورت شک استصحاب حیاة جاری نیست چون نمی تواند ثابت کند کان اخراجه فی حال الحیاة ولی اگر گفتید که و کان حیاً (تقارن وجودی)اخراج بالوجدان و استصحاب می گوید و کان حیاً فهذا زکی .

در مواردی که چند چیز در موضوع دخیل است دو نحو است تارة تقارن وجودی دخیل است و أخری قید زائد هم دخیل است

آنچه که موضوع صحة جماعة است مأمور به رکوع امام برسد ایا موضوع این که مأموم رکع و رکع الإمام (تقارن وجودی) یا موضوع مأموم رکع و الإمام راکع (تقیّد)در قسم اول در صورت شک رکوع بالجدان است شک داریم که زمان رکوع امام در رکوع بود یا نه ؟ استصحاب می گوید ورکع الإمام و اما در قسم دوم که قید است استصحاب رکوع امام ثابت نمی کند والامام راکع .

به عبارتی هر جا جزئی که أخذ شده در موضوع یا متعلق اگر به نحو تقارن در وجود بود استصحاب در جزء مشکوک جاری میشود و اثر بار میشود و اما اگر قیدی دخیل در موضوع شد استصحاب آن جزء جاری نمی شود .

امر در این دو قسم از نظر استصحاب بالعکس است در تقارن وجودی استصحاب جزء جاری میشود استصحاب عدم کل جاری نمی شود چون کل اثر ندارد نمی توان گفت که استصحاب می کنم عدم اخراج حیاً چون اخراج حیاً اثر ندارد اثر برای این است که اخراج باشد و حیاة باشد فقط استصحاب حیاة جاری میشود و اگر موضوع اخراجه حیاً شد استصحاب حیاة جاری نمیشود چون اثر ندارد ولی عدم اخراجه حیاً جاری میشود .

مقام از قسم معیة در وجود است و قید زائد در موضوع أخذ نشده است این که گفته اند واجب است نماز مع الطهارة یعنی نماز باشد و طهارة هم باشد (تقارن وجودی)نماز بالوجدان است طهارة هم بالإستصحاب پس نماز صحیح است .اما استصحاب عدم نماز در حال طهارة جاری نمیشود چون نماز مع الطهارة (مقید) اثر ندارد وقتی اثر ندارد استصحاب عدم نماز مع الطهارة مجال ندارد .

حاصل الکلام : در هر سه فرض استصحاب طهارة جاری است الی آخر الصلاة و لا یعارضه استصحاب عدم الصلاة فی الطهارة چون تقارن وجودی است و در جای تقارن وجودی کفایة می کند استصحاب فقط در جزء اثر دارد .

ولکن این که فرموده در باب نماز باید نماز باشد و طهارة (تقارن وجودی) بلاقید زائد خلاف شرطیة طهارة است لاصلاة الا بطهور ظاهرش این است که طهارة شرط است و قید آنچه که واجب شده نماز مع الطهارة است مقیداً وقتی که نماز مقید به طهارة واجب شد مثل قسم ثانی میشود که استصحاب در نفی مقید جاری میشود نه اثبات قید .

جواب چهارم که در ذهن ما است این است که مقام ، مقام تقید است منتهی میگوییم استصحاب قید برای اثبات مقید کافی است .نفس صحیحه زراره فرمود کنت علی یقین من وضوئک و حضرت فرمود که بگو وضوء دارم پس نماز هم صحیح است این استصحاب کنیم عدم صلاة تا وقتی طهارة باقی بوده خلاف نص صحیحه زرارة است .

30/ 10/ 91(364)

در این فرع مشکله تعارض استصحاب طهارة الی الصلاة با استصحاب عدم صلاة الی آخر الطهارة اگر کسی در حادثین قائل شد که در معلوم التاریخ جای استصحاب عدم نیست و در مجهول التاریخ هم جای استصحاب نیست بخاطر عدم احراز اتصال مجالی برای استصحاب عدم صلاة الی آخرالطهارة نیست چون یا صلاة معلوم التاریخ است و استصحاب را جاری نمی دانیم که استصحاب عدم معنی ندارد و اگر صلاة مجهول التاریخ است حدث معلوم التاریخ باشد یا مجهول التاریخ باشد که استصحاب عدم جا ندارد چون مشکوک مردد است که دریک زمان اتصال هست و در یک زمان اتصال نیست

اگر کسی گفت که استصحاب در مثبتات جاری نیست می گوید استصحاب عدم صلاة الی الطهارة چون شغل ذمه می آورد جاری نیست .

(مسأله*44*)

**إذا تيقن بعد الفراغ من الوضوء أنه ترك جزء منه‏و لا يدري أنه الجزء الوجوبي أو الجزء الاستحبابي فالظاهر الحكم بصحة وضوئه لقاعدة الفراغ** قاعده فراغ نسبت به شیء واجب جاری میشود **و لا تعارض بجريانها في الجزء الاستحبابي لأنه لا أثر لها بالنسبة إليه** شرط قاعده فراغ این است که اثر داشته باشد

**و نظير ذلك ما إذا توضأ وضوءا لقراءة القرآن و توضأ في وقت آخر وضوءا للصلاة الواجبة ثمَّ علم ببطلان أحد الوضوءين فإن مقتضى قاعدة الفراغ صحة الصلاة و لا تعارض بجريانها في القراءة أيضا لعدم أثر لها بالنسبة إليها**

در تنقیح فرموده این که سید قاعده فراغ را در صلاة جاری کرده ولی در وضوئین جاری نکرده نادرست است چون در قرائة جای قاعده فراغ نیست و در نماز هم قاعده فراغ مجال ندارد چون این شخص که در وارد نماز شده است اذکریة ندارد لذا باید قاعده فراغ ها را بر به وضوئین .

ولکن این حرف تنقیح نادرست است چون سید در قرائة هم گفت که قاعده فراغ جاری نمی داند کما این که شما گفتید و قاعده فراغ را بر مبنای خودش در صلاة جاری کرده است چرا که سید در صلاة اذکریة را شرط نمی داند .

تنقیح ادعی کرده که در صلاة اذکریة محقق نیست در حالی که باید تفصیل داد چون احتمال می رود که وقتی می خواسته وارد نماز شود تأمل کرده .

لذا در تنقیح فاعده فراغ را در وضوئین برده و قسم کرده تارة علم اجمالی که پیدا شده بعد از حدث است و تارة احداث حدثی نکرده است

در ذیل فرموده که فرقی نمی کند بین دو وضوء احداث حدث کرده باشد یا نکرده باشد ولی مرحوم حکیم فرموده فرض سید در جایی است که بین دو وضوء احداث حدث کرده باشد

و هر دو حرف درست است چون مرحوم حکیم فرض کرده همان طور که سید فرموده است و اقای خویی بر عکس بیان کرده است که اول توضوء لصلاة و بعد توضوء لقرائة القران .

صورت ثانیة این است که وضوی دوم را گرفته و هنوز از بین نرفته یقین پیدا کرده یا وضویی با ان نماز خوانده باطل است یا وضویی که برای قرائة قران گرفته باطل است فرموده قاعده فراغ در وضوی اول جاری نمی شود و باید نمازش را اعادة کند همان طور که مقتضای قاعده فراغ در وضوی اول این است که نمازش صحیح است کذلک مقتضای قاعده فراغ در وضوی دوم این که طهارة دارد لذا قاعده فراغ در وضوی اول با قاعده طهارة در وضوی دوم تعارض می کند و نمی شود هم نماز صحیح باشد و هم طهارة باقی باشد و در خود نماز هم بر مبنای ایشان قاعده فراغ جاری نمی شود پس نماز اگر وقتش خارج نشده باید اتیان کند و اگر وقت خارج شد و علم پیدا کرد شک در فوت است و برائة می گوید واجب نیست قضاء لذا در عبارة می فرماید و لم یخرج وقتها .

واما وضوء اعادة می خواهد یا نه ؟ باید تفصیل داد که اگر احداث حدث نکرده بین الوضوئین قطعاً وضوء باقی است و اما اگر احداث حدث کرده باید وضوء هم بگیرد چون این وضویی که گرفته مشکوک الصحة و الفساد است قاعده فراغ هم که جاری نشد لذا مجرای اشتغال است .و اما مواردی که مشروط به طهارة نیست مثل مس الکتاب همان طور که جایز نیست ورود به نماز کذلک نمی تواند مس کتاب کند چون وقتی که قاعده فراغ ساقط شد استصحاب می گوید این شخص محدث است ان حدثی که در بین احداث شده است حدثی بین الوضوئین احداث شد که یقیناً محدث است شک داریم که وضوی دوم صحیح است یا نه تا حدث مرتفع شده باشد یا صحیح نبوده که حدث مرتفع نشده باشد لا تنقض می گوید حدث بینهما باقی است .

02/ 11/ 91(365)

**اینکه مرحوم سید فرموده توضأ وضوءا لقراءة القرآن و توضأ في وقت آخر وضوءا للصلاة الواجبة ثمَّ علم ببطلان أحد الوضوءين محتمل است مراد سید از علم ببطلان ، بطلان اصل وضوء باشد و محتمل است که مراد سید بطلان به وسیله حدث باشد بناء بر احتمال اول که ظاهراً محشین هم همین را فهمیده اند کما فهمه الحکیم فرمایش سید قیدی لازم دارد که و بین وضوئین احداث کرده باشد چون اگر بین وضوئین احداث حدث نکرده است نماز صحیح است قطعاً و نیاز به قاعده فراغ ندارد چون اگر وضوی اول باطل بوده وضوی دوم صحیح است و صحت صلاته و اگر وضوی دوم باطل بوده وضوی اول صحیح بوده و صحت صلاته .ثانیاً مشکله ای هم دارد که فرموده لقاعده الفراغ فی الصلاة باید بفرماید لقاعده الفراغ فی الوضوء چون شک دارد وضویی که برای نماز آورده صحیح بوده یا باطل .**

اگر کسی گفت شاید مقصود سید از لقاعدة الفراغ یعنی لقاعدة الفراغ فی الوضوء جواب می دهیم که این خلاف ظاهر است ظاهر از کلام سید یعنی لقاعده الفراغ فی الصلاة لذا مقابلش را قاعده فراغ در قرائة آورده است نه در وضوی اول .و خوب بود که می گفت لقاعده الفراغ فی الوضوء و الصلاة و وضوی اصل سببی است و اولویت دارد بر قاعده فراغ در صلاة .

و اما بناء بر احتمال دوم لازم نیست فرض کنیم که بین الوضوئین حدث فرض کنیم مهم این است که شک داری شاید بعد از وضوی ثانی و قبل از نماز حدثی امده است ثانیاً جای قاعده فراغ در وضوء هم نیست چون شک فقط در صحة نماز است .بعید نیست که مقصود سید همین احتمال دوم باشد ولو ظاهر کلامش احتمال اول است .

در تنقیح فرض را عوض کرده و منشاء این تعویض هم کلام مستمسک است مرحوم حکیم بعد از این که قاعده فراغ را از کار انداخته مسئله را دو فرض کرده است توضوء للصلاة ثم توضوء للقرائة فرموده این که علم پیدا می کند به ببطلان احد الوضوئین یا بعد از احداث حدث است و یا قبل از احداث حدث است .

اما سید می فرمود توضوء لقرائة القران ثم توضوء للصلاة ثم علم ببطلان وفرقی نمی کند در وقت علم ببطلان محدث باشد یا نباشد قاعده فراغ در وضوی سابق در هر دو صورت بلا اثر است بخلاف فرض مستمسک و تنقیح که توضوء للصلاة ثم توضوء للقرائة اگر احداث حدث نکرده باشد قاعده فراغ در وضوی دوم قرائتی اثر دارد .

فرض اول تنقیح درست است قاعده فراغ در وضوء جاری میشود و حکم می کنیم که نماز صحیح است و لا یعارضها قاعده فراغ در وضوی دوم چون اثر ندارد برای قرائة اثر ندارد چون قابل تدارک نیست و برای استمرار هم اثر ندارد چون فرض کردیم که احداث حدث کرده .

اما در فرض دوم تنقیح که احداث حدث نشده فرموده قاعده فراغ در وضوی اول با قاعده فراغ در وضوی دوم تعارض می کنند و مجرای اشتغال است حرف ما این است که این فرض هم دو صورت دارد تارة بین وضوئین احداث حدثی کرده که در این صورت قاعده فراغ در وضوء جاری نیست و نوبة به قاعده اشتغال می رسد و أخری احداث حدث نکرده که در این صورت نوبة به قاعده اشتغال نمی رسد یا وضوی اول صحیح بوده که باقی است یا وضوی دوم صحیح بوده که باقی و نماز را هم که با قاعده فراغ درست کرد . و به عبارة أخری اگر بین الوضوئین احداث حدث نشده باشد قاعده فراغ در وضوی اول بلا معارض جاری است چون قاعده فراغ در وضوی دوم اثر ندارد بله اگر احداث حدث کرده باشد قاعده فراغ در وضوی دوم اثر دارد اگر وضوی دوم صحیح باشد فیجوز معه الصلاة و المس القرآن.

در فرض ثانی جایی که احداث حدث کرده باشد قاعده فراغ در وضوی اول تعارض می کند با قاعده فراغ در وضوی دوم و ایشان قاعده فراغ را در نماز جاری نمی داند لذا باید احتیاط کند و اما ما که می گوییم قاعده فراغ در نماز جاری است ایا می توان گفت بعد تعارض و تساقط قاعده های فراغ در وضوئین قاعده فراغ در نماز جاری شود . در علم اصول در باب اشتغال و بحث ملاقی گفته اند ایا همان طور که اصل سببی طرف تعارض می گیرد اصل مسببی هم طرف تعارض قرار میگیرد یا نه ؟ مثلاً یک ابی است که ملاقی ندارد و ابی است که ملاقی دارد علم اجمالی پیدا کردیم یا این اب نجس است یا ان آب و ملاقی ، بعضی گفته اند اصالة الطهارة در صاحب الملاقی با اصالة الطهارة در ملاقی تعارض می کنند و تساقط قاعده طهارة در ملاقی که اصل طولی و مسبی است بلامعارض جاری میشود و بعضی گفته اند که اصل در صاحب الملاقی همان طور که معارضه می کند با اصالة الطهارة در ملاقی معارضه می کنند با اصالة الطهار در ملاقی لذا باید از ملاقی هم اجتناب کرد .

اگر گفتیم که طرف تعارض قرار می گیرد در محل کلام باید گفت قاعده فراغ در وضوء بعلاوه قاعده فراغ فراغ در نماز یعارض قاعده فراغ در وضوی دیگر ، قاعده فراغ در وضوی لقرائة القران معارض دو قاعده فراغ است .

(مسألة *45*)

**إذا تيقن ترك جزء أو شرط من أجزاء أو شرائط الوضوءفإن لم تفت الموالاة رجع و تدارك و أتى بما بعده** لاطلاق آیه الشریفه و مقتضی صحیحة الزرارة

وسائل الشيعة ج‏1 469 42 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الوضوء ..

1243 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِذَا كُنْتَ قَاعِداً عَلَى وُضُوئِكَ فَلَمْ تَدْرِ أَ غَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ أَمْ لَا فَأَعِدْ عَلَيْهِمَا وَ عَلَى جَمِيعِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ أَنَّكَ لَمْ تَغْسِلْهُ وَ تَمْسَحْهُ مِمَّا سَمَّى اللَّهُ مَا دُمْتَ فِي حَالِ الْوُضُوءِ فَإِذَا قُمْتَ عَنِ الْوُضُوءِ وَ فَرَغْتَ مِنْهُ وَ قَدْ صِرْتَ فِي حَالٍ أُخْرَى فِي الصَّلَاةِ أَوْ فِي غَيْرِهَا فَشَكَكْتَ فِي بَعْضِ مَا سَمَّى اللَّهُ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْكَ فِيهِ وُضُوءَهُ لَا شَيْ‏ءَ عَلَيْكَ فِيهِ فَإِنْ شَكَكْتَ فِي مَسْحِ رَأْسِكَ فَأَصَبْتَ فِي لِحْيَتِكَ بَلَلًا فَامْسَحْ بِهَا عَلَيْهِ وَ عَلَى ظَهْرِ قَدَمَيْكَ فَإِنْ لَمْ تُصِبْ بَلَلًا فَلَا تَنْقُضِ الْوُضُوءَ بِالشَّكِّ وَ امْضِ فِي صَلَاتِكَ وَ إِنْ تَيَقَّنْتَ أَنَّكَ لَمْ تُتِمَّ وُضُوءَكَ فَأَعِدْ عَلَى مَا تَرَكْتَ يَقِيناً حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى الْوُضُوءِ الْحَدِيث‏

**و إما إن شك في ذلك فإما أن يكون بعد الفراغ أو في الأثناء فإن كان في الأثناء رجع و أتى به و بما بعده و إن كان الشك قبل مسح الرجل اليسرى في غسل الوجه مثلا أو في جزء منه**

**شک در اثناء وضوء**

بحث در این است که در باب وضوء اگر شک در اثناء بود آیا باید به آن شک اعتناء کند ؟

مشکله این است که شک در اثناء وضوء مثل شک در اثناء نماز و حج و.. است که قاعده تجاوز دارد پس چرا در باب وضوء گفته اند باید به شک اعتناء کند ؟

اجماع است در قاعده تجاوز در باب وضوء جاری نمیشود .

03/ 11/ 91(366)

مشکله این است که درصحیحه زراره آمده اگرشک کردی درا ثناء وضوء تا زمانی که از وضوء پا نشدی باید برگردی که این حکم ، الغاء قاعده تجاوز در باب وضوء است عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِذَا كُنْتَ قَاعِداً عَلَى وُضُوئِكَ فَلَمْ تَدْرِ أَ غَسَلْتَ ذِرَاعَيْكَ أَمْ لَا فَأَعِدْ عَلَيْهِمَا وَ عَلَى جَمِيعِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ أَنَّكَ لَمْ تَغْسِلْهُ وَ تَمْسَحْهُ مِمَّا سَمَّى اللَّهُ مَا دُمْتَ فِي حَالِ الْوُضُوءِ الحدیث .

ولکن این صحیحه معارض دارد :

وسائل الشيعة ج‏1 470 42 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الوضوء..

1244 وَ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْن‏عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا شَكَكْتَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْوُضُوءِ وَ قَدْ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَلَيْسَ شَكُّكَ بِشَيْ‏ءٍ إِنَّمَا الشَّكُّ إِذَا كُنْتَ فِي شَيْ‏ءٍ لَمْ تَجُزْه‏این روایة صدراً و ذیلاً ظهور در تجاوز در وضوء دارد که با ظاهر روایة سابق تنافی دارد

صاحب جواهر فرموده که تنافی ندارد چون تنافی در صورتی است که ضمیر در غیره را به شیء بر گردانیم ولی اگر ضمیر را به وضوء بر گرداندیم قاعده فراغ می شود و نزدیک ترین کلمه به ضمیر در غیره الوضوء است لذا ضمیر به وضوء بر میگردد .

در تنقیح هم این حرف را تثبیت کرده است و فرموده که ظهور عرفی هم همین است

حکیم فرموده ظاهر ضمیر به شیء بر می گردد ظاهر ضمیری که بعد از تابع و متبوع می آید به عمود کلام بر می گردد که متبوع است .

در تنقیح اشکال کرده که این حرف دلیل ندارد ولی انصاف این است که حرف تنقیح هم مثل حرف مستدرک دلیل ندارد ولی انصاف این است که نظائری که مستدرک بیان کرده است عرفی است

ولو تنزلنا و بگوییم که غیره معلوم نیست حکیم فرموده که ذیل قرینه بر حرف ماست کما این که در تنقیح وفاقاً للمحق الهمدانی فرموده دذیل قرینه برحرف ماست .

مرحوم همدانی و تنقیح فرموده اند که در ذیل فرموده **اذا کنت فی شیء لم تجزه** از این که **کنت** را استعمال کرده است می فهمیم که عمل مرکبی بوده است و فرموده که در عمل مرکب اگر شک کردی اعتناء کن پس قرینه میشود که ضمیر به وضوء بر می گردد اگر ضمیر را به وضوء بر نگردانیم تنافی می شود صدر می گوید شک کردی در شیئی از وضوء و داخل شدی در غیر آن شیء اعتناء نکن ولی ذیل عکس می گوید تا وقتی که مشغول هستی اعتناء کن برای رفع این تنافی مراد از غیره غیر وضوء است .

ولکن در ذهن ما این است که حرف حکیم درست است و ذیل مؤید صدر است در صدر فرموده اذا شککت فی شیء من الوضوء مثل این که شک کرده دست راست را شسته یا نه و قد دخلت فی غیره مثل زمان مسح اگر دراین زمان شک کردی در غسل ید یمنی فشکک لیس بشیء انما الشک اذا کنت فی شیء که از همان شیء تجاوز نکردی یعنی هنوز از دست راست تجاوز نکردی .

تحصل که این روایة صدراً و ذیلاً ظهور دارد در دو مطلب :

1ـ قاعده معتبر است در تجاوز است در وضوء . 2ـ تجاوز نکردی از مشکوک باید اعتناء کرد .

حکیم فرموده که این روایة ظهور دارد ولی باید بخاطر اجماع دست از این ظهور برداریم ولی آقای خویی فرموده که روایة ظهور ندارد و همین مقدار که روایة مجمل بشود برای ما کافی است چون مجمل که شد معارضه ندارد بلکه از صحیحه زراره که ظهورش واضح است کشف می کنیم که ضمیر غیره بر می گردد به وضوء .

به عبارتی ظهور صحیحه زراره رفع اجمال می کنیم از این موثقه و می گوییم که ضمیر به وضوء بر می گردد .

بعد اقای خویی مواجه شده با اشکالی که اصل اشکال از مرحوم حکیم است و اما الإشکال :

اگر صدر موثقه را حمل کنیم بر قاعده فراغ بعد ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** خلاف روایاتی میشود که قاعده تجاوز را اثبات کرده است .اگر انما الشک فی الوضوء بود مشکلی نداشتیم در حالی که فی شیء آمده است و شیء صلاة و حج و .. را می گیرد درحالی که قاعده تجاوز در این موارد جاری میشود .

04/ 11/ 91(367)

دو روایة که دال بر قاعده تجاوز است عبارت از :

وسائل الشيعة ج‏8 237 23 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الصلاة...

10524 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ شَكَّ فِي الْأَذَانِ وَ قَدْ دَخَلَ فِي الْإِقَامَةِ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ رَجُلٌ شَكَّ فِي الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ قَدْ كَبَّرَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ رَجُلٌ شَكَّ فِي التَّكْبِيرِ وَ قَدْ قَرَأَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ شَكَّ فِي الْقِرَاءَةِ وَ قَدْ رَكَعَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ شَكَّ فِي الرُّكُوعِ وَ قَدْ سَجَدَ قَالَ يَمْضِي عَلَى صَلَاتِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْ‏ءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْ‏ء

وسائل الشيعة ج‏6 318 13 باب عدم بطلان الصلاة بالشك في الركوع ..

8071 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَن‏عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ (قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع) إِنْ شَكَّ فِي الرُّكُوعِ بَعْدَ مَا سَجَدَ فَلْيَمْضِ وَ إِنْ شَكَّ فِي السُّجُودِ بَعْدَ مَا قَامَ فَلْيَمْضِ كُلُّ شَيْ‏ءٍ شَكَّ فِيهِ مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ وَ دَخَلَ فِي غَيْرِهِ فَلْيَمْضِ عَلَيْه‏

لذا حجة تمام است برجریان قاعده تجاوز در همه جا نه خصوص نماز .

برای حل تعارض دو بیان در تنقیح ذکر شده است

در تنقیح دو را حل بیان نموده :

1ـ راه حلی که از مستمسک أخذ کرده : انما الشک اطلاق ندارد می خواهد بیان که فی الجمله شک در وقتی که مشغول مرکبی بودی و از آن مرکب نگذشته بودی .

و روایاتی که نماز و حج قاعده تجاوز جاری می شود با این روایة تنافی ندارد چون این روایة مهمل است و آنها مطلق است و تخصیص می خورند الا باب وضوء بخاطر قدر متیقن این موثقه یا بخاطر صحیحه زراره .و صدر هم اطلاق ندارد چون اگر صدر اطلاق داشته باشد باز خلاف قاعده تجاوز در سائر موارد است

به عبارتی ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** اطلاق ندارد چون یکی از شرائط انعقاد اطلاق این است که مولی در مقام بیان باشد و امام در موثقه ابن ابی یعفور در مقام بیان عکس مسئله نیست بلکه در مقام بیان اصل مسأله است اصل عمود کلام و منظور نظر امام علیه السلام بیان تسهیل است و بعد فرموده این که اعتناء نکنی در جایی است که تجاوز شده باشد ولی جای ان را بیان نفرموده است فقط در مقام بیان منطوق است که صدر روایة است و ذیل هم که مفهوم صدر است مهمل است .

مرحوم حکیم به بیان دیگری این مطلبب را فرموده که ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** حصر به لحاظ منطوق نیست نمی خواند منحصر کند شک جایی است که تجاوز نکردی بلکه می خواهد حصر مفهوم کند . مراد از نفی ، طرف اثبات است یعنی جایی که گذشتی اعتناء نکن .

فرق این دو بیان است که تنقیح فرموده ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** مهمل است و اصل کلام دخلت فی غیره است ولی مستمسک فرموده ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** بیان می کند شکی که تجاوز کردی اعتناء نکن و هر دو بیان در سدد بیان اهمال ا**نما الشک فی شیء لم تجزه** است .

منتهی مستمسک فرموده صدر مفهوم ندارد تا معارض صحیحه زراره باشد و ذیل اطلاق ندارد تا معارض روایات تجاوز شود ولکن ما قسمت اول کلام ایشان را نفهمیدیم چون اگر صدر مفهوم هم داشته باشد موافق صحیحه زراره است چون مفهوم صدر این است که اگر تجاوز نکردی به شک اعتناء کن که موافق صحیحه زراره است .

و لکن در ذهن ما این است که ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** را نمی توان گفت اطلاق ندارد چون اصل این است که مولی در مقام بیان است . امام علیه السلام در صدر فرض تجاوز را بیان نموده و فرموده اعتناء نکن و در ذیل فرض عدم تجاوز را بیان نموده و فرموده که اگر تجاوز نکردی اعتناء کن .

مرحوم اقای خویی ادعی کرده ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** اطلاق ندارد ولی حق با حکیم است که می گوید اطلاق دارد ولی حمل می کنیم بر اهمال تا خلاف اجماع لازم نیاید .

ما می گوییم حل مشکل منحصر به حمل بر اهمال نیست بلکه می توان شیء را به معنی وضوء بگیریم و ذیل تصریح به مفهوم صدر است و این روایة مخصص روایات عامه قاعده تجاوز میشود .

2ـ سلمنا که ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** اطلاق داشته باشد باز تعارض با روایات قاعده تجاوز ندارد چون روایات نسبة قاعده تجاوز به این روایة عام و خاص است ذیل موثقه ابن ابی یعفور مطلق است مشغول به مرکبی بودی وشک کردی اعتناء کن که اطلاق دارد در دو حیث چه در باب وضوء و چه در غیر وضوء و اطلاق دارد چه از محل گذشته باشی یا نگذشته باشی .در حالی که روایات قاعده تجاوز می گوید که هر گاه شک کردی که انجام دادی و از محل تجاوز کردی اعتناء نکن الا در باب وضوء . روایات قاعده تجاوز را تخصیص میزنیم به الا الوضوء نتیجه میشود هرگاه شک داشتی در جزئی از مرکب در غیر وضوء و تجاوز کردی از محل اعتناء نکن .

ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** اطلاق دارد وضوء را می گیرد قبل از تجاوزاز محل و بعد از تجاوز و کذلک سایر اعمال را می گیرد ولی سایر اعمال به حکم قاعده تجازو در صورت تجاوز ازمحل از این اطلاق خارج شده است .

منتهی این حرف بر طبق مبنای تنقیح است اذا کنت فی شیء را معنی کنیم در حال اشتغال به مرکب .

ولکن در ذهن ما این است که صدر موثقه ظهورش در قاعده تجاوز قابل انکار نیست و غیره مراد غیر آن شیء است . تنقیح هم در اصول اعتراف به این ظهور نموده است ولی ادعای ما این است که صحیحه زراره که می فرمود مادامی که در وضویی اعاده کن اظهر از این ظاهراست فأعد اظهر است در منع قاعده تجاوز تا ظهور این روایة در اثبات قاعده تجاوز چرا که ضمیر غیره را می توان به وضوء بر گرداند .

لایقال : که فأعد هم ظهور است و قابل حمل بر استحباب است و فرقی نیست بین اینکه ضمیر غیره را به وضوء برگردانیم یا فأعد را حمل بر استحباب کنیم .

فإنه : الحق و الإنصاف ظهور فأعد در بطلان اقوی است از ظهور غیره در شیء .دو مبنی است یکی مبنای آقای خویی که فأعد ارشاد به بطلان است و حمل بر استحباب معنی ندارد بر این مبنی واضح است و بر مبنای کسانی که می گویند ارشادیات قابل حمل بر استحباب است انصاف این است که حمل بر استحباب در صحیحه زراره عرفی نیست ، تأکیدی که در این روایة وجود دارد (مما سمی الله) با این که بفرماید اعاده مستحب است عرفی نیست .خصوصاً که ائمه علیهم السلام می خواسته اند راه تسهیل را نشان بدهند

07/ 11/ 91(368)

تحصل :

نسبت به صدر موثقه با صحیحه زراره که می فرمود تا از وضوء پا نشدی به شک اعتناء کن سه قول بود :

1ـ قول تنقیح که موثقه ظهور دارد در غیر الوضوء که گفتیم خلاف حرف خودایشان در جاهای دیگر است و خلاف وجدان هم هست .

2ـ صدر ظهور در قاعده تجاوز دارد حل تعارض با صحیحه را ما یک بیان داشتیم که به برکة صحیحه دست می بر میداریم از موثقه

3ـ حکیم فرموده بود که موثقه اظهر است در قاعده تجاوز و صحیحه ظهور دارد در وجوب الأعاده با اظهر دست بر میداریم از ظهور و حمل بر استحباب می کنیم که باز دیده خلاف اجماع است و راههای دیگر را بیان کرد .

و اما نسبة به ذیل موثقه

1ـ در تنقیح فرمود که ذیل با قاعده تجاوز درسائر موارد تنافی ندارد و معنی کرد **انما الشک اذا کنت فی شیء** یعنی در حال مرکب باشی و از ان مرکب نگذشته باشی بعد گفت که اطلاق دارد اعم از این از مشکوک فیه گذشته باشی یا نگذشته باشی هم وضوء را میگیرد و هم غیر وضوء را و روایات تجاوز مخصوص جایی است که از محل گذشته باشی چه در وضوء و چه در غیر وضوء .صحیحه زراره که در وضوء بود خاص است نسبة به روایات تجاوز لذا صحیحه زراره روایات تجاوز را تخصیص می زند نتیجه میشود در مرکب بودی و از محل مشکوک گذشتی اعتناء نکن الا در وضوء .

2ـ حرف ما این شد که این تفسیر خلاف ظاهر است ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** شک قبل از تجاوز از محل را بیان می کند و ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** ضد قاعده تجاوز است قاعده تجاوز می گوید گذشته باشی از محل شیء و ا**نما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه** می گوید از محل نگذشتی اعتناء کن .

در اینجا دو مشکل وجود دارد :

مشکل اول این است که در وضوء تجاوز از محل شود یا نشود باید اعتناء کرد پس انما الشک که مفهومش این است که شکی که تجاوز کردی اعتناء نکن با وضوء منطبق نمیشود.

حل این است که **اولاً** انما الشک مفهوم ندارد .بحثی است که اگر در کلامی منطوقی ذکر شد و ان منطوق مفهومی داشت و تصریح به مفهوم شد ان مفهوم دوباره مفهوم ندارد انما الشک تصریح به مفهوم است و خودش مفهوم ندارد .

**ثانیاً** : مفهوم هم که داشته باشد مفهوم تقیید خورده است به باب وضوء .

مشکل دوم این است طبق بیان ما یک نا هماهنگی بین صدر و ذیل بوجود می آید چون صدر فرض خروج از وضوء را بیان می کند اما ذیل شک در قبل از محل را بیان می کند که با هم هماهنگ نیست .

حل این است درست است که ذیل مفهوم صدر است اما ادعی این است که ذیل قسمی از مفهوم صدر است در صدر فرموده هرگاه از مرکب خارج شدی اعتناء نکن در ذیل فرموده وقتی که از محل نگذشتی اعتناء کن که دو فرد دارد مفهوم صدر (عدم خروج از وضوء) دو فرد دارد یکی این که از محل گذشته باشد و یکی این که از محل نگذشته باشد .

و اگر در نهایة نتوانیم حل تعارض کنیم اخرین مرحله این است که بگوییم موثقه معرض عنه است و ما اعراض را کاسر می دانیم .

**بقی شیئان**

این که قاعده تجاوز در وضوء مجال ندارد آیا در اجزاء و شرائط است یا خصوص اجزاء است که قدر متیقن است . شرائط بر دو قسم است **1ـ** شرائطی که از آیه شریفه استفاده می شود مثل غَسل با آب و طاهر بودن آب و ترتیب که مما سمی الله و صحیحه فرمود که مما سمی الله را باید اعتناء کرد لذا بین اجزاء و شرائطی که از آیه استفاده میشود فرقی نیست **2ـ** شرائطی که از ایه استفاده نمیشود مثل تقدیم ید الیمنی و مسح به نداوة وضوء که صحیحه زراره شامل آن نمیشود اجماع هم دلیل لبی است و اطلاق ندارد قدر مسلم ، آنچه که صحیحه زراره بیان کرد مما سمی الله است و از طرفی احتمال فرق هم هست که شارع نسبة به سمی الله اهتمام دارد مثل رکعتین الأولیین که شک در آن مبطل است بخلاف شک در رکعتین آخیرتین که شک قابل حل است و در اینجا در سمی الله شارع قاعده تجاوز را جاری نمی داند ولی در غیر آن جاری می داند .

اللهم الا أن یقال که آهنگ صحیحه زراره این را به ذهن می زند که در حال مشغول بودن باید اعتناء کرد و فرقی بین سمی الله و غیر سمی الله نیست و ملاک را مجرد اشتغال به وضوء می داند .

قاعده تجاوز در وضوء جاری نمی شود این حکم مختص به وضوء است یا تعدی به غُسل و تیمم خصوصاً تیمم بدل ازغسل میشود ؟

مرحوم همدانی در وجه تعدی فرموده که وضوء خصوصیة ندارد و تمام الموضوع سمی الله و غسل و تیمم هم از سمی الله است .

اما در مورد وجه عدم تعدی کسی بگوید صحیحه زراره خلاف قاعده اولیه (قاعده تجاوز) است و شاید این خلاف قاعده مختص به وضوء است و یا این که آیه شریفه در مورد وضوء توضیح داده و سمی الله را بیان کرده است بر خلاف غسل و تیمم .

**شک بعد از فراغ**

**الصورة الأولی**

**و إن كان** الشک **بعد الفراغ في غير الجزء الأخير بنى على الصحة لقاعدة الفراغ** صحیحه زراره مشکلی ندارد چون مهم صدر روایة است که فرمود **فرغت** هر چند در ادامه **وقد دخلت فی حالة أخری** هم دارد و لکن مراد فراغ از وضوء است . مشکلی که وجود دارد موثقة ابن ابی یعفور است که فرمود **و دخلت فی غیره** و ضمیر را به وضوء زدیم که مفهوم این است که اگر در داخل در غیر وضوء نشدم اعتناء باید کرد .

08/ 11/ 91(369)

کلام سید اطلاق دارد چه موالات به هم خورده باشد با منافی آورده باشد یا نه ؟

شبه این است که از صحیحه زراره و موثقه ابن ابی یعفور به ذهن می زند که ولو فارق شده از وضوء ولی داخل در غیر نشده و شک کند باید برگردد صحیحه زراره دارد که **فَإِذَا قُمْتَ عَنِ الْوُضُوءِ وَ فَرَغْتَ مِنْهُ وَ قَدْ صِرْتَ فِي حَالٍ أُخْرَى فِي الصَّلَاةِ أَوْ فِي غَيْرِهَا فَشَكَكْتَ فِي بَعْضِ مَا سَمَّى اللَّهُ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْكَ فِيهِ وُضُوءَهُ لَا شَيْ‏ءَ عَلَيْكَ فِيهِ** ولی صدر روایة ملاک را قعود بر وضوء قرار داده است متعارف است که یک منطوقی را بیان کنند و در مقام مفهوم فقط یک قسم را بیان کنند ولی ملاک منطوق باشد .

و اما موثقه ابن ابی یعفور **دخلت فی غیره** ای غیر الوضوء که قاعده فراغ می شود و مفهومش این است که اگر داخل در غیر نشده اعتناء کند . که این هم خلاف اطلاق فرع ماست .

و لکن گفته اند که دخلت فی غیره این اظهر مصادیق است و مفهوم ندارد و ملاک ذیل روایة است که گذشتن از مرکب است و برفرض که صدر مفهوم داشته باشد ظهورش صاف نیست و نمی تواند مانع روایات قاعده فراغ بشود مثل روایة :

وسائل الشيعة ج‏1 471 42 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الوضوء ..

1249 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ بَعْدَ مَا يَتَوَضَّأُ قَالَ هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُك‏

که ملاک جریان قاعده این است که حین نباشد

شرط قاعده تجاوز دخول در غیر است لمش هم كُلُّ شَيْ‏ءٍ شَكَّ فِيهِ مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ وَ دَخَلَ فِي غَيْرِهِ است و تا داخل در غیر نشده باشد تجاوز صدق نمی کند .

**الصورة الثانیة**

**و كذا إن كان الشك في الجزء الأخير إن كان بعد الدخول في عمل آخر أو كان بعد ما جلس طويلا أو كان بعد القيام عن محل الوضوء**این موارد را که سید بیان می کند بخاطر شبه ای است که درشک در جزء اخیر است و ان شبه این است که اطلاقات قاعده فراغ شک در جزء اخیر را نمی گیرد چون تا فراغ از عمل را احراز نکند موضوع قاعده احراز نمیشود و در صورت شک در جزء اخیر فراغ احراز نشده است .

**صدق فراغ**

بحث در این است که محقق فراغ چیست ؟

صاحب جواهر فرموده ملاک صدق فراغ احد الامرین است **1ـ** مرکب خارج شده و وارد عمل آخر شده باشد**2ـ** یقین پیدا کند که فارغ شد ولو در یک لحظه .

ولکن کما این که مستمسک بیان کرده این که یک لحظه یقین پیدا کند و بعد شک کند که قاعده یقین است نه قاعده فراغ و لکن اشکال بر صاحب جواهر این است که این حرف مجرد ادعی است .

**انواع فراغ**

یا فراغ **حقیقی** است یا فراغ **بنائی** است ویا فراغ **ادعائی** است

حکیم و کثیری قائل به فراغ بنائی هستند چون اگر مراد فراغ حقیقی باشد قاعده فراغ صغری پیدا نمی کند چرا که در هر موردی شک کنید شک دارید در فراغ حقیقی . و فراغ ادعائی هم کأن فارغ شده ایم هم مراد نیست شاهدش صحیحه زراره است که می گوید اگر به حال مسح رسیدی و شک کردی و دست رطوبة دارد تدارک کن با این که معظم وضوء را انجام داده است لا محاله باید فراغ بنائی باشد .

در این فرع قید می زند که اگر اعتقاد پیدا کرد به فراغ صحیح است عملش

در مقابل ادعی شده که فراغ را حمل کنید به فراغ بنائی خلاف ظاهر است و ظاهر الفاظ این است که معنای واقعی اراده شده است لذا تنقیح و بعضی گفته اند مراد فراغ حقیقی است به نظر عرفی نه به نظر دقیق عقلی .

عرف حقیقتاً در مواردی با این که شک در جزء اخیر داریم می گوید که از عمل فارغ شدیم مثل جایی که تدارک جزء اخیر امکان نداشته باشد .............

09/ 11/ 91(370)

**الصورة الثالثة**

**و إن كان قبل ذلك‏**هنوز حالة وضوئی دارد **أتى به إن لم تفت الموالاة و إلا استأنف‏.**

مرحوم حکیم و تنقیح وارد قاعده فراغ و..شده اند و بحث طویل الذیلی را مطرح کرده اند ولی در ذهن ما این است که این فرع ربطی به قاعده فراغ ندارد شاهدش اختلاف عبارت سید در اینجا و در باب صلاة است که .....

و خود اقای خویی در مصباح فرموده که قواعد قاعده فراغ در وضوء نیست و انچه که این جا فرموده خلاف انچه است که در اصول بیان کرده است

و واقع مطلب این است که باب وضوء با سائر موارد فرق می کند .

ما در باب وضوء نص داریم که صحیحه زراره است و ملاک را قاعد بر وضوء قرار داده است و سید هم فرموده که مهم این است که مشغول وضوء باشید چه نسبة به غسلات و چه نسبة به مسحات .

فقط مشکل در ذیل صحیحه زراره است که کأن می خواهد فرق بگذارد بین مسح و غسل فان شککت فی مسح ... فامسح بها علیه

جواب این است که ذیل صحیحه را حمل بر استحباب می کنیم .کما این که در روایة وارد شده فلم یدر .... فلیتناول من لحیته ....و باب جنابة ادامه این روایة را آورده که قال قلت له رجل ترک بعض زراعه او بعض جسده ..... اذا شک و کان به بلة و هو فی صلاته مسح بها علیه

مضافا که در صدر صحیحه غسل و مسح را در کنار هم قرار داده است .

11/ 11/ 91(371)

(مسألة46)

**لا اعتبار بشك كثير الشك‏سواء كان في الأجزاء أو في الشرائط أو الموانع‏**

.....

بحث در این است که کثیر الشک در سائر موارد هم جاری است یا نه ؟

کلام در بحث وضوء است سید فرموده که کثیرالشک اعتناء نکند و مشهور هم فرمودند حکم کثیر الشک در وضوء مثل کثیر الشک در نماز است .

مشکله این است که روایات کثیر الشک همه در مورد نماز است و تعدی نیاز به دلیل دارد .

کلامی که لازم به ذکر است در کلمات مشکله را در کثیر الشک آورده اند مطلقاً چه تجاوز کرده باشد از محل یا تجاوز نکرده باشد در ذهن ما این است که فرض از تجاوز از محل مشکل ندارد کثیر الشک وارد دست چپ شد شک کرد که دست راست را شسته یا نه ؟ لا یعتنی روایات قاعده تجاوز اطلاق دارد هرکسی تجاوز کرد از محل شیء اعتناء نکند و اطلاقش وضوء را می گیرد و چون در باب وضوء خصوص صحیحه زراره رسیده با آن روایات عامه تجاوز وضوء را تخصیص زدیم صحیحه زراره مخاطبش زراره است و اطلاق ندارد تا کثیر الشک را بگیرد اگر من شک فی الوضوء .. بود می گفتیم که اطلاق دارد

برای تعدی به وضوء به سه وجه استدلال شده

یکی ادله نفی عسر و حرج چون اگر کثیر الشک به شکش اعتناء کند عسری است

ولکن جواب از نفی عسر وحرج اولاً انکار صغری که عسری در کار نیست کما فی التنقیح .

بناء بر آنچه که ما گفتیم که شک بعد از تجاوز اعتناء ندارد و باقی می ماند شک قبل از تجاوز که مواردش کم است و اما بر مبنای تنقیح که مطلق بحث می کند انکار صغری روشن نیست انصاف این است بعضی از مراحل کثیر الشک غالباً حرجی است .

ثانیاً بر فرض که غالباً حرجی است بحث این است که مراد از عسر و حرج نوعی است یا شخصی است ؟ مثل این که در حج ذبح در منی حرج نوعی است .

لا حرج انحلالی است و فن اصول هم همین را بیان می کند که رافع حکم در باب حرج حرج شخصی است و اگر شک کردی قدر متیقن حرج شخصی است .

ولکن لا یبعد که مذاق شرع و شریعة و عقلائیة ندارد حکمی که برای غالب مردم حرجی است برای عده قلیلی جعل شده باشد .

.....

وجه دوم این است که قاعده کثیر الشک درنماز است بلا اشکال و وضوء هم از نماز است الصلاة ثلاثة اثلاث ...

و لکن این وجه هم قابل التزام نیست چون خود شارع قاعده تجاوز را در نماز تثبیت کرده و در وضوء منع کرده است .

وجه ثالث بعضی از روایات است

وسائل الشيعة ج‏8 228 16 باب عدم وجوب الاحتياط على من كثر سهو..

10495 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع‏قَالَ إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ فَامْضِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدَعَكَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَان‏حضرت در ذیل روایة کأن یک کبرای کلی را بیان کرده اند که این شک از شیطان است و هر چه که از شیطان باشد باید واگذاشته شود .

و لکن در ذهن ما این است که انما هو من الشیطان در مورد نماز است انما هو یعنی شک در نماز از شیطان است و مساعد اعتبار هم همین است چون نماز است که کمر شیطان را می شکند و..

وسائل الشيعة ج‏1 63 10 باب عدم جواز الوسوسة في النية و العبادة ..

137 مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَیه السَّلام رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَ الصَّلَاةِ وَ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیه السَّلام وَ أَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ سَلْهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْ‏ءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَان‏.کسی که کثیر الشک است مبتلی است به وضوء و صلاة .

ایا بر کثیر الشک صدق می کند مبتلی یا مبتلی وسواسی را می گوید ؟ شبه مفهومیه داریم .

14/ 11/ 91(372)

اینکه امام علیه السلام انکار می کنند عقل ان شخص را با وسواسی مناسبة دارد .

مگر کسی بگوید که سئوال شبه صدق وسواسی دارد و کذلک جواب ولی ذیل که حضرت فرمود فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَان ظاهر است در این که هر چه که از عمل شیطان است نباید اعتناء کرد مؤید این حرف هم روایتی است :

وسائل الشيعة ج‏8 228 16 باب عدم وجوب الاحتياط على من كثر سهوه..

10496 وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ وَ أَبِي بَصِيرٍ جَمِيعاً قَالا قُلْنَا لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ كَثِيراً فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى وَ لَا مَا بَقِيَ عَلَيْهِ قَالَ يُعِيدُ قُلْنَا فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ كُلَّمَا أَعَادَ شَكَّ قَالَ يَمْضِي فِي شَكِّهِ ثُمَّ قَالَ لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَتُطْمِعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ مُعْتَادٌ لِمَا عُوِّدَ فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي الْوَهْمِ وَ لَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ قَالَ زُرَارَةُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُم‏و اضف الی ذلک

وسائل الشيعة ج‏1 470 42 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الوضوء ..

1246 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَغْسِلُ وَجْهِي ثُمَّ أَغْسِلُ يَدَيَّ وَ يُشَكِّكُنِيَ الشَّيْطَانُ أَنِّي لَمْ أَغْسِلْ ذِرَاعَيَّ وَ يَدَيَّ قَالَ إِذَا وَجَدْتَ بَرْدَ الْمَاءِ عَلَى ذِرَاعِكَ فَلَا تُعِد....

(مسألة47)

**التيمم الذي هو بدل عن الوضوء لا يلحق حكمه في الاعتناء بالشك‏إذا كان في الأثناء** در قاعده تجاوز دو نظر است یکی مشهور که قاعده تجاوز قاعدةٌ عامةٌ در مقابل نائینی فرموده که این قاعده مختص به نماز است

منشاء این اختلاف روایات است

وسائل الشيعة ج‏8 237 23 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الصلاة بعد.

.. ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْ‏ءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْ‏ء.....

وسائل الشيعة ج‏6 318 13 باب عدم بطلان الصلاة بالشك في الركوع بعد.

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ (قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام) إِنْ شَكَّ فِي الرُّكُوعِ بَعْدَ مَا سَجَدَ فَلْيَمْضِ وَ إِنْ شَكَّ فِي السُّجُودِ بَعْدَ مَا قَامَ فَلْيَمْضِ كُلُّ شَيْ‏ءٍ شَكَّ فِيهِ مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ وَ دَخَلَ فِي غَيْرِهِ فَلْيَمْضِ عَلَيْه‏ كُلُّ شَيْ‏ءٍ اقوای از اطلاق است .

......

مشکل بر مبنای کسانی است که می گویند اطلاقات و عمومات داریم ولی وضوء از تحث این عمومات خارج شده است ایا بدل وضوء هم خارج است یا نه ؟

یک حرف این است که بدل حکم مبدل منه را دارد

و لکن جواب داده اند که سید این حرف را قبول نکرده

15/ 11/ 91(373)

باقی مانده یک روایة که :

وسائل الشيعة ج‏2 260 41 باب عدم وجوب إعلام الغير بخلل في الغسل..

2104 وَ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ تَرَكَ بَعْضَ ذِرَاعِهِ أَوْ بَعْضَ جَسَدِهِ مِنْ غُسْلِ الْجَنَابَةِ فَقَالَ إِذَا شَكَّ وَ كَانَتْ بِهِ بِلَّةٌ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ مَسَحَ بِهَا عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ اسْتَيْقَنَ رَجَعَ فَأَعَادَ عَلَيْهِمَا مَا لَمْ يُصِبْ بِلَّةً فَإِنْ دَخَلَهُ الشَّكُّ وَ قَدْ دَخَلَ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِهِ وَ لَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ وَ إِنِ اسْتَيْقَنَ رَجَعَ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَ إِنْ رَآهُ وَ بِهِ بِلَّةٌ مَسَحَ عَلَيْهِ وَ أَعَادَ الصَّلَاةَ بِاسْتِيقَانٍ وَ إِنْ كَانَ شَاكّاً فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي شَكِّهِ شَيْ‏ءٌ فَلْيَمْضِ فِي صَلَاتِه‏..............

**و كذا الغسل و التيمم بدله بل المناط فيها التجاوز عن محل المشكوك فيه و عدمه فمع التجاوز يجري قاعدة التجاوز و إن كان في الأثناء مثلا إذا شك بعد الشروع في مسح الجبهة في أنه ضرب بيديه على الأرض أم لا يبني على أنه ضرب بهما و كذا إذا شك بعد الشروع في الطرف الأيمن في الغسل أنه غسل رأسه أم لا لا يعتني به لكن الأحوط إلحاق المذكورات أيضا بالوضوء**

(مسألة 48)

**إذا علم بعد الفراغ من الوضوء أنه مسح على الحائل‏أو مسح في موضع الغسل أو غسل في موضع المسح و لكن شك في أنه هل كان هناك مسوغ لذلك من جبيرة أو ضرورة أو تقية أو لا بل فعل ذلك على غير الوجه الشرعي الظاهر الصحة حملا للفعل على الصحة لقاعدة الفراغ أو غيرهاو كذا لو علم أنه مسح بالماء الجديد و لم يعلم أنه من جهة وجود المسوغ أو لاو الأحوط الإعادة في الجميع‏**

(مسألة 49)

**إذا تيقن أنه دخل في الوضوء و أتى ببعض أفعاله‏و لكن شك في أنه أتمه على الوجه الصحيح أو لا بل عدل عنه اختيارا أو اضطرارا الظاهر عدم جريان قاعدة الفراغ فيجب الإتيان به لأن مورد القاعدة ما إذا علم كونه بانيا على إتمام العمل و عازما عليه إلا أنه شاك في إتيان الجزء الفلاني أم لا و في المفروض لا يعلم ذلك و بعبارة أخرى مورد القاعدة صورة احتمال عروض النسيان لا احتمال العدول عن القصد**

بحث در این دو مسئله و فرق بین این دو مسئله است که چرا در یکی قاعده فراغ جاری و در یکی جاری نشده است

در مستدرک در ذیل کلام سید که فرموده : **و الأحوط الإعادة في الجميع**

گفته شاید وجه احتیاط این است که قاعده فراغ در جایی است که شک در عمل کند ولی در اینجا شک در وظیفه است و در شک در وظیفه قاعده فراغ جاری نمی شود و بعد فرموده که قاعده فراغ اطلاق دارد و حتی شک در وظیفه را هم می گیرد .

بعد فرموده که اگربگوییم که قاعده فراغ جاری نیست نقض میشود به این که اگر مسافر نماز را تمام خواند و بعد شک کرد که نمازی که تمام خواندم در سفر بودم و یا در حضر بنابر این حرف باید گفت که چون شک در وظیفه است نباید قاعده فراغ جاری شود با این که کسی این حرف را نزده است .

در تنقیح حرف حکیم را ردّ کرده است و فرموده که ممکن است کسی بگوید که قاعده فراغ در شک در وظیفه جاری نیست و با این وجود نقض هم وارد نیست چون اینجا استصحاب عدم مسافر بودن در حق این شخص جاری می شود .

حکیم احتمال دومی مطرح کرده است که منشاء احتیاط شاید این است که قاعده فراغ در تکالیف به عناوین اولیه جاری می شود و اما اگر فعل معنون به عنوان ثانوی است مثل وضوی جبیره یا تقیه ای قاعده فراغ جاری نمیشود ....

بعد جواب داده که این تخصیص هم وجه ندارد کلما شککت اطلاق دارد

در تنقیح فرموده در جایی که عمل را به عنوان اولی آورده و شک کرده که وظیفه عنوان ثانوی است نیاز به قاعده فراغ نداریم استصحاب طرو عنوان ثانوی جاری است .

حکیم فرموده که اگر عملی را انجام داده و بعد از عمل شک کرده که امر داشته یا نه مثل این که بعد از نماز شک می کند وقت داخل شده بود یا نه ؟ در اینجا مجرای قاعده فراغ نیست چون شک در فعل خودمان نیست بلکه شک درفعل مولی است .

در تنقیح این حرف حکیم را قبول کرده است قاعده فراغ در جایی است که اصل امر معلوم است و شک دارد که عملی که اتیان کرده است مصداق امر مولی هست یا نه ؟

در تنقیح فرمایش سید را قبول نکرده است و فرموده که بین دو مسئله فرقی نیست ایشان ادعی دارد که گر چه بعض روایات قاعده فراغ اطلاق دارد ولکن در بین روایات دو روایة مقید داریم یکی

وسائل الشيعة ج‏1 471 42 باب أن من شك في شي‏ء من أفعال الوضوء..

1249 وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ بَعْدَ مَا يَتَوَضَّأُ قَالَ هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُك‏.

هر جا که بتوان تعلیل (حِينَ يَتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُك‏)را منطبق کرد می توان این قاعده را جاری کرد لذا در جایی که صورت عمل محفوظ باشد مجرای قاعده فراغ نیست بلکه در جایی که حالش در وقت عمل بهتر از بعد از عمل باشد جاری می شود .

وسائل الشيعة ج‏8 246 27 باب عدم بطلان الصلاة بالشك بعد الفراغ..

10552 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنْ شَكَّ الرَّجُلُ بَعْدَ مَا صَلَّى فَلَمْ يَدْرِ أَ ثَلَاثاً صَلَّى أَمْ أَرْبَعاً وَ كَانَ يَقِينُهُ حِينَ انْصَرَفَ أَنَّهُ كَانَ قَدْ أَتَمَّ لَمْ يُعِدِ الصَّلَاةَ وَ كَانَ حِينَ انْصَرَفَ أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِك‏

.....

در ذهن اصل فرمایش را نتوانستیم تصویر کنیم ......

و بر فرض این که قاعده فراغ در جایی باشد که صورت عمل محفوظ نباشد چطور تنقیح فرموده که این دو مسئله مثل هم هستند با این که اذکریة در مسئله اول واضح است .

1. موسوعة ج5ص360. [↑](#footnote-ref-1)
2. موسوعه ج5ص361 [↑](#footnote-ref-2)
3. موسوعة ج5ص362. [↑](#footnote-ref-3)
4. موسوعة ج 43ص495. [↑](#footnote-ref-4)
5. موسوعة ج5ص376. [↑](#footnote-ref-5)
6. محقق همدانی [↑](#footnote-ref-6)
7. محقق همدانی [↑](#footnote-ref-7)
8. موسوعة ج6 ص 2. [↑](#footnote-ref-8)
9. [↑](#footnote-ref-9)
10. موسوعة ج6ص2. [↑](#footnote-ref-10)
11. موسوعة ج6ص71. [↑](#footnote-ref-11)
12. موسوعة ج6ص71. [↑](#footnote-ref-12)
13. مستمسك العروة الوثقى، ج‏2، ص: 509. [↑](#footnote-ref-13)
14. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل ج‏4 47 24 باب استحباب رجوع المنفرد إلى الأذان‏

    4148- 1 فِقْهُ الرِّضَا، ع: إِنْ شَكَكْتَ فِي أَذَانِكَ وَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ فَامْضِ وَ إِنْ شَكَكْتَ فِي الْإِقَامَةِ بَعْدَ مَا كَبَّرْتَ فَامْضِ وَ إِنِ اسْتَيْقَنْتَ أَنَّكَ تَرَكْتَ الْأَذَانَ وَ الْإِقَامَةَ ثُمَّ ذَكَرْتَ فَلَا بَأْسَ بِتَرْكِ الْأَذَانِ وَ تُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَ عَلَى آلِهِ ثُمَّ قُلْ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاة. [↑](#footnote-ref-14)
15. و على هذا المبنى إذا علم بوجوب شي‏ء و استحباب آخر لم تجر قاعدة الحل في نفي وجوب الأول، و كذا سائر القواعد النافية للتكليف، للزوم المحذور المذكور. و كذا إذا علم بحرمة شي‏ء أو استحباب آخر أو كراهت [↑](#footnote-ref-15)
16. موسوعه ج6ص101-102. [↑](#footnote-ref-16)
17. موسوعه ج6ص100. [↑](#footnote-ref-17)